والاترین بندگان

شرح و تفسیر آیات عباد الرحمن

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

والاترین بندگان: شرح و تفسیر آیات عبادالرحمن

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

نسل جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

والاترین بندگان: شرح و تفسیر آیات عبادالرحمن

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : والاترین بندگان: شرح و تفسیر آیات عبادالرحمن/ مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژادی.

وضعیت ویراست : (ویراست؟).

مشخصات نشر : قم : نسل جوان ، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : (۲۷۱) ص.

شابک : ۲۸۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۶۲۷۵-۲۹-X

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : تفاسیر (سوره فرقان)

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : انسان (اسلام) -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : مومنان -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP۱۰۲/۵۶ /م۷و۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۶۳۷۰۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

تذکّر

هرچنـد اسـتاد معظّم این مبـاحث را در تفسـیر نمونه، جلـد پانزدهم، ذیل آیات مورد بحث، و در کتاب اخلاق در قرآن، جلـد دوم و سوم، مطرح نموده‌اند، ولی از آنجا که مباحث این کتاب دو ویژگی دارد، به صورت مستقل منتشر شد:

اولًا: بحث گسترده‌تر و شامل مطالب تازه‌ای است که در کتب مذکور نیامده است.

ثانیاً، نیازهای عصر و زمان ما در آن لحاظ، و در قالب جدیدی ریخته شده است.

امید است کام تشنگان اخلاق اسلامی را سیراب نموده و همچون مشعلی فروزان در مسیر سالکان الی‌اللّه باشد.

و از آنجا که محتوای این کتاب، سـخنرانیهای اسـتاد معظّم در جلسات تفسیر قرآن در ماه مبارک رمضان بوده که توسّط اینجانب از «گفتـار» به «نوشـتار» تبـدیل گشـته، ممکن است کاستی‌هـایی داشـته باشـد؛ ضـمن پوزش از خواننـدگان محترم، تقاضا داریم موارد احتمالی را یادآوری نمایند تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد.

از تمام عزیزانی که در مراحل مختلف آماده سازی کتاب کمک کرده‌انـد، تقـدیر و تشـکّر می‌گردد و از خداونـد بزرگ برای آنان موفّقیّت و سرافرازی و رسیدن به اوج قلّه ایمان و رستگاری مسئلت می‌داریم.

پروردگارا! همه ما آرزوی رسیدن به صفات برجسته «عبادالرّحمن» را داریم، ما را در این راه موفّق فرما! «آمین یا ربّ‌العالمین»

قم- حوزه مقدّسه علمیّه

ابوالقاسم علیان نژادی

ص: ۴

تقاضای ناشر

برای هر گونه پیشنهاد در مورد این کتاب با نشانی زیر

مکاتبه فرمایید.

قم- خیابان شهدا- انتشارات نسل جوان

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

مقدّمه

رمضان، ماه تعلیم و تربیت

ماه مبارک رمضان، ماه ضیافت و میهمانی خداست. و بهترین پذیرایی خداوند مهربان در این ماه پربرکت، همان «قرآن مجید» است که در این ماه نازل شده و چه ضیافتی بالاتر از این که میزبان، برای میهمانان خویش کتابی فرو فرستد که تمام سعادت بشر در آن باشد، و سرچشمه جوشان تمام خیرات و خوبیهای آدمی گردد؛ به همین جهت، ماه رمضان، ماه «تعلیم و تربیت» نامیده شده است.

بدان جهت ماه تربیت است که روزه داران عزیز در پرتو روزه‌های سرشار از معنویّت و نور و صفای این ماه عزیز، اراده خویش را تقویت و روح ایمان خود را مستحکم نموده و در سایه تقویت اراده و استحکام بخشیدن به ایمان خویشتن، مؤدّب به آداب الهی می‌شوند.

و از آن روی ماه تعلیم است که در این لحظات و ساعات پرارزش، که حتّی کارهای غیرارادی روزه دار، همچون نفس کشیدن، عبادت محسوب می‌شود، به تلاوت آیات نورانی کلام اللّه می‌پردازد و با تفکّر و تعمّق و غور در این اقیانوس بی‌پایان، دانستنیهای فراوانی می‌آموزد و گوهرهای نابی را صید می‌کند. بدین جهت، در

ص: ۱۲

روایات متعدّدی به تلاوت قرآن مخصوصاً در ماه مبارک رمضان توصیه شده، و فضیلتهای فراوانی برای آن بیان گردیده است؛ تا آن جا که ثواب تلاوت یک آیه از این معجزه الهی در این ماه، برابر با تلاوت تمام قرآن در غیر ماه رمضان قرار داده شده است.(۱) و به این علت بهترین بحثها و گفتگوها در این ماه پربرکت، بحث تفسیر قرآن است.

چه زیباست که در این ماه عزیز، هر چه بیشتر با کتاب خدا آشنا شویم، و از آن، تا حدّ توان بهره بگیریم، و جزء میهمانهای حقیقی و واقعی پروردگار شویم؛ که اگر دل به قرآن دهیم و در محضرش زانو بزنیم، بی شک این نسخه شفابخش آلام ما را تسکین بخشیده، و دردهای‌مان را دوا نموده، و قلب و روحمان را آرام می‌کند.

اخلاق اسلامی در قرآن

بدون شک جهان دستخوش بحرانهای مختلفی است؛ بحرانهایی عمومی و فراگیری که اختصاص به کشور خاصّی ندارد، بلکه تمام یا اکثر کشورهای دنیا را فراگرفته است. بحرانهایی که اگر عقلای دنیا چاره‌ای برای مهار و حلّ آن نیندیشند، جهان را به آینده‌ای مبهم و نامعلوم و پر از یأس و ناامیدی سوق خواهد داد.

از جمله بحرانها، که به مراحل سخت‌تر و ترسناک‌تر از بحرانهای سیاسی و اقتصادی و نظامی عصر ماست، بحران اخلاقی است که نیازی به ذکر نمونه‌های آن نیست. چرا که شما هر روز با آن رو به رو بوده و از آن رنج می‌برید و بر همه لازم است برای حلّ آن اندیشه‌ای کنند. ما به عنوان گامی در جهت حلّ این بحران، به طرح «اخلاق اسلامی از دیدگاه قرآن مجید» پرداخته و آیاتی از سوره فرقان را موضوع بحث قرار می‌دهیم. آیات ۶۳ تا ۷۶ این سوره که به بیان صفات و ویژگیهای

۱- وسائل‌الشّیعه، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

ص: ۱۳

چهارده گانه «عبادالرّحمن» می‌پردازد.

ما معتقدیم که بهترین تکیه گاه برای مهار و حلّ این بحران بزرگ، قرآن مجید است و اگر به این آیات چهارده گانه عمل شود بدون شک بحرانی به نام «بحران اخلاق» نخواهیم داشت.

اشاره‌ای به محتوای سوره فرقان

این سوره (۱) دارای هفتاد و هفت آیه است و می‌توان آن را به چهار قسمت تقسیم کرد:

بخشی از آیات آن، پیرامون اساسی‌ترین اصل از اصول عقاید، یعنی توحید، است.

بخشی دیگری از آن، تبیین مسائلی از نبوّت و پیامبری است. بخش سوم، انسان را به معاد و جهان پس از مرگ توجّه داده و حقایقی از این اصل دینی را متذکّر می گردد. و بالاخره بخش چهارم به «ویژگیهای بندگان خاصّ خداوند» می‌پردازد، و چهارده

۱- در روایتی از امام کاظم علیه السلام در باره فضیلت تلاوت این سوره مبارکه چنین می‌خوانیم:

مَنْ قَرَئَها فِی کُلِّ لَیْلَةٍ لَمْ یُعَذِّبْهُ ابَداً وَ لَمْ یُحاسِبْهُ وَ کانَ مَنْزِلَهُ فِی الْفِرْدَوسِ الْاعْلی

کسی که هر شب سوره فرقان را تلاوت کند(خداوند سه فضیلت برایش قرار می‌دهد):

هرگز او را(به عذاب جهنّم) مجازات نخواهد کرد و مورد محاسبه قرار نمی گیرد(بلکه در زمره کسانی خواهد بود که در یوم الحساب بدون حساب به بهشت خواهند رفت) و در فردوس اعلی(که بهترین نقطه بهشت است) ساکن خواهد شد.« تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۵»

البتّه روشن است که این همه ثواب و فضیلت برای کسانی که فقط این آیات را تلاوت می کنند، امّا هرگز به مضمونش تفکّر نمی کنند و به دستورات آن عمل نمی‌نمایند نیست، هر چند همواره آن را تلاوت نمایند؛ بلکه کسانی مشمول این روایت و امثال آن هستند که آیات این سوره را تلاوت نموده، و به دنبال آن به محتوای آن بیندیشند، و این تلاوت و اندیشه مقدّمه عمل به دستورات مطرح شده در آن آیات باشد.

به تعبیر دیگر، کسانی بی حساب وارد بهشت می‌شوند و در بهترین نقطه آن سکنی می گزینند که پس از اعتقاد به اصول و فروع دین اسلام، متخلّق به ویژگیهای چهارده‌گانه عبادالرّحمن شوند. از خداوند بزرگ می‌طلبیم که این فوز عظیم را نصیب‌مان کند.

ص: ۱۴

صفت از صفات ممتاز «عبادالرّحمن» را بیان می کند. و در حقیقت فشرده‌ای است از اخلاق اسلامی، و مشعلی است فروزان فراسوی مشتاقان عبودیّت و بندگی.

عبادالرّحمن در یک نگاه

همانگونه که گذشت در آیات مورد بحث، چهارده صفت برای عبادالرحمن ذکر شده است؛ هر چند بعضی از مفسّران تنها به دوازده ویژگی آن اشاره نموده و از دو مورد دیگر غفلت کرده‌اند. آن صفات و ویژگیها به شرح زیر است:

۱- تواضع و فروتنی. ۲- مدارا کردن با جاهلان و افراد نادان. ۳- عبادتهای شبانه، مخصوصاً نماز شب. ۴- ترس از خداوند و خوف از عذاب الهی. ۵- ترک افراط و تفریط در مسائل مختلف زندگی. ۶- دست شستن از هرگونه شرک. ۷- احترام به خون افراد بی گناه. ۸- ترک بی عفّتی و آلوده نشدن به زنا. ۹- حاضر نشدن در مجالس آلوده و باطل. ۱۰- پرهیز از کارهای لغو و بیهوده. ۱۱- تحقیق و تفکّر و اندیشه در کارها.

۱۲- توجّه به تربیت اولاد و فرزندان. ۱۳- اسوه و الگوی دیگران بودن. ۱۴- صبر در مقابل مشکلات ناخوشایند زندگی.

ویژگیهای چهارده‌گانه فوق محور اصلی بحث ما در این کتاب خواهد بود. به امید آن که با شناخت این صفات و پی بردن به تفسیر صحیح و درست آن، و در نهایت تخلّق به این صفات زیبا- که البتّه به آسانی ممکن نیست- همه ما جزء عبادالرّحمن گردیم.(۱)

۱- سؤال: انسانها چگونه می‌توانند متخلّق به اخلاق الهی شوند، و صفاتی همچون صفات پروردگار داشته باشند، در حالی که می‌دانیم صفات او با صفات ما قابل مقایسه نیست؛ چرا که او دارای صفاتی نامحدود و نامتناهی می‌باشد و ما هر که باشیم و در هر حدّ و اندازه‌ای قرار بگیریم همه چیزمان محدود و متناهی است، چگونه محدود می‌تواند نامحدود را کسب کند؟ و هنگامی که هیچ شباهتی بین ما و او وجود ندارد، چگونه می‌توانیم متخلّق به اخلاق الهی شویم؟

پاسخ: منظور این است که پرتوی از آن صفات نامحدود در وجود محدود ما به وجود آید. توضیح بیشتر این که، در بحث وحدت وجود، وحدت مفهومی صحیح و وحدت مصداقی باطل است؛ یعنی، خداوند هستی دارد و ما هم هستی داریم، امّا آن کجا و این کجا! هستی خداوند مستقل با لذّات و ازلی و ابدی و نامتناهی است، امّا هستی ما وابسته به هستی خداوند و محدود و متناهی است. ما در اصلِ هستی شبیه به خداوند هستیم؛ ولی بین هستی او و هستی ما تفاوت بسیاری وجود دارد. همانگونه که نور خورشید و نور شمع هر دو نور هستند ولی هرگز قابل مقایسه نمی‌باشند، آب اقیانوس و آب یک قطره چکان هر دو آب هستند، امّا این کجا و آن کجا!

نتیجه این که منظور از تخلّق به اخلاق الهی این‌است که پرتوی از صفات پروردگار را در وجود خود پیاده کنیم؛ اگر خداوند رحمان و رحیم است ما هم سعی کنیم در حدّ توان خویش رحمت عام و خاص داشته باشیم؛ اگر خداوند عالِم است، ما هم در حدّ توان، پرتوی از علم خدا را در وجود خود به وجود آوریم. و این، اوّلین قدم سیر و سلوک الی اللّه و اوّلین ایستگاه مسیر تکامل است. و هر چه بیشتر صفات الهی را در خود پیاده کنیم، فاصله ما با پروردگار کمتر، و مقام و جایگاه ما در نزد حضرتش والاتر خواهد شد.

ص: ۱۵

عبادالرّحمن کیانند؟

قبل از پرداختن به ویژگیهای چهارده گانه عبادالرّحمن، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که؛ منظور از عبادالرّحمن چیست؟ و عبادالرّحمن (۱) چه کسانی هستند؟ در پاسخ به این پرسش توجّه به نکاتی لازم است:

۱- واژه «عبادالرّحمن» در دو جای قرآن مجید آمده است، یکی در همین آیات سوره فرقان که موضوع بحث ماست، و دیگر در آیه شریفه ۱۹ سوره زخرف؛ در آن آیه می‌خوانیم:

وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَهَ الَّذِینَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمنِ إِنَاثاً

مشرکان، فرشتگانی که عبادالرّحمن (بندگان خاص خدا) هستند را دختران خداوند قرار دادند!

خداوند متعال در این آیه، فرشتگان را عبادالرّحمن خوانده است.

۱- به تعبیر علمای اصول فقه« تعلیق حکم بر وصف، مشعر بر علیّت است.» بنابراین، وقتی گفته می‌شود« عبادالرّحمن» دارای چنین ویژگیهایی هستند، یعنی چون بنده هستند و بنده خدای رحمان می‌باشند به چنین صفات والایی دست یافته‌اند. به تعبیر دیگر، مدال عبودیّت اوّلاً، و مدال انتساب به خدای رحمان ثانیاً، باعث شده که این گروه خاص از انسانها، در بین تمام مردم ممتاز گردند. بنابراین، کسانی که مشتاق صعود به این قلّه رفیع هستند، باید از سکّوی عبودیّت خداوند رحمان پرواز را شروع کنند.

ص: ۱۶

اگر دو آیه فوق را کنار هم بگذاریم، نتیجه جالبی می گیریم:

«انسانهایی که ویژگیهای عبادالرّحمن را دارند همطراز فرشتگان خدا هستند»

خوشا به حال کسانی که بتوانند با پیاده کردن این ویژگیها در روح و جان خویش، در صفّ فرشتگان پروردگار قرار گیرند.

۲- برای پی بردن به مفهوم عبادالرّحمن، درک معنای عبودیّت و بندگی لازم است.

و چه کسی بهتر از بندگان واقعی خداوند و کسانی که عبودیّت و بندگی را با تمام وجود لمس کرده‌اند، می‌توانند به تفسیر این واژه بپردازند!؟

بدین جهت به امامان معصوم روی می‌آوریم، و از آنها تفسیر این کلمه را می‌خواهیم.

امام صادق علیه السلام- عبد واقعی خداوند- در حدیث جالبی به این پرسش پاسخ می‌دهد؛ حضرتش طبق این روایت بندگی و عبودیّت را چنین تفسیر می کند:

الف- «أنْ لَایَرَی الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِیمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ مُلْکاً لِانَّ الْعَبِیدَ لایَکُونُ لَهُمْ مُلْکٌ یَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ یَضَعُونَهُ حَیْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعالی بِهِ؛ (اوّلین نشانه عبودیّت و بندگی آن است که) بنده در آنچه خداوند به او عطا فرموده است، خود را مالک چیزی نداند (و همواره مترنّم به این شعر باشد: در حقیقت مالک اصلی خداست* این امانت چند روزی نزد ماست- و آن را باور کند) زیرا بندگان (واقعی خداوند) مالک چیزی نیستند، مال را متعلق به خداوند می‌دانند، و از آن در همان راهی که خداوند دستور داده استفاده می کنند.»

ب- «وَ لَایُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِیراً؛ (دومین علامت بندگی آن است که:) بنده خود را مدبّر خویش نداند (بلکه تنها تدبیر کننده امورش را خداوند عالم و قادر بداند و باور کند که همه چیز به دست با قدرت او است).»

ج- «وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِیمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعالی بِهِ وَ نَهاهُ عَنْهُ؛ (نشانه سوم آن است که:) تمام عمرش مشغول اطاعت اوامر و نواهی پروردگارش باشد (و بجز او، دل مشغولی دیگری نداشته باشد).»

ص: ۱۷

امام صادق علیه السلام پس از بیان این سه نشانه عبودیت و بندگی می‌فرماید:

«فَهذا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِینَ (۱)؛ این نخستین درجه پرهیزگاران است.»

یعنی، بندگی درجات بالاتر و والاتری هم دارد، که می‌توان با سعی و تلاش و عبادت و راز و نیاز به آن رسید.

۳- در آیات متعدّدی از قرآن مجید حقیقت عبودیّت و بندگی بیان گشته، و صفات و نشانه‌های مختلف بندگان واقعی خداوند مطرح شده است که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

الف- در آیه ۴۲ سوره حجر می‌خوانیم:

«إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ؛ (ای شیطان) تو هرگز بر بندگان من مسلّط نخواهی شد!»

طبق این آیه شریفه یکی از نشانه‌های بندگی و عبودیّت این است که بنده خدا مسخّر شیطان نشود، و اجازه ندهد شیطان بر نفس او مسلّط گردد. البتّه همانطور که در برخی از آیات قرآن مجید آمده، ممکن است شیطان بندگان خاصّ خدا را وسوسه کند و حتّی آنها بر اثر وسوسه‌های شیطان لغزشی هم داشته باشند، ولی هرگز شیطان بر آنها مسلّط نمی‌شود.

آنها که دوست دارند کارهای خیر انجام دهند و به عبادت و راز و نیاز بپردازند، ولی موفّق بر این کار نمی‌شوند، در حقیقت تحت سلطه شیطان هستند، و بندگان واقعی خدا نیستند! باید برای فرار از محدوده حکومت شیطان و وارد شدن به وادی رحمت و الطاف الهی تلاش کرد، که به یقین خداوند بندگانش را در رسیدن به این هدف کمک خواهد کرد.

ب- در آیات پایانی سوره فجر می‌خوانیم:

«یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبَادِی

۱- میزان الحکمه، باب ۲۴۵۱، حدیث ۱۱۷۶۱(جلد ۷، صفحه ۱۲).

ص: ۱۸

وَادْخُلِی جَنَّتِی؛ ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است. پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو!»

طبق این آیات شریفه، انسان زمانی به حقیقت عبودیّت می‌رسد که مرحله «نفس امّاره» و «نفس لوّامه» را با موفقیّت پشت سر بگذارد، و به مقام شامخ «نفس مطمئنّه» برسد؛ یعنی، به جایی برسد که بیمه الهی شود و شیطان راهی بر او نداشته، و روحش آرام گرفته باشد.(۱)

ج- در آیه ۵۳ سوره اسراء سومین نشانه بندگی را چنین معرّفی می‌کند:

«وَ قُلْ لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوّاً مُبِیناً؛ به بندگانم بگو: سخنی بگویید که بهترین باشد؛ چرا که شیطان (به وسیله سخنان ناموزون) میان آنها فتنه و فساد می‌کند؛ همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است!»

کنترل زبان از دیگر نشانه‌های بنده واقعی خداست؛ بنابراین، کسانی در صفّ بندگان خداوند جای دارند که توانایی کنترل زبان خویش را داشته باشند و از سخنان ناموزون پرهیز کنند.

۴- «رحمان» از صفات خداوند متعال است، همانگونه که «رحیم» نیز از صفات اوست. مفسّران تفاوت‌های مختلفی برای این دو ذکر کرده‌اند؛ امّا معروفترین فرق این است که؛ رحمان رحمت عامّه پروردگار مهربان است که شامل تمام انسانها-

---

۱- از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که نفس انسان دارای سه مرحله است:

الف- « نفس امّاره» یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می‌کند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت می‌دهد.

ب- « نفس لوّامه» روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته، و گاه لغزش پیدا می‌کند.

ج- « نفس مطمئنّه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، و نفس سرکش را رام کرده، و به آسانی لغزش برای او امکان‌پذیر نیست(شرح بیشتر پیرامون این سه مرحله را در تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۲۸۱ به بعد مطالعه فرمایید).

ص: ۱۹

صرفنظر از عقائد و باورهایشان- می گردد؛ ولی رحیم، رحمت خاصّه اوست که همه انسانها را در بر نمی گیرد.

رحمانیّت خداوند ایجاب می کند که باران بر همه ببارد، و خورشید تمام جهان را روشن کند، و اکسیژن در اختیار همگان قرار گیرد، مؤمن باشند یا کافر، گناهکار باشند یا مطیع، معتقد به دین اسلام باشند یا ادیان دیگر، دینی را پذیرفته باشند یا به هیچ دینی معتقد نباشند.

امّا صفت رحیمیّت خداوند تنها مؤمنان را تحت پوشش قرار می‌دهد، و شامل غیر مؤمنان نمی گردد. این صفت در دنیا فقط شامل مؤمنان می‌شود، ولی در آخرت تمام رحمت خداوند از این قسم است، و آن جهان تنها میدان رحمت خاصّه مالك روز جزاست.

تفسیری که در بالاـ آمد در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است؛ طبق این روایت، امام ششم شیعیان جهان می‌فرمایند:

أَلرَّحْمَنُ إِسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةٍ عَامَّةٍ وَالرَّحِيمُ إِسْمٌ عَامٌّ بِصِفَةٍ خَاصَّةٍ

رحمان اسم خاص است، امّا صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا، ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می گیرد.) ولی رحیم اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می‌شود، امّا اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد.)(۱)

یعنی «رحمان» تنها شایسته خداوند است و هیچ کس نمی‌تواند این نام را برخود نهد همانگونه که نمی‌تواند نام «اللّه» را برای خویش انتخاب کند؛ بدین جهت کسانی که اشتیاق دارند این نامها را انتخاب کنند باید کلمه «عبد» را به ابتدای آن اضافه کنند (عبداللّه، عبدالرحمن) و سپس خود را به آن نام معرّفی کنند. بنابراین اسم رحمان مختصّ ذات پروردگار است؛ ولی مضمون و معنای آن شامل تمام انسانها می‌شود و

۱- مجمع البیان، جلد اوّل، صفحه ۲۱(به نقل از تفسیر نمونه، جلد اوّل، صفحه ۲۳).

ص: ۲۰

اختصاص به گروه خاصّی ندارد.

امّا «رحیم» اسم عامّی است و هر کس می‌توانـد آن را برای خویش انتخاب نماید، ولی مضـمون و محتوای آن عام و فراگیر نیست و تنها عدّه‌ای خاص از انسانها را شامل می‌شود.

خلاـصه این که برخی از رحمتهای خداونـد فراگیر است و همه انسانها را در بر می‌گیرد و برخی دیگر اختصاص به انسانهای ویژه و برگزیده، یعنی مؤمنان، دارد.

اکنون که بحث مـا به «لطف و رحمت پروردگـار» رسـید، منـاسب است به این اتّهـام و برچسب دشـمنان اسـلام که آیین ما را «دین خشونت» معرفی می‌کننـد! نیز پاسـخ گفته شود و بـا سـیری در آیـات قرآن و احـادیث معصومـان علیهم السـلام و سـیره و روش آن بزرگواران، این حقیقت آفتابی و روشن گردد که اسلام از خشونت بیزار، و دین رأفت و رحمت و محبّت است.

اسلام آیین خشونت یا رأفت

اشاره

دشـمنان لجوج و عنود اسـلام هنگـامی که این دین الهی را مـانع بزرگی بر سـر راه منـافع خویش- و به تعبیر دقیقتر مطـامع خویش- یافتند، در فکر مبارزه و مقابله با آن افتادند، و برای رسیدن به اهداف خویش از هر وسیله و ابزاری سود جستند. این مبارزه، از اوّلین روزهای پیـدایش اسـلام آغاز و هم اکنون نیز ادامه دارد، و در آینـده هم ادامه خواهـد داشت؛ بلکه این مبارزه در عصـر و زمان ما، مخصوصاً از سوی غربیها و در رأس آنها آمریکای پلید و جنایتکار، جزء برنامه اصلی آنها می‌باشد.(۱) از جمله

۱- هر چند گاهی تظاهر به برخی از احکام اسـلام می‌کنند، و حتّی در ماه مبارک رمضان برای شخصیّت‌های‌اسـلامی ضـیافت افطار تهیّه می‌بینند! ولی امروزه این عوامفریبی‌ها بر همگان روشن شده و همه مسلمانان می‌دانند که آنها با تمام قوّت و قدرت برای از بین بردن اسلام عزیز، که داروی منحصر به فرد تمام آلام و دردهای امروز و فردای بشر است، هم قسم شده‌اند.

ص: ۲۱

ابزارهای نامقدّس و ناجوانمردانه‌ای که مورد استفاده آنها قرار گرفته و می گیرد، برچسب خشونت است. آنها می گویند: «اسلام آئین خشونت و جنگ است!- اسلام با روح لطیف بشر سازگار نیست!- اسلام حقوق بشر را نادیده می‌انگارد!» و این تهمتهای ناجوانمردانه را در سراسر جهان بر علیه اسلام ترویج می کنند. و با کمال تأسّف باید اعتراف کنیم که اعمال برخی از مسلمانهای سطحی نگر- و به عبارت صحیحتر- برخی مسلمان نماها، نیز به تبلیغات مسموم آنها کمک می کند. از جمله می‌توان به گروه طالبان، که مظهر خشونت و بی رحمی و ظلم و ستم بودند، و به عنوان یک جمعیّت اسلامی مدّتی کوتاه حکومت افغانستان را غصب کردند، اشاره کرد.

آری، این جمعیّتِ کوچکِ خشنِ از خدا بی خبر، در مدّت کوتاه حکومتشان جنایات عجیبی را به اسم اسلام مرتکب شدند و دشمنان ما از اعمال و جنایات آنها گزارشها و فیلمهایی تهیّه کرده و به عنوان تصویری از اسلام در جهان پخش کردند! فیلمهایی که حاوی جنایاتی بس فجیع (مانند سر بریدن انسانها) بود، که دل هر انسانی را به درد می‌آورد. هر چند خوشبختانه اکثر مسلمانهای جهان از این مسلمان نماها اظهار انزجار و بیزاری کردند، و اعمال و کردار آنها را ساخته و پرداخته ذهن ناتوان و عاجز آنها دانستند.

با توجّه به این مطالب، لازم است این بحث به طور جدّی پی گیری شود که آیا اسلام واقعاً آئین خشونت است، یا دین رحمت و رأفت و روابط دوستانه می‌باشد؟

برای پاسخ به این سؤال باید هم به سراغ قرآن مجید برویم، و سیری کوتاه در آیات نورانی این کتاب دست نخورده و محفوظ از تحریف داشته باشیم، و هم پای سخنان رهبران پاک و معصوم دینی بنشینیم، و هم نمونه‌هایی از برخوردهای اجتماعی و عملی آن بزرگواران را از دل تاریخ بیرون کشیده و با رفتارهای مدّعیان تمدّن در جهان غرب مقایسه نماییم، تا آفتاب حقیقت از پشت ابرهای تاریک پدیدار گردد.

ص: ۲۲

الف- رأفت و رحمت اسلامی در قرآن مجید

با مطالعه‌ای اجمالی و تفکّر در برخی آیات قرآن مجید، به نمونه‌های فراوانی از رأفت و رحمت اسلامی در این کتاب آسمانی دست می‌یابیم، که به عنوان اصل اساسی معرّفی شده است. به چند نمونه آن توجّه کنید:

۱- در قرآن مجید یکصد و چهارده سوره وجود دارد، که یکصد و سیزده سوره آن با «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» که پیام آور رأفت و رحمت و محبّت اسلامی می‌باشد، شروع شده و تنها یک سوره بدون «بِسْمِاللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم» است (۱)، که آن هم دلیل روشنی دارد:

سوره برائت اعلان جنگ و نبرد و بیزاری از دشمنان لجوج و عنود اسلام است که امیدی به هدایت و اصلاح آنها نیست؛ و روشن است که به هنگام جنگ با دشمن کینه‌توز، از رحمت و محبّت سخن گفته نمی‌شود.

به عبارت دیگر، نسبت خشونت و رحمت در قرآن مجید بر این اساس، نسبت یک بر صد و چهارده است؛ یعنی اصل بر رحمت و رأفت است و خشونت یک استثناء می‌باشد!

آیا دینی که معجزه آن چنین کتابی است، آئین خشونت است!

۲- خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره «الرَّحْمن» می‌فرماید:

هَلْ جَزَآءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

آیا جزای نیکی جز نیکی است؟!

این آیه شریفه، که سرشار از محبّت و رحمت و دوستی است، به عنوان یک شعار اسلامی ما مسلمانان می‌باشد. اگر تعجّب نکنید با مطالعه دیگر آیات قرآن در می‌یابیم

۱- جالب این که همان یک مورد هم در سوره دیگری از قرآن مجید جبران شده، چرا که در سوره نمل دو بار« بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» تکرار شده است.

ص: ۲۳

که خداوند متعال نه تنها پاسخ نیکی را رفتار نیک می‌داند، بلکه به مسلمانان دستور می‌دهد در مقابل بدیها نیز به نیکی رفتار کنند، و پاسخ بدی را هم به نیکی بدهند!

این مطلب در آیه شریفه ۹۶ سوره مؤمنون آمده است؛ می‌فرماید:

إِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَصِفُونَ

بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه توصیف می‌کنند، آگاهتریم.

ای پیامبر! فریب خوردگان را- هر چند به تو بدی کرده‌اند- با عطوفت و محبّت به سوی اسلام باز گردان، تا تسلیم تو شوند.

آیا دین و آئینی که منطق آن خشونت و تندی است، به پیامبر خویش سفارش می‌کند که حتّی پاسخ بدیهای دیگران را با خوبی بدهد! یا چنین آئینی آئین محبّت و عاطفه و رحمت و صفا و عطوفت و مهربانی است!

۳- آیه چهاردهم سوره جاثیه می‌فرماید:

قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لایَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ

(ای پیامبر ما!) به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز رستاخیز ندارند، مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دهند جزا دهد.

طبق این آیه شریفه، رحمت و عطوفت اسلامی اختصاص به مسلمانان و مؤمنان ندارد؛ بلکه خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد که با غیرمسلمان هم مهربان باشند.

آیا چنین آئینی آئین خشونت است!؟

در داستان عذاب قوم لوط می‌خوانیم که فرشتگانِ مأمور عذاب، به صورت انسانهایی ناشناس به سراغ حضرت ابراهیم علیه السلام رفتند. آنها مأمور بودند شهر قوم لوط را نابود کنند، بلکه کلّ شهر را به آسمان ببرند و آن را واژگون نمایند! حضرت ابراهیم مشغول تهیّه غذا برای میهمانانش شد. غذا آماده و سفره گسترده شد، امّا هیچ یک از

ص: ۲۴

میهمانان دست به سمت غذا دراز نکردند! این مطلب در آن عصر و زمان، پیام خوشی نداشت؛ زیرا هنگامی که میهمان ناشناس دست به غذا نمی‌زد، صاحبخانه از شرّ او در امان نبود؛ امّا اگر غذا می‌خورد و با صاحبخانه هم نمک می گردید، آرامش بیشتری اهل خانه را فرا می گرفت؛ بدین جهت، حضرت ابراهیم از این کار میهمانانش ناراحت شد و احساس خطر کرد، و علّت این کار را پرسید. آنان در پاسخ گفتند:

ناراحت نباش، ما مأموران پروردگارت هستیم، و برای انجام دو مأموریّت به خدمت شما رسیده‌ایم:

نخست این که، به شما بشارت دهیم در این سنّ پیری و کهولت، خداوند فرزندی به نام اسحاق به شما عنایت خواهد کرد، و از نسل او پیامبرانی زاده خواهند شد. ابراهیم و همسرش از این خبر مسرّت‌آمیز و غیر منتظره غرق در شادی و شور و شعف شدند.

دیگر این که، ما مأموریّت داریم قوم لوط، که مردمی آلوده و گناهکار هستند، را نابود کنیم. این خبر- بر عکس خبر نخست- حضرت ابراهیم را غرق در ماتم و اندوه کرد. بدین جهت با مأموران پروردگار، جهت تأخیر یا تخفیف عذاب قوم لوط شروع به مذاکره و چانه زنی کرد، و با آنها در این رابطه به مجادله پرداخت!

پاسخ فرشتگان درباره این درخواست چنین بود:

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْجَاءَ أَمْرُرَبِّکَ وَ إِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ(۱)

ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده و به طور قطع عذاب الهی به سراغ آنها می‌آید و برگشت ندارد.

با این که قوم لوط آلوده‌ترین و کثیف‌ترین و ناپاک‌ترین اقوام و ملل پیشینیان بودند، امّا عطوفت و رأفت حضرت ابراهیم شامل حال آنها گشت، و آن حضرت حاضر شد برای این مطلب از آبروی خویش نزد پرودگار مایه بگذارد، و برای آنها در

۱- سوره هود، آیه ۷۶.

ص: ۲۵

تأخير يا تخفيف عذابشان شفاعت كند.

حقيقتاً سعه صدر حضرت ابراهيم بسيار زياد و مثال زدنى است، و قرآن و اسلام ما ترويج كننده چنين رحمت و محبّتى است.

آيا برچسب خشونت به چنين آئين سراسر رحمت و مهربانى و عطوفت، مى‌چسبد؟ هرگز!

۴- يكى از معجزات پيامبر گرامى اسلام صلى الله عليه و آله و سلم «تأليف قلوب» است. در آيه ۱۵۹ سوره آل عمران مى‌خوانيم:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ

به (بركت) رحمت الهى، در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدى؛ و اگر خشن و سنگدل بودى، از اطراف تو پراكنده مى‌شدند.

طبق اين آيه شريفه، عطوفت و مهربانى پيامبر رحمت، موجب جذب و جلب مردم به سمت آن حضرت شد، كه آن هم از رحمت الهى سرچشمه گرفته بود. بدين جهت، در آيه ۶۳ سوره انفال مى‌خوانيم:

لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِى الْأَرْضِ جَمِيعاً مَّآ أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

(اى پيامبر ما!) اگر تمام آنچه روى زمين است صرف مى‌كردى كه ميان دلهاى آنان الفت دهى موّفق نمى‌شدى؛ ولى خداوند در ميان آنها الفت ايجاد كرد. او توانا و حكيم است.

ايجاد يك امّت مسلمان پرقدرت از آن مردم عقب افتاده، و تبديل دلهاى پراكنده و پر از كينه آنها، به قلبهايى متّحد و مهربان، يك معجزه الهى بود.

بنابراين، اگر يكى از معجزاتِ مهمّ پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم را تأليف قلوب و جمع بين جمعيّتى خشن و پر كينه، و ايجاد محبّت و صفا و صميميّت بين آنها بدانيم، سخن به گزافه نگفته‌ايم.

ص: ۲۶

آیا آیینی که معجزه آن تألیف قلوب و مهربانی و رحمت و عطوفت است، آئین خشونت است!

۵- خداوند مهربان در آیه شریفه ۲۰۸ سوره بقره می‌فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کافَّةً وَ لَاتَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آیید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

طبق این آیه شریفه، صلح و آشتی برنامه اصلی اسلام است. و جالب این که قرآن مجید کسانی که از صلح و آشتی دوری می‌کنند و آتش افروزی می‌نمایند، و طالب درگیری و جنگ می‌باشند، پیرو شیطان معرّفی می‌کند! یعنی صلح و آشتی کاری الهی و رحمانی، و جنگ و آتش افروزی و خشونت، کاری شیطانی و اهریمنی است.

۶- آیاتی از قرآن مجید بیان کننده نشانه‌های عظمت پروردگار است- که در حقیقت موضوع برهان نظم در مسأله خداشناسی است- در آیه شریفه ۲۱ سوره روم می‌خوانیم:

وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد؛ در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند.

ممکن است منظور از «بینکم» ارتباط بین زن و شوهر باشد؛ یعنی، خداوند بین زن و شوهر مودّت و رحمت قرار داد؛ ولی به احتمال قوی‌تر منظور ارتباط بین تمام انسانهاست. طبق این احتمال، یکی از نشانه‌های خداوند این است که بین تمام انسانها محبّت و مودّت و رحمت ایجاد کرده است.

ص: ۲۷

آری، تألیف قلوب از آیات الهی است، به گونه‌ای که اگر این محبّت اجتماعی وجود نداشت، زندگی دستجمعی امکان‌پذیر نبود.

ب- رأفت و رحمت اسلامی در روایات

این موضوع در روایات متعدّد و فراوانی منعکس شده، که به عنوان نمونه به دو مورد آن اشاره می کنیم:

۱- امام صادق علیه السلام در روایت زیبایی چنین می‌فرماید:

هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ (۱)

آیا دین جز محبّت و رحمت چیز دیگری است؟! (سپس دلیل کلامش را این گونه بیان می کند: زیرا) خداوند متعال می‌فرماید: اگر خدا را دوست دارید از دستورات من (پیامبر صلی الله علیه و آله) اطاعت کنید تا محبوب خداوند شوید. یعنی انگیزه عمل به دستورات الهی، عشق و محبّت به خداوند است.

۲- در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم:

أَلدِّینُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّینُ (۲)

دین محبّت است و محبّت دین است.

گاه استدلال عقلی انگیزه انسان برای انجام کاری می‌شود؛ و گاه عشق و محبّت، او را وادار به کاری می کند. آیا این دو انگیزه یکسان هستند؟

خداوند برای بقاء نسل بشر علاقه‌ای بین زن و مرد ایجاد کرد تا نسل بشر ادامه یابد؛ حال اگر قرار بود منطق و استدلال عقلی انگیزه انسان برای بقاء نسل باشد، مثل این که بگوید:

۱- میزان الحکمهٔ، جلد دوم، باب ۶۶۶، حدیث ۳۲۵۷.

۲- نورالثّقلین، جلد ۵، صفحه ۲۸۵، حدیث ۴۹.

ص: ۲۸

«برای بقاء نسل باید ازدواج کرد و فرزندانی به وجود آورد و تمام زحمتها و ناراحتیهای آن را تحمّل کرد» یا بگوید: «چون در پیری و ناتوانی عصای دستی لازم دارم و کسی را می‌خواهم که مرا کمک کند و حمایتم نماید، پس بناچار باید ازدواج کنم و فرزندانی داشته باشم.»

اگر واقعاً انگیزه انسان این امور بود، از هر ۱۰۰ نفر چند نفر حاضر به ازدواج و تحمّل سختیها و ناکامیها و مشکلات فراوان زندگی مشترک و بچّه دار شدن می‌شدند؟ فکر نمی‌کنیم بیش از ۱۰ نفر آنها حاضر به چنین کاری می‌شدند.

امّا جاذبه جنسی و عشق و محبّت، انسانها را به سمت ازدواج- با همه مشکلاتش- سوق می‌دهد؛ به گونه‌ای که آنها عاشقانه تمام سختیها را به جان می‌خرند؛ بلکه تمام عمرشان را به پای فرزندشان می‌ریزند تا نوزادشان کم‌کم بزرگ شود و راه رفتن بیاموزد، و سخن بگوید. آری، انگیزه عشق و محبّت این قدرت و قوّت عجیب و خیره کننده را دارد.

همین مطلب در مورد برنامه‌های دینی نیز صادق است و لهذا در روایات فوق بر عشق و محبّت تأکید شده، نه بر راه پرسنگلاخ برهان منطقی و استدلالهای عقلی، تا آدمی زودتر به سر منزل مقصود برسد. اگر عاشق شدی خود به خود به سوی اطاعت الهی گام برمی‌داری، و مشکلات آن را به جان می‌خری. اگر عاشق امام زمان شدی اطاعت اوامرش و مبارزه با فساد و منکرات، کاری بس آسان خواهد بود. آری، عشق و محبّت کارها را سهل می‌کند. آیا دین و آئینی که انگیزه حرکت پیروانش محبّت و عشق است، و تمام دینش را محبّت و عشق معرفی می‌کند، آئین خشونت است؟!

۳- رحمت و رأفت اسلامی بقدری وسیع و فراگیر است که در میدان جنگ نیز بروز و ظهور دارد؛ یعنی، اسلام آن قدر به محبّت و عطوفت و رحمت اهمّیّت می‌دهد که حتّی در کانون خشونت و تندی، پیروانش را نسبت به آن سفارش می‌کند! بدین جهت در روایاتی که پیرامون آداب جنگ بحث می‌کند، نکات جالبی در این زمینه به

ص: ۲۹

چشم می‌خورد که به یک نمونه آن اکتفا می کنیم:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم می گرفت سربازان اسلام را به سوی میدان جنگ روانه کند، آنها را فرا می‌خواند و جلسه‌ای تشکیل می‌داد و این نکات (۱) را به آنها گوشزد می کرد (به گونه‌ای که اگر سربازی از این آداب تخلّف می کرد مورد مؤاخذه قرار می گرفت):

سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

به سوی میدان جنگ حرکت کنید، امّا نه از سر هوی و هوس، بلکه با نام و یاد خدا و برای رضای او و با نیّتی پاک و خالی از هر گونه انگیزه غیر خدائی و بر طبق برنامه‌های اسلامی (که شرح آن می‌آید) عمل کنید:

«لَا تَغُلُّوا»: در جنگ هرگز خیانت نکنید. این که: منظور از این جمله چیست؟ سه احتمال وجود دارد:

نخست این که، در تقسیم غنیمتهای جنگی خیانت ننمایید. همانگونه که در برخی از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده که آنچه مربوطه به حکومت و رهبری است جدا شود و آنچه مربوط به رزمندگان است تقسیم شود و هر کس به آنچه حقّ اوست برسد و در غنیمت خیانت نشود.

احتمال دیگر این که، رزمندگان گذشته از غنائم جنگی، در سایر امور هم به همدیگر خیانت نکنند.

احتمال سوم این که، نه تنها به همرزمانتان، بلکه به دشمنانتان هم خیانت نکنید و با آنها جوانمردانه بجنگید.

«وَ لَاتُمَثِّلُوا»: پس از این که دشمن را از پای درآوردید، به پیکر بی جان او هجوم نیاورید و آن را مُثله (قطعه قطعه) نکنید.

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۳.

ص: ۳۰

در برخی روایات به نقل از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که حتّی اگر سگ درنده‌ای به شما حمله کرد و آن را از پای در آوردید، پس از کشتنش حقّ قطعه قطعه نمودن پیکرش را ندارید!(۱)

«وَ لَاتَغْدِروا»: اهل مکر و فریب و غدر و پیمان شکنی نباشید. اگر با دشمن از درِ صلح وارد شدید، و با او پیمان آتش بس امضا کردید، عهد و پیمانتان را محترم بشمرید، و آن را زیر پا ننهید. مسلمان کسی است که حتّی نسبت به عهد و پیمانی که با دشمنانش می‌بندد وفادار باشد؛ بدین جهت حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر خطاب به آن فرمانده شجاع خویش می‌فرماید:

«اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خود وفادار باش، و آنچه بر عهده گرفتی امانت‌دار باش، و جان خود را بر سر پیمانت بنه، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست، که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتّفاق نظر داشته باشند.(۲)»

«وَ لَاتَقْتُلوا شَيْخاً فَانِياً وَ لَاصَبِيّاً وَ لَاامْرَأَةً»: به افراد ضعیف و ناتوان، که دخالتی در جنگ ندارند، حمله نکنید، و پیرمردهای ناتوان و بچّه‌ها و زنها را به قتل نرسانید.

«وَ لَاتَقْطَعُوا شَجَراً إِلّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا»: و درختان را قطع نکنید، مگر که ناچار شوید!

انسان با مطالعه این قوانین متعالی و دستورات حساب شده و مترقّی، به عظمت اسلام و گستره رحمت اسلامی پی می‌برد و انگشت حیرت به دهان می‌گیرد؛ چرا که رحمت اسلامی در کانون خشونت، حتّی شامل درختان نیز می‌گردد؛ و لهذا پیامبرِ رحمةٌ للعالمین به سربازان خویش دستور می‌دهد که هیچ درختی را در هنگام جنگ و نبرد قطع نکنند و به محیط زیست احترام بگذارند؛ مگر این که درخت یا درختانی

۱- بحارالانوار، جلد ۴۲، صفحه ۲۴۶ و ۲۵۷.

۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

ص: ۳۱

مانع پیشروی سربازان اسلام و لشکریان قرآن باشد که در این صورت قطع آن از باب ضرورت- و البتّه به مقداری که ضرورت اقتضا می کند- مانعی ندارد.

دستورات بعدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشانگر اوج رأفت و رحمت اسلامی در میدان جنگ و نبرد است، توجّه بفرمایید:

«وَ أَیُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَدْنَی الْمُسْلِمینَ أَوْ أَفْضَلِهُمْ نَظَرَ إِلی أَحَدٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ فَهُوَ جَارٍ حَتَّی یَسْمَعَ کَلامَ اللَّهِ، فَانْ تَبِعَکُمْ فَاخُوکُمْ فِی الدِّین وَ إِنْ أَبی فَابْلِغُوهُ مَأْمَنَهُ»: هر گاه یکی از لشکریان اسلام، چه برترین مقام باشد و چه پایین‌ترین سرباز، به یکی از دشمنان اسلام پناه داد، آن شخص در أمان است؛ باید او را به پشت جبهه منتقل کنند و با صبر و حوصله و زبان خوش و سعه صدر، معارف اسلام و دستورات و احکام اسلامی را برایش بیان کنند، اگر اسلام را پذیرفت و به سلک مسلمانان وارد شد، او هم مسلمانی است همانند شما، و از تمام حقوق مسلمانان برخوردار خواهد شد؛ و اگر اسلام را نپذیرفت، یا مهلتی برای تفکّر پیرامون دستورات اسلامی درخواست کرد، باید او را صحیح و سالم به کشورش بازگردانید، و به هیچ عنوان حق ندارید او را اذیّت و آزار کنید.

البتّه انجام این دستورات کار سهل و آسانی نیست و سینه‌ای گشاده و ایمانی قوی می‌طلبد. بدین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پایان سخنرانی به سربازانش دستور می‌دهد که برای انجام این دستورات- که بیانگر اوج رأفت و رحمت اسلامی است- از خداوند بزرگ و قادر کمک بطلبند.

آیا دنیایی که دم از رعایت حقوق بشر می‌زند، و شعارهای بشر دوستانه‌اش گوش جهانیان را کر کرده، هیچ یک از این امور را در میدان جنگ رعایت می کند! در جنگ اسرائیل و فلسطین، نه تنها این امور رعایت نمی‌شود، بلکه این جنایتکاران بی رحم و سنگدل، خانه‌های مردم فلسطین را ویران، بیمارستانهای آنها را بر سر بیمارانش خراب، و مزارع را به آتش می کشند و درختان را نابود می‌نمایند و به کوچک و بزرگ،

ص: ۳۲

پیر زن و پیر مرد ترحّم نمی‌کنند؛ و با این حال، مدّعیان حقوق بشر از آنها دفاع، و ما را متّهم به خشونت می‌نمایند!

۴- رأفت و رحمت اسلامی نه تنها شامل تمام انسانها- با قطع نظر از کیش و آیین آنها- می‌شود، بلکه سایر موجودات و جانداران را نیز در بر می‌گیرد!

بر همین اساس در تعالیم اسلامی، روایاتی (۱) وجود دارد که پیرامون حقوق حیوانات سخن می‌گوید، به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم تا هر چه بیشتر با گستره رحمت و محبّت اسلامی آشنا شویم:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای چهارپایان شش حق بیان فرمود(۲) که باید صاحبان این حیوانات، این حقوق را محترم بشمارند، و آن را رعایت کنند:

«یَبْدَءُ بِعَلَفِهَا إذا نَزَلَ»: هنگامی که به منزل می‌رسد، اوّل به سراغ آب و غذای حیوان برود وآن را سیراب کند و غذایش دهد؛ سپس به فکر تهّیه غذای خودش باشد.

«وَ یَعْرِضُ عَلَیْهَا الْمَاءَ إذا مَرَّ بِهِ»: به هنگام سفر و در بین راه، هر جا به نهر آبی رسید، حیوان را به کنار آب ببرد (تا اگر تشنه بود آب بخورد).

«وَ لایَضْرِبُ وَجْهَهَا فَانَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا»: (اگر می‌خواهد حیوان با سرعت بیشتر حرکت کند) با تازیانه بر سر و صورتش نزند؛ زیرا حیوانات نیز به ذکر و تسبیح خداوند مشغول هستند، و سزاوار نیست بر سر و روی حیوانی که تسبیح خدا می‌گوید تازیانه زده شود.(۳)

«وَ لَایَقِفُ عَلی ظَهْرِهَا إلّا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»: بر پشت حیوان متوقّف، سوار نگردد،

۱- روایاتی که در این زمینه وارد شده بسیار زیاد است، به گونه‌ای که فقط در کتاب وسائل الشّیعه، جلدهشتم، بیش از پنجاه باب در فصل« احکام الدّواب» گردآوری شده است!

۲- وسائل الشّیعه، جلد ۸، صفحه ۳۵.

۳- با استفاده از قرآن مجید، معتقدیم که تمام جهان هستی مشغول تسبیح و تقدیس پروردگار عالم است.

ص: ۳۳

مگر در راه خدا (مثلًا در میدان جنگ که در آنجا سوار بودن بر حیوان در حال توقّف هم اشکالی ندارد، چون اگر به خاطر رعایت حال حیوان پیاده شود، احتمال غافلگیری او توسّط دشمن می‌رود).

«وَلَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا»: حیوانات هم قدرت و تحمّل محدودی دارند، باید توانایی حیوان را در نظر بگیرد و بیش از توانش بر او حمل نکند.

«وَ لَايُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ»: نه تنها در مورد بارکشی، بلکه در طی مسافتها و سفرها نیز باید مراعات حیوانات را نمود، و به اندازه طاقت و تحمّلشان از آنها سواری گرفت.

این امور، دستورات ظریفی است که در دنیای امروز به آن عمل نمی‌شود و کسی به آن توجّهی نمی‌کند بلکه بسیاری قدرت درک و تحلیل آن را ندارند؛ امّا آیین رحمت‌گستر اسلام به تمام این ریزه‌کاریها توجّه دارد و پیراوانش را به آن دعوت می‌کند.

آیا چنین آیین مقدّسی، آیین خشونت است؟

۵- دعاهایی که در ماه مبارک رمضان بعد از نمازهای واجب خویش زمزمه می‌کنیم، و عطر آن تمام مساجد و مراکز عبادی مؤمنان را در سراسر جهان فراگرفته، نشانه‌ای دیگر از رحمت و عطوفت اسلامی است که مسلمانان برای رفع مشکلات همه انسانها (نه فقط مسلمانها) دست نیاز به سوی آن احد بی نیاز دراز می‌کنند. یک بار دیگر بخشی از این دعاها را مطالعه و بررسی کنیم:

أَللَّهُمَّ أَدْخِلْ عَلى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورِ؛ خداوندا! بر تمام مردگان شادی و سرور نازل کن!

أَللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ؛ خداوندا! تمام نیازمندان ومحتاجان جامعه انسانی را بی‌نیاز کن!

أَللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ؛ خداوندا! تمام گرسنگان جهان را سیر بگردان!

أَللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ؛ خداوندا! همه برهنگان عالم را بپوشان!

أَللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ؛ خداوندا! وام همه وامداران جهان هستی را ادا کن!

ص: ۳۴

أَللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ کُلِّ مَکْرُوبٍ؛ خداوندا! گره از کار همه اندوهناکان باز فرما!

أَللَّهُمَّ رُدَّ کُلَّ غَرِیبٍ؛ خداوندا! تمام دور از وطنان را (سالم) به اوطانشان باز گردان!

أَللَّهُمَّ فُکَّ کُلَّ أَسِیرٍ؛ خداوندا! تمام اسیران را (در هر کجای دنیا هستند) آزاد فرما!

أَللَّهُمَّ اشْفِ کُلَّ مَرِیضٍ؛ خداوندا! همه بیماران را شفا ده!

حقیقتاً انسان از این رحمت اسلامی لذّت می‌برد، و بر این سعه صدر مسلمین، آفرین می‌گوید، و از این که بیشترین دعاهای مسلمین جهانگیر و عام است و شامل تمام انسانهای نیازمندِ دعا، با هر نوع گرایش فکری می‌گردد، خوشوقت می‌شود.

آیا این دعاهای جالب و عام و فراگیر، نشانه رحمت و عطوفت اسلامی نیست؟!

آیا هیچ انسان بی غرض و با انصافی به خود اجازه می‌دهد که چنین آیینی را آئین خشونت معرّفی کند!

ج- محبّت و رحمت اسلامی در سیره پیشوایان دین

سیره عملی، و رفتار و معاشرتهای اجتماعی بزرگان دینی و رهبران و پیشوایان اسلامی، مملوّ از رحمت و عطوفت و محبّت با پیروان اسلام، بلکه با دشمنان اسلام است! به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:

۱- برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنانش پس از فتح مکّه یک نمونه از این سیره عملی است؛ برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله را بصورت فشرده نقل می‌کنیم، سپس آن را با برخورد غربیهای مدّعی تمدّن با دشمنانشان، پس از جنگ جهانی دوم مقایسه می‌نماییم:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سیزده سال قبل از هجرت به مدینه، در مکّه مکّرمه بسیار آزار دید، به گونه‌ای که مکّه یادآور آلام و مصیبتها و نامردمیها و مشکلات و گرفتاریهای فراوانی برای آن حضرت بود؛ چرا که سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت در مکّه بودند؛ ولی هنگامی که سپاه اسلام مکّه را فتح کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن دشمنان لجوج و عنود، که منشأ تمام مصیبتها و مشکلات بودند پیروز شد، با یک جمله زیبا همه آنها را مشمول عفو و رحمت اسلامی قرار داد و خطاب به آنها فرمود:

ص: ۳۵

«إِذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقَاءُ؛(۱) تمام شما آزادید، به هر کجا مایلید بروید!»

حتّی وقتی به حضرتش خبر دادند که یکی از سربازان پرچمی به دست گرفته و شعار انتقام جویی سر می‌دهد، حضرت ناراحت شد، و پرچم را از دست آن سرباز گرفت و به جای شعار انتقام، شعار صلح و دوستی سرداد:

«أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ؛(۲) امروز روز رحمت و محبّت است!»

امّا هنگامی که سربازان متّفقین وارد پایتخت آلمان (برلین) شدند، قتل و عام عجیبی به راه انداختند، و مرتکب جنایات فراوان و بی‌شماری شدند، به عنوان نمونه، بچّه‌های شیرخوار قنداقه‌ای را به آسمان پرتاب کردند و در وسط زمین و آسمان با شلیک گلوله آنها را کشتند!

و اکنون نسل همان جانیان به دور از عاطفه، در فلسطین اشغالی هر روز جنایت تازه‌ای می‌آفرینند، جنایاتی که قلم از بیان آن شرم می‌کند، و گاه انسان طاقت دیدن و شنیدن آن را ندارد!

آیا ما اهل خشونتیم، یا این متمدّن نماهای بی تمدّن!

۲- نمونه دیگر، برخورد حضرت علی علیه السلام با قاتل خویش، عبدالرّحمن بن ملجم مرادی، است.

آن حضرت به تبع دستورات دینی آنقدر رحیم و مهربان بود که حتّی دشمنش و کسی که به قصد کشتن بر او شمشیر زده، نیز از رحمتش بی نصیب نگردید. بدین جهت مشاهده می‌کنیم که سفارش‌های آن امام رؤوف از لحظه دستگیری آن موجود پست آغاز می‌گردد و تا دم مرگ ادامه می‌یابد:

فرزندانم! قاتل من فقط ابن ملجم است، مبادا پس از من عدّه‌ای سودجو و فرصت طلب، شمشیرهایشان را از نیام برکشند، و به جان مردم بی گناه بیفتند، و خون آن‌ها را به بهانه این که اینها با قاتل علی همدست بوده‌اند، بریزند و در لباس این شعار مقدّس به تصفیه

۱- بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۶.

۲- تفسیر نمونه، جلد ۲۰، صفحه ۲۸۲.

ص: ۳۶

حسابهای شخصی خود بپردازند!

عزیزانم! از همین غذایی که برای من تهیّه می کنید، به قاتلم نیز بدهید!

نور چشمانم! اگر من زنده ماندم خود می‌دانم با قاتلم چه کنم، و اگر به ملاقات خدا نائل شدم شما حق دارید قصاص کنید، ولی همانگونه که او یک ضربت شمشیر بر من وارد کرد، شما هم بیش از یک ضربت بر او نزنید!

فرزندان رسول خدا! پس از مرگ، بدنش را قطعه قطعه نکنید!

اینها سفارشاتی است که علی علیه السلام در بستر مرگ نسبت به قاتل خویش می کند. آیا در سراسر جهان و در طول تاریخ، هیچ یک از رؤسای کشورها را سراغ دارید که به نفع قاتل خویش این گونه سفارش کند!

آیا اسلامی که جانشین پیامبرش اینقدر رؤوف و مهربان است، آیین خشونت است!

اشکالات و ایرادات

اشاره

پس از این که رحمت و رأفت اسلامی را در آیینه آیات قرآن، و روایات معصومان علیهم السلام و سیره پیشوایان دین مطالعه کردیم، و با تمام وجود تصدیق نمودیم که دین مقدّس و هماهنگ با فطرت بشری اسلام، آیین محبّت و رحمت است و نه آیین خشونت، لازم است به بررسی مسائلی که دستاویز دشمنان اسلام گشته و آنها را نشانه خشونت در اسلام می‌دانند، بپردازیم:

الف- قانون قصاص مظهر خشونت دینی!

چرا اسلام قانون قصاص را تصویب کرد؟

آیا قصاص نوعی خشونت نیست؟

آیا گرفتن جان یک انسان، هر چند گناهکار باشد، خشونت محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ به این سؤال توجّه به نکات دقیقی لازم است که توجّه به آن، شبهه را حل، و اشکال را برطرف می کند:

ص: ۳۷

اوّل- خداوند پس از بیان قانون قصاص در آیه ۱۷۸ سوره بقره، می‌فرماید:

«اگر قصاص نکنید، و جانی را مورد عفو و بخشش قرار دهید، بهتر است.»

یعنی قصاص واجب نیست، بلکه مستحب هم نمی‌باشد؛ امّا برای جلوگیری از جنایت جنایتکاران و تکرار موارد مشابه، این حق به اولیاء مقتول داده شده، و آنها مجاز به این کار هستند؛ ولی قصاص نه واجب است و نه مستحب. (دقّت فرمایید)

دوم- در آیه ۱۷۹ همان سوره، فلسفه قصاص را ادامه زندگی و حیات، و حمایت از زندگان بیان فرموده است، نه کینه و عداوت و انتقامجویی. اگر بر قاتل شروری که جان و مال و ناموس مردم در نظر او هیچ ارزش و احترامی ندارد، ترحّم شود، و رحمت اسلامی او را فرا گیرد، و او با سوء استفاده از این رحمت و رأفت، روز به روز به جنایات گسترده‌تری دست بزند، آیا این کار ترحّم بر پلنگ تیز دندان و خیانت در حقّ گوسفندان نمی‌باشد! برخورد با اراذل و اوباش جامعه، که هیچ راه دیگری برای جلوگیری از شرّ آنها جز قصاص باقی نمانده، خشونت نمی‌باشد. بلکه مصداق روشن رحمت است، تا دیگران بتوانند با آرامش به زندگی خویش ادامه دهند.(۱)

۱- علاوه بر دو نکته مذکور، خداوند متعال این حکم را خطاب به« اولی الالباب» بیان می کند؛ یعنی، مسأله قصاص یک مسأله احساساتی و انتقامجویی نیست، بلکه قانونی است که با تکیه بر عقل و درایت وضع شده، و یک حکم عقلانی و منطقی است. و صاحبان عقلهای سالم با اندیشه و تفکّر تصدیق خواهند کرد که این قانون منشأ حیات اجتماعی و امنیّت جامعه خواهد بود. تعبیر به« لعلّکم تتقون» در پایان این آیه شریفه نیز تأکید دیگری بر مدّعای ماست؛ زیرا معنای جمله مذکور این است که هدف از قصاص حفظ و حراست و نگهداری جامعه از آلودگیها و شرارتها و کینه توزی‌هاست. بنابراین، بند بند آیه قصاص نکته‌های جالب و پیامهای صلح و زندگی و محبّت دارد، و به روشنی شهادت می‌دهد که قصاص مصداقی از مصادیق خشونت نیست.

توجّه به این نکته نیز جالب است که در سراسر قرآن مجید چهار بار کلمه« قصاص» تکرار شده است، در حالی که کلمه« رحمت» هفتاد و نه بار، و کلمه« رحمان» صدو شصت مرتبه، و کلمه« رحیم» صد و نود و هشت مرتبه، تکرار شده است! و اینها همه دلالت روشنی دارد که قصاص یک استثناء است و اصل بر رحمت و رأفت و عطوفت اسلامی است.

ص: ۳۸

جالب است که صدای اعتراض مدّعیان رأفت و رحمت، و منادیان حقوق بشر، به هنگام اجرای قصاص این انسانهای جنایتکار سراسر جهان را پر می‌کند؛ امّا زمانی که دوستان جنایتکار آنها در فلسطین، افغانستان، بوسنی‌هرزگوین، چچن، جنوب لبنان، عراق و دیگر نقاط دنیا هولناکترین جنایات را مرتکب می‌شوند، هیچ صدای اعتراضی از آنها بلند نمی‌شود. گویا همه آنها کر و کور و خواب هستند!

اگر انگشت دست بیماری فاسد گردد، و طبیب حاذق و دلسوز تمام سعی خویش را برای درمان و بهبودی آن به کار گیرد، و موفق بر این کار نگردد، و چاره‌ای جز قطع آن برای حفظ سایر انگشتان و جلوگیری از سرایت بیماری به قسمتهای دیگر بدن نداشته باشد، و آن را قطع کند، آیا چنین طبیبی خشونت طلب است! آیا مقتضای رحمت و عطوفت این است که این عضو فاسد به حیات خود ادامه دهد و بتدریج سایر اعضای بدن را نیز فاسد کند، و حتّی پیام‌آور مرگ برای تمام اعضای کشور تن باشد! آیا هیچ عقل و منطقی این نوع تفکّر را می‌پسندد!

نتیجه این که، قصاص نوعی درمان است و برای جلوگیری از سرایت فساد به سایر اعضای جامعه، و حفظ امنیّت و ایمنی دیگر اعضا، ضروری و لازم است. و با این تحلیل، قانون قصاص نه تنها خشونت محسوب نمی‌شود، بلکه با توجّه به مصلحت کلّ جامعه، شعبه‌ای از رحمت و رأفت الهی محسوب می گردد. (دقّت کنید)

تصوّر نمی کنیم هیچ انسان عاقلی- هر چند تابع دین مقدّس اسلام نباشد- معتقد باشد که افراد شرور و قاتل و کسانی که با قتل و غارت، امنیّت جامعه را به خطر می‌اندازند، و به هیچ کس رحم نمی‌کنند، و پایبند به هیچ اصلی از اصول دینی و انسانی نیستند، در جامعه آزادانه رفت و آمد کنند و مرتکب هر جنایتی شوند؛ بلکه تمام عقلای دنیا قصاص را به عنوان آخرین درمان این اعضاء فاسد اجتماعی می‌پذیرند، و از آن استقبال می کنند.

ب- ناسازگاری حدود اسلامی با رأفت و رحمت دینی

از جمله اموری که بهانه گیران آن را دستاویز قرار داده‌اند، «حدود و تعزیرات»

ص: ۳۹

اسلامی است. آنها می گویند:

آیا نواختن صد ضربه تازیانه بر بدن شخص که مرتکب گناهی شده، خشونت نیست؟

آیا سنگسار کردن مرد یا زنی که بر اثر غلبه هوی و هوس، لحظه‌ای از جاده عفّت خارج گشته، با عطوفت اسلامی سازگار است؟

آیا بریدن دست و پاهای سارقان و دزدان، با رحمت دینی می‌سازد؟

چگونه حدود و تعزیرات اسلامی با رحمت و رأفت سازگاری دارد؟

آیا مجازاتهای غلیظ و شدید، نوعی خشونت محسوب نمی‌شود؟

پاسخ: نکته‌های ظریفی در گوشه و کنار احکام «حدود و تعزیرات» به چشم می‌خورد که به ما در پاسخ این سؤالات کمک می کند و دقّت و مطالعه آنها روشن می‌سازد که حدود و تعزیرات نیز چشمه‌ای دیگر از رحمت و عطوفت اسلامی است- هرچند ظاهر آن برای عدّه‌ای در برخورد اوّلیه خشونت‌آمیز به نظر می‌رسد.

الف- روایاتی در مورد فلسفه اجرای حدود و تعزیرات وجود دارد که مطالعه آنها به ما بینش تازه‌ای در باره این مجازتهای اسلامی می‌دهد. به دو نمونه آن توجّه کنید:

۱- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِقَامَةُ حَدٍّ خَيْرٌ مِنْ مَطَرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً(۱)؛ اجرای هر نوع حدّ یا تعزیری (به هر مقدار که باشد) از بارش چهل شبانه روز باران بهتر است »

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید حدود و تعزیرات در این روایت نبوی به باران تشبیه شده و اجرای کمترین مقدار آن از چهل روز باران بهتر شمرده شده است؛ مفهوم این روایت این است که همانطور که باران، رحمت (۲) پروردگار است و خداوند آن را بر اهل زمین نازل می کند و منتشر می‌نماید، حدود الهی نیز نوعی رحمت الهی است. حقیقتاً اجرای مجازاتهای اسلامی همچون باران جامعه را شستشو می‌دهد و اجتماع را از آلودگیها پاک می کند.

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۰۸.

۲- در آیه شریفه شانزدهم سوره کهف از باران به رحمت الهی تعبیر شده است.

ص: ۴۰

به عنوان نمونه، اگر شخصی باعث سلب امنیّت عمومی از جامعه شود و بر جان و مال و ناموس مردم هجوم برد، به گونه‌ای که رعب و وحشت قسمتی از جامعه را فراگیرد، محارب خواهد بود و اجرای حدّ محارب بر این شخص ضامن ثبات امنیّت در جامعه است و همچون باران، رعب و وحشت و ناامنی حاصل از جنایات او را از فضای جامعه می‌شوید. کسانی که در یک جامعه اسلامی دست به تولید و پخش مواد مخدّر می‌زنند و با این جنایت بزرگ جوانان آن کشور را نابود می‌کنند و برای رسیدن به منافع و مطامع خویش کشور را به فساد می‌کشند، باید به عنوان مفسد فی الارض مجازات شوند. تا با دفع آفت، زمینه رشد فراهم گردد.

آیا حدود اسلامی که تشبیه به باران رحمت الهی شده، خشونت نامیده می‌شود!

ما معتقدیم که چنین افراد و گروههایی که مستحقّ مجازات‌های اسلامی هستند، اگر مشمول این مجازاتها نشوند خداوند آنها را رها نخواهد کرد، و همان عوارض و ناملایماتی که سوغات کارهای فاسد آنها بوده، دامنگیر خود آنها خواهد شد.

۲- امام هفتم شیعان، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، در تفسیر آیه شریفه «یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا(۱)» می‌فرماید:

لَیسَ یُحْیِیْهَا بِالْقِطَرِ، وَ لکِنْ یَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا فَیُحْیُونَ الْعَدْلَ فَتُحْیِی الْاَرْضَ لِإحْیَاءِ الْعَدْلَ، وَ لَاِقَامَةُ الْحَدِّ فِیهِ أَنْفَعُ فِی الْارضِ مِنَ الْقِطَرِ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً(۲)

منظور (فقط) این نیست که زمین‌های خشک را با بارانهای پر برکت زنده می‌کند، بلکه منظور این است که خداوند مردانی (بزرگ و مخلص و بلند همّت را) مبعوث می‌کند، که آنها عدالت را در جهان زنده می‌کنند، و زمین بر اثر زنده شدن عدالت احیاء می‌گردد؛ و بدون شک اقامه و اجرای حدود و تعزیرات در روی زمین، پر منفعت‌تر است از این که چهل شبانه روز بر آن باران ببارد.

۱- سوره حدید، آیه ۱۷.

۲- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۰۸، حدیث ۳.

ص: ۴۱

توجّه می‌کنید در این روایات، که فلسفه اجرای حدود را بیان می‌کند، سخنی از انتقام و خشونت و مانند آن نیست؛ بلکه سخن از محبّت و رحمت و اقامه عدل و سیراب کردن جامعه اسلامی و مانند آن است.

ب- مطالعه چگونگی اثبات حدود شرعی، جلوه‌های دیگری از رحمت و رأفت اسلامی را در آئینه حدود و مجازاتهای اسلامی به نمایش می‌گذارد.

بسیاری از حدود با چهار شاهد، یا چهار بار اقرار ثابت می‌شود؛ بدین معنی که باید چهار نفر انسان عادل شهادت دهند فلان زن و مرد را در حال انجام عمل منافی عفّت دیده‌اند، تا بتوان حدّ شرعی بر آنها جاری کرد.

آیا چنین امری امکان‌پذیر است! ما در روایات و کتابهای تاریخ، حتّی یک مورد نیافتیم که عمل منافی عفّت با شهادت شهود ثابت شده باشد، تا بر اساس آن، حد جاری شود. بنابراین، راه فوق عملًا بسته است و این خود نوعی رحمت اسلامی محسوب می‌شود، که شامل این نوع گنهکاران گردیده است.

راه دیگر، که اقرار خود گناهکار است، شرایط متعدّدی دارد. از جمله این که باید چهار بار اقرار کند، و هر اقرار در مجلس جداگانه‌ای باشد، به طوری که اگر در یک مجلس چهار بار اقرار کند، یک مرتبه محسوب می‌شود!(۱) علاوه بر این، اگر مجرم قبل از اثبات جرمش نزد حاکم شرع توبه کند، و از کار خود نادم و پشیمان گردد، و آثار ندامت و پشیمانی در افعال و کردارش ظاهر گردد، اجرای حد بر او مشکل است!(۲)

این مطالب در روایات متعدّدی آمده که به یک نمونه آن اشاره می‌شود، تا شاهد رأفت و رحمت اسلامی جانشین حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله با مجرمی که با پای خویش به پشت میز محاکمه آمده بود، باشیم:

«زن آلوده‌ای خدمت حضرت علی علیه السلام رسید، و از آن حضرت خواست که با

۱- می‌توانید رویات مذکور را در جلد ۱۸ وسائل الشّیعه، صفحه ۳۷۷ به بعد، مطالعه فرمایید.

۲- مرحوم شیخ حرّ عاملی این روایات را در جلد ۱۸ وسائل‌الشّیعه، صحفه ۳۲۷ به بعد، نقل کرده است.

ص: ۴۲

اجرای حدّ زنـا بر وی، او را از آلودگی پـاک کنـد؛ زیرا عـذاب دنیـا از مجازات مـداوم و قطع نشـدنی جهان آخرت آسان‌تر است! حضـرت فرمود: برو، پس از وضع حمـل بیا، تا تو را پاک کنم. زن رفت و پس از زایمان بازگشت و تقاضای خویش را تکرار کرد؛ حضـرت پس از ردّ و بـدل کردن سؤال‌های متعـدّد (تا شایـد زن را منصـرف کند و او را در آنچه می‌گوید به تردید بیندازد) فرمود: برو بچّه‌ات را شیر بده و پس از تمام شدن دوران شیرخوارگی‌اش بیا تا تو را پاک کنم. زن بازگشت و پس از دو سال برای بار سوم خدمت حضـرت رسـید و تقاضای خویش را تکرار کرد. حضرت بار دیگر سؤالهای مختلفی مطرح کرد و زن پاسخ داد؛ حضرت در نهایت فرمود: برو بچّه‌ات را بزرگ کن، تا بتوانـد خودش را از خطرات روزانه حفظ کند، سـپس نزد ما بیا تا تورا پاک کنیم. زن در حالی که اشک می‌ریخت بازگشت و ...(۱)»

ملاحظه می‌کنید ثابت شدن جرمی که حدّ شرعی دارد سهل و ساده نیست، و تا زمانی که مجرم خود خواهان اجرای حد نباشد طبعاً نمی‌توان جرم وی را ثابت کرد، و این خود نشانگر رأفت اسلامی است.

اگر اسلام آیین خشونت باشد، آیا برای اثبات جرم این قدر سخت‌گیری می‌کند!

ج- بر فرض که حدّی ثابت شود، و حاکم شـرع تصمیم بر اجرای آن بگیرد، در چگونگی اجرای آن، به آداب و دستوراتی برخورد می‌کنیم که مشحون از رحمت و رأفت اسلامی است؛ به نمونه‌هایی از این آداب فهرست وار اشاره می‌کنیم:

۱- در ابتدا و انتهای روزهای زمستانی، که هوا بسیار سرد است و تازیانه مجرم را آزار فراوان می‌دهد، نباید حد اجرا شود، بلکه باید در میانه روز که هوا گرمتر است اجرا گردد!

۲- در فصـل تابسـتان بایـد بر عکس عمـل شود، در وسـط روز که هوا بسـیار گرم است حـد اجرا نگردد! بلکه در پایـان روز انجـام شود.(۲)

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۸، حدیث اوّل.

۲- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۱۵ به بعد.

ص: ۴۳

۳- مجرم به هنگام دریافت تازیانه نباید خوابیده باشد، بلکه باید نشسته یا ایستاده باشد. زیرا ضربات تازیانه در این دو حالت آهسته‌تر نواخته می‌شود، و مجرم درد کمتری را تحمّل می کند!(۱)

۴- اگر مجرم بیمار است تا زمان بهبودی‌اش اجرای حد به تأخیر می‌افتد!(۲)

۵- اگر باردار است تا زمان وضع حمل تأخیر می‌افتد!(۳)

و دیگر آدابی (۴) که همگی نشانگر نهایت رأفت اسلامی حتّی در حقّ یک انسان گنهکار است؛ مشروح آن در کتابهای فقهی آمده است.

توجّه به نکات سه گانه فوق، یعنی فلسفه حدود، راههای اثبات مجازاتهای اسلامی، و آداب و اجرای حدود و تعزیرات، و اندیشه و تفکّر در ظرایف و ریزه‌کاریهای موجود در آن، هر انسان منصف و به دور از پیشداوری را، وادار به اعتراف می‌نماید که: رأفت و رحمت اسلامی حتّی در حدود و تعزیرات، که ظاهری خشونت‌آمیز دارد، موجود است. بدین جهت اجرای مجازاتهای اسلامی برای جامعه، بسیار بابرکت و منشأ خیرات فراوان خواهد بود. به گونه‌ای که برکات آن، از برکات بارانهای پی در پی چهل شبانه روز هم افزونتر است!

ج- جنگ و رحمت اسلامی!

چرا اسلام، که آن را آئین رحمت معرّفی می کنید، جهاد را تشریع کرده و به مسلمانان اجازه می‌دهد به دیگران هجوم ببرند، و آنها را به قتل برسانند؟

آیا جنگ خشونت نیست؟ اگر خشونت است، چرا تجویز شده است؟

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۶۹، حدیث اول.

۲- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۲۰ به بعد.

۳- وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۸ به بعد.

۴- مثل این که زدن شلاق به اعضاء خطر آفرین ممنوع شده است. این روایت در وسائل‌الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۶۹ به بعد ذکر شده است.

ص: ۴۴

برای پاسخ به این سؤال، لازم است دیدگاه قرآن مجید را پیرامون جهاد به دست آوریم، تا معلوم شود که آیا جهاد اسلامی نوعی خشونت است یا با رحمت اسلامی سازگار می‌باشد؛ برای این منظور کافی است آیات ۶۰ و ۶۱ سوره انفال را مورد مطالعه قرار دهیم:

«وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»- ای مسلمانان! هر نوع نیرو و توانی دارید (اعم از توانایی‌های اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی، اجتماعی و مانند آن) برای مقابله با دشمنان آماده سازید.

«تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ»- امّا نه برای هجوم به دشمن و آغاز جنگ توسّط شما، بلکه برای این که فکر جنگ را از سر دشمن خارج سازید، و با آمادگی بالای شما اندیشه جنگ در نطفه خفه شود.

در حقیقت اسلام می‌خواهد با ایجاد آمادگی عالی مسلمانان، ریشه جنگ را بخشکاند و زمینه درگیری و خونریزی را از بین ببرد؛ اسلام می گوید:

«قوی ونیرومند و پرقدرت باش، تا دشمن حتّی فکر جنگ و حمله را در سر نپروراند»

آیا چنین آئینی، آئین خشونت است؟

در آیه بعد می‌خوانیم:

«وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»- اگر دشمنی دست به حمله زد و با توان بالای نظامی شما روبه‌رو شد، و پرچم صلح را برافراشت، و تقاضای صلح و آشتی کرد، شما نیز از درِ صلح در آیید وبا آنها پیمان صلح ببندید.

چرا که هدف اسلام درگیری و خشونت و جنگ و خونریزی نیست و اکنون که دشمن از کار خود پشیمان گشته و آماده صلح و آشتی است، جنگ را رها کنید و آتش‌بس را بپذیرید.

خلاصه این که، بینش اسلام در مورد جنگ، یک تفکّر پیشگیرانه است و اگر مؤثّر نشد و جنگ رخ داد، از هر فرصت مناسبی برای قطع جنگ بهره می‌جوید.

ص: ۴۵

بدین جهت، اسلام به سربازانش اجازه آغاز هیچ جنگی را نداده، و در تمام جنگهای اسلامی گلوله اوّل را دشمن شلیک کرده است.

آیا این دیدگاه در مورد جهاد، آمیخته با خشونت است، یا نهایت رأفت و رحمت!

در آیه شریفه ۱۹۴ سوره بقره نیز می‌خوانیم:

«فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ»- یعنی، اوّلًا تنها در مقابل کسانی که به مقابله و مبارزه با شما اقدام می‌کنند، اجازه جنگ داده شده است؛ ثانیاً در هجوم بر آنها باید به اندازه‌ای که شرّ و ظلم آنها دفع می‌شود قناعت کنید و پا را فراتر نگذارید؛ و ثالثاً تقوا و خویشتنداری را، حتّی در میدان جنگ و خونریزی، از دست ندهید و بدانید که خداوند با تقوا پیشه‌گان است.

در حقیقت قانون جهاد اسلام چیزی است که همه عقلای جهان آن را قبول دارند، و به آن عمل می‌کنند. آیا هیچ عاقلی اجازه می‌دهد که انسان در مقابل هجوم دشمن تسلیم شود، تا مسلّط بر جان و مال و ناموس او گردد؟ هرگز! بلکه تمام عقلاء همان منطق بازدارنده قرآن را توصیه می‌کنند.

د- جهاد ابتدائی نوعی خشونت!

اشاره

سؤال: آنچه گفتید در مورد جهاد دفاعی اسلام صحیح و مورد قبول، و ما نیز معترفیم که جهاد دفاعی خشونت محسوب نمی‌شود، بلکه هماهنگ با رحمت و رأفت اسلامی است؛ امّا آیا جهاد ابتدایی که بدون حمله طرف مقابل انجام می‌شود، نیز هماهنگ با رحمت اسلامی است؟ و نوعی خشونت تلقّی نمی‌گردد؟

پاسخ: اوّلًا برخی از محقّقان و اندیشمندان و مورّخان اسلامی معقدند که در اسلام جهاد ابتدایی نداریم، و تمام جنگهای زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در صدر اسلام جنبه دفاعی داشته است؛ یعنی، حمله از سوی دشمنان بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان به دفاع از خویش بر می‌خاستند.

ص: ۴۶

مثلًا در «جنگ احزاب» که یکی از گسترده‌ترین نبردهای دشمنان اسلام علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بود، و کار بر خداپرستان سخت شد، آغازگر جنگ، مشرکان بودند. آنها از نقاط مختلف سرزمین حجاز، به فرماندهی مشرکان مکّه به سمت مدینه حرکت کرده و آن شهر را محاصره نمودند. مسلمانان ناچار بودند از جان و مال و ناموس و عقاید خویش دفاع کنند. آیا هیچ عاقلی به خود اجازه می‌دهد که در مقابل دشمنان تا دندان مسلّح (که قصد داشتند پیامبراسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان را به قتل برسانند و زنان و بچّه‌های آنان را اسیر کنند و مدینه را ویران نمایند) ساکت بنشینند؟ آیا مقابله با آنها خشونت محسوب می‌شود؟

در «جنگ حُنین» به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که «قبیله هوازان» و برخی دیگر از مشرکان، قصد حمله بر مدینه، پایگاه اصلی مسلمانان، را دارند. پیامبر مسلمانان را برای دفاع از خود و آئینشان آماده کرد و جنگ حنین بدین شکل رخ داد.

در میان جنگ‌های صدر اسلام، شاید تصوّر شود «جنگ خیبر» جهاد ابتدایی بوده است؛ ولی مطالعه تاریخ نتیجه دیگری در اختیار ما می‌نهد، و روشن می‌کند که آن هم دفاعی بوده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله قصد داشت با این جهاد پاسخ دندانشکنی به کارشکنیها و توطئه‌ها و شیطنتهای آنها، که در بیشتر حوادث بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند، بدهد؛ علاوه بر این که، خیبر کانون فساد و فتنه محسوب می‌شد، و مسلمانان با حمله به آنجا قصد از بین بردن مرکز فتنه و فساد را داشتند.

بنابراین، جنگ خیبر هم جهاد ابتدایی نبوده است.

همانگونه که «جنگ بدر» نیز چنین بود. در سال دوم هجرت، دو حادثه به نام جنگ بدر رخ داد، که یکی به «بدر صغری» و دیگری به «بدر کبری» معروف شد، و آغاز آن توسّط دشمنان اسلام بود. به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر رسید که عدّه‌ای از سران مشرکان مکّه به اطراف مدینه آمده و شتران و گوسفندان و سایر اموال مسلمانان را به تاراج برده، در حال فرار به سوی مکّه هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله سربازان اسلام را به تعقیب آنها

ص: ۴۷

فرستاد. سربازان، دشمن را تا سرزمین بدر تعقیب کردند، ولی از دست یافتن به دشمن ناامید شدند. این حادثه بدون درگیری پایان یافت، و به «بدر صغری» مشهور شد. جنگ «بدر کبری» که پس از چندی در همان سال رخ داد، در حقیقت پاسخی به همان تجاوز آشکار سران مکّه بود و جهاد دفاعی محسوب می‌شد.

«فتح مکّه» یکی از لشکرکشی‌های مهمّ پیامبر اسلام بود؛ امّا اوّلاً، این لشکرکشی برای متلاشی کردن کانون دشمنان اسلام و مشرکان بود، که تمام مشکلات و ناملایمات و جنگهای مسلمانان را از آنجا هدایت می‌کردند؛ و ثانیاً، در فتح مکّه جنگی رخ نداد، و هنگامی که مشرکان سپاه عظیم و لشکر بزرگ مسلمانان را مشاهده کرده، و خود را در محاصره مسلمانان دیدند، بدون جنگ و درگیری تسلیم شدند.

خلاصه این که، طبق عقیده این گروه از محقّقان و اندیشمندان و مورّخان اسلامی، تمام جنگهای صدر اسلام جهاد دفاعی بوده و هیچ کدام از آنها جنبه جهاد ابتدایی نداشته است. آیاتی از قرآن مجید نیز اشاره بلکه دلالت بر مطلب فوق دارد؛ از جمله در آیه سیزدهم سوره توبه می‌خوانیم:

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمَاً نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

آیا شما با جمعیّتی که به عهد و پیمان خویش وفا نمی‌کنند، و عهد شکنی می‌نمایند و تمام سعی و تلاش خویش را برای نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله و تبعید او به کار می‌گیرند، و آغازگر جنگ علیه شما هستند، پیکار نمی‌کنید!

جمله «هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» شاهد خوبی است بر این که جنگهای صدر اسلام جنبه دفاعی داشته و جهاد ابتدایی نبوده است.

آیه چهارم سوره توبه از دیگر آیاتی است که مطلب فوق را تأیید می‌کند؛ خداوند متعال پس از برائت و بیزاری از مشرکان و اعلان جنگ با آنها، گروهی را استثناء کرده و می‌فرماید:

ص: ۴۸

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید، و چیزی از آن را در حقّ شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضدّ شما تقویت ننمودند؛ پیمان آنها را تا پایان مدّتشان محترم بشمارید، زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

تعبیراتی که در این آیه شریفه به کار رفته نشان می‌دهد که تا دشمنان اسلام پیمان شکنی نکنند، و با کسانی که با مسلمین مستقیماً در جنگ هستند همکاری نداشته باشند، و خلاصه احساس خطری از ناحیه آنها نشود، مسلمانان با آنها وارد جنگ نمی‌شوند. و در یک جمله، مسلمانان شروع کننده و آغازگر جنگ نخواهند بود.

علاوه بر دو آیه فوق، آیه ۶۱ سوره انفال، که شرح آن گذشت، نیز مؤیّد همین مطلب است. آیه مذکور به مسلمانان سفارش می‌کند دستی که برای صلح به سوی آنان دراز می‌شود را به گرمی بفشارند. مفهوم این مطلب آن است که اسلام به اقوام و ملل و کشورهایی که تمایل به جنگ ندارند حمله نمی‌کند و آنها را مورد هجوم قرار نمی‌دهد.

خلاصه این که:

اوّلًا: طبق نظر برخی از محقّقان و اندیشمندان و مورّخان اسلامی، جنگهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در صدر اسلام همگی جهاد دفاعی بوده و هیچ کدام جهاد ابتدایی به شمار نمی‌آید، و آیاتی از قرآن مجید نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

ثانیاً: از قرآن مجید سه نوع جهاد ابتدایی استفاده می‌شود که هماهنگ با عقل و سیره تمام عقلای جهان است، و هیچ تضادّ و تنافی با رحمت و رأفت اسلامی ندارد:

اوّل- جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه

آیه شریفه ۱۹۳ سوره بقره، به این نوع جهاد اشاره می‌کند؛ خداوند در این آیه می‌فرماید:

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَاتَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

ص: ۴۹

با آنها پیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم) باقی نماند، و دین مخصوص خدا گردد.

طبق این آیه شریفه هر کجا فتنه‌ای برپا گردد و راهی برای از بین بردن آن جز جنگ نباشد، به ما اجازه داده شده برای رفع فتنه، دست به جهاد ابتدایی بزنیم. و همانطور که گفته شد این نوع جهاد ابتدایی مورد قبول عقلا- و سایر ادیان و مذاهب عالم نیز می‌باشد، و سیره عقلا آن را تأیید می‌کند. که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- چند سال قبل که کشور مسلمان بوسنی و هرزه گوین مورد حمله وحشیانه صربهای ظالم قرار گرفت، و آنها به تخریب خانه‌ها و مساجد و مزارع و بیمارستانها و سایر مراکز این کشور اسلامی پرداختند، و از آن بدتر نسل کشی گسترده‌ای را آغاز کردند، اتحادیّه‌ای در کشورهای اروپایی تشکیل شد تا درباره این فتنه چاره‌ای بیندیشند؛ آنها در نهایت به این نتیجه رسیدند که برای دفع این فتنه چاره‌ای جز تهاجم نظامی و درگیری با صربها ندارند؛ بدین منظور به آنها حمله کرده و فتنه را خاموش نمودند.

ما در اینجا به انگیزه‌های اتحادیّه مذکور کاری نداریم (که امور معنوی و کمک به مسلمانان بوده، یا جلوگیری از مشکلاتی که در آینده دامنگیر خود آنها خواهد شد، یا امور دیگر) ولی به هر حال آنها این جهاد ابتدایی و هجوم نظامی را برای سرکوب فتنه صربها صحیح دانسته و انجام دادند، و بقیّه عقلای جهان نیز کار آنها را تأیید کردند.

۲- نمونه زنده‌تر، جنگی است که اخیراً در افغانستان رخ داد. ما شاهد بودیم که طالبان پس از تسلّط بر این کشور شروع به کشت وسیع خشخاش نمود تا کشورهای همسایه و خاورمیانه و بلکه سراسر جهان را آلوده کند. علاوه بر آن، دست به جنایات بی‌سابقه‌ای در داخل افغانستان زد و برای مردم این کشور و سایر جهانیان تبدیل به یک فتنه خطرناک شد؛ در اینجا اگر برای ختم این غائله و دفع این فتنه، شورای امنیّت سازمان بین‌الملل، نیرویی تشکیل می‌داد تا با حمله به افغانستان، مردم مظلوم آن کشور و همه مردم جهان را از شرّ طالبان نجات دهد، بدون شک کار پسندیده و مورد

ص: ۵۰

قبول همه عقلای جهان بود. و اگر مردم جهان در داستان افغانستان به آمریکا معترض بودند، برای این بود که کشور متجاوز با سابقه بدی که از خود به جای گذاشته، جای هیچ حسن ظنّی را باقی نگذاشته و مردم می‌دانند که او برای دفع فتنه پای به این سرزمین ننهاده، بلکه به دنبال مطامع خویش می‌باشد.

به هر حال، جنگ و جهاد برای خاموش کردن فتنه، که از قرآن مجید استفاده می‌شود، امری مورد قبول و پذیرش تمام عقلا در سراسر جهان می‌باشد، و خشونت محسوب نمی‌شود.

دوم- جهاد با طاغیان و باغیان

هر گاه دو طایفه، یا دو گروه، یا دو کشور اسلامی، به جان هم بیفتند و با یکدیگر درگیر شوند، وظیفه سایر مسلمین- طبق آنچه در قرآن مجید آمده (۱)- این است که اختلافات آنها را بر طرف نموده و صلح و آشتی را در بین آنها برقرار نمایند. و اگر یکی از آنها کوتاه نیامد، و دست از ظلم و تجاوز و تعدّی برنداشت، و علی رغم آمادگی طرف مقابل برای صلح، همچنان به هجوم و یورش خود ادامه داد، از دیدگاه اسلام «باغی» شمرده می‌شود. در اینجا اسلام به مسلمانان اجازه می‌دهد که به جنگ «گروه باغی» بروند و با او جهاد ابتدایی کنند- هر چند او با ما کاری نداشته باشد و طرف درگیری ما نباشد.

اسلام نمی‌پسندد که گروهی بر گروه دیگر ظلم کنند و ما فقط نظاره‌گر باشیم. بلکه به ما دستور می‌دهد به یاری مظلوم بشتابیم.

بر همین اساس، ما معتقدیم که تمام کشورهای اسلامی، به هر شکل ممکن، باید به فلسطین مظلوم کمک کنند و شرّ اسرائیل غاصب و ظالم، که هر روز ظلم و جنایت تازه‌ای می‌آفریند، و عرصه را بر مسلمانان مظلوم آن دیار تنگ کرده، رفع نمایند.

وگرنه بدون شک در پیشگاه خداوند مسؤولیّتی بس سنگین خواهند داشت.

۱- این دستور زیبا و انسانی در آیه شریفه نهم سوره حجرات آمده است.

ص: ۵۱

این نوع از جنگ، هر چند جهاد ابتدایی محسوب می‌شود ولی با هر منطق و عقل سلیمی سازگار است، و خشونت به شمار نمی‌آید. بلکه مقتضای رأفت و رحمت اسلامی نسبت به گروه مظلوم و تحت ستم می‌باشد.

سوم- جهاد برای کسب آزادی تبلیغ اسلام

اگر مسلمانان بخواهند از راه‌های منطقی، دین و آئین خویش را تبلیغ کنند، و آن را به غیر مسلمانان عرضه نمایند، ولی عدّه‌ای مزاحم آنها شوند، و مانع تبلیغات منطقی و صحیح آنها گردند، و برای این امر مقدّس مانع تراشی کنند، به گونه‌ای که قلم‌ها را بشکنند، زبانها را ببرند، و نفسها را در سینه خفه کنند، اسلام در این مورد نیز به پیروان خویش اجازه می‌دهد که برای از بین بردن این موانع و تبلیغ صحیح و منطقی آئین حق (نه تحمیل آن به زور و قدرت شمشیر) دست به جهاد ابتدایی بزنند، و بر دشمنان جاهل و نادان بتازند، و موانع را از سر راه بردارند.

اسلام، هنگامی که به ایران آمد، برای تحمیل عقیده بر ایرانیان پای به این سرزمین ننهاد، بلکه برای رفع موانع نامعقولی که بر سر راه تبلیغات منطقی اسلام وجود داشت، با لشکریان ایران به مبارزه پرداخت؛ ولی پس از پیروزی بر لشگر ساسانیان، هرگز مردم را مجبور به پذیرش اسلام نکرد. بدین جهت سالها پس از فتح ایران توسط اسلام، برخی از آتشکده‌ها روشن بود و تعدادی از مردم بر کیش و آئین سابق خود باقی بودند، هر چند غالب مردم ایران، که افراد باهوشی بودند، دین اسلام را از صمیم دل پذیرفتند، و دستورات آن را به جان خریدند.

ساسانیان مانع اصلی تبلیغ اسلام در ایران بودند. اسلام با برداشتن این مانع بزرگ از سر راه مردم، زمینه پذیرش اسلام را توسّط ایرانیان فراهم کرد. بدون شک این نوع از جهاد ابتدایی نیز مورد انکار عقلای جهان نمی‌باشد.

به طور کلّی جهاد ابتدایی، که برای خاموش کردن آتش فتنه، و یا جلوگیری از

ص: ۵۲

طغیـان طاغیـان و باغیـان، و یـا از بین بردن موانع تبلیغات اسـلامی، صورت می گیرد، خشونت محسوب نمی‌شود بلکه عین رحمت و رأفت اسلامی است.

از آنچه گفته شـد بخـوبی روشن می‌شـود که اسـلام، آئین رأفت و رحمت است و حـتّی برخی از دسـتورات دینی آن، که در ظـاهر خشونت‌آمیز به نظر می‌رسـد، (هرگاه انـدکی پیرامون آن تفکّر و انـدیشه شود، روشن می گردد که) هیچ منافاتی با رحمت اسـلامی نـدارد. و آنـان که به این آئین سراسـر رحمت و رأفت، برچسب خشونت زده‌انـد، یا انسانهای دورافتاده از تعالیم اسـلامی هسـتند، یا دشمنان کینه توزی هستند که اسلام را مانع مطامع و منافع نامشروع خویش می‌بینند.

بلاها و مجازاتهای الهی هم رحمت است!

مـا معتقـدیم- اگر تعجّب نکنیـد- بلاهـا و مجازاتهـای الهی، که در دنیـا شامـل گنهکـاران می‌شود و دامن آنها را می گیرد، هر چند ظاهری خشونت‌آمیز دارد، ولی آن‌ها هم رحمت است! قرآن مجیـد در این زمینه، در آیه شـریفه ۹۴ سوره اعراف تعبیر جالبی دارد؛ در آیه مذکور می‌خوانیم:

وَ مَآ أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلَّآ أَخَذْنَآ أَهْلَهَا بِالْبَأْسَآءِ وَ الضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ

و ما در هیچ شـهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتیها و خسارتهایی گرفتار ساختیم؛ شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند و تضرّع کنند.

انسـانِ مستِ نـاز و نعمت، گوشـش بـدهکار حرف پیـامبران نیست؛ امّـا هنگـامی که بـا مشـکلات دست و پنجه نرم کنـد، غرورش می‌شکند، و گوشش آماده پذیرش سخن حق می‌شود.

بنابراین، عـذابهای الهی که سـبب بیداری گناهکاران و بازگشت آنها به سوی خداو موجب تضـرّع و توبه و انابه می گردد، خشونت نیست، بلکه رحمت و رأفت الهی است.

ص: ۵۳

ویژگی‌های عبادالرّحمن

اشاره

ص: ۵۴

ص: ۵۵

۱ تواضع و فروتنی

اشاره

اوّلین صـفت از صـفات شایسـته عبادالرّحمن و بنـدگان خاصّ خداونـد، تواضع و فروتنی شـمرده شده است. خداوند متعال در اوّلین توصیف خلق و خوی زشت تکبّر و خودبرتر بینی را از این دسته از بندگان خاصّ خود نفی کرده است:

وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ ا لَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً(۱)

بندگان (خاصّ خداوندِ) رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبّر بر زمین راه می‌روند.

سؤال: اوّلین مطلبی که ممکن است به ذهن بیاید این که: راه رفتن متکبّرانه یا متواضعانه در حدّی از اهمّیّت نیست که به عنوان اوّلین ویژگی عبادالرّحمن مطرح شود، چطور ابتدا به این مطلب اشاره شده است؟

پاسـخ: ویژگیهای درونی انسان- چه بخواهد و چه نخواهد- نمادها و بروزهایی دارد؛ گاه در سـخن گفتن، گاه در راه رفتن، گاه در برخوردهای اجتماعی، گاه در خندیدن، گاه در قیافه گرفتن، و مانند آن، همانگونه که حضرت علی علیه السلام فرمود:

۱- سوره فرقان، آیه ۶۳.

ص: ۵۶

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ (۱)

هیچ کس چیزی را در درون جان خود مخفی و پنهان نکرده، مگر این که آثار آن در لغزشهای زبان و چهره‌اش ظاهر می گردد.

گـاه الفـاظ و سـخنانی که بطور اشـتباه از زبان انسان خارج می‌شود، کانالی است به حقایق درون انسان؛ بلکه طبق نظریّه دانشـمندان روانشـناس و روانکـاو، شوخیهـا و سـخنان نـاروا، و حتّی سـخنانی که در حال خشم و غضب گفته می‌شود، می‌توانـد دریچه‌ای برای کشف درون پر رمز و راز انسان باشد.

با توجّه به مطلب فوق، تکبّر و خود برتر بینی نیز نمودها و بروزهایی دارد؛ ولی بارزترین و آشـکارترین نماد آن، در هنگام راه رفتن آشکار می‌شود. زیرا انسان متکبّر به هنگام راه رفتن پاها را بر زمین می کوبد، و با قامتی راست و سر به آسمان و سینه‌ای جلو داده، و دسـتانی بر کمر گرفته، راه می‌رود؛ به گونه‌ای که هر کس او را ببیند، براحتی به وجود صـفت زشت تکبّر در او پی می‌برد. و از این که این خوی زشت همچون موریانه از درون او را تهی و سست و بی اعتبار می کند، برایش افسوس می‌خورد.

البتّه تمام بحثهای فوق مبتنی بر این است که ما معنی تحت‌اللّفظی (ظاهری) آیه شریفه را در نظر بگیریم؛ امّا اگر گفته شود منظور از «مشـی» راه رفتـن عـادی نیسـت بلکه منظـور خـطّ و مشـی زنـدگی و برنامه‌هـای اجتمـاعی است، در این صـورت آیه شـریفه معنـای گسترده‌تری پیـدا می کنـد؛ بـدین معنی که عبـادالرّحمن کسانی هسـتند که تمام برنامه‌های زنـدگی آنها- چه فردی و چه اجتماعی- توأم با تواضع و فروتنی است، و این بندگان خاصّ خداوند همواره از تکبّر و خودبرتربینی به دورند.

طبق هر دو تفسیر، تواضع یکی از صفات شایسته عبادالرّحمن است؛ البتّه تواضع در تمام برنامه‌های زندگی.

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۶.

ص: ۵۷

تواضع در مشی، در آیات دیگر

تواضع در راه رفتن، در دو آیه دیگر از قرآن مجید نیز آمده است، توجّه کنید:

۱- خداوند مهربان در آیه شریفه ۱۸ سوره مبارکه لقمان، سفارش لقمان به پسرش را چنین نقل می کند:

وَ لَاتَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً

(پسرم!) مغرورانه بر زمین راه مرو!

در این آیه شریفه از راه رفتن روی زمین به صورت «مرح» نهی شده است. «مرح» در لغت به معنی شدّت خوشحالی است؛ به طوری که آدم حالت مستی پیدا کند؛ بنابراین، منظور از «انسان مرح» در آیه شریفه، انسان خوشحالی است که مست و مغرور است.

لقمان به فرزندش سفارش می کند که همانند انسانهای خوشحالِ مستِ مغرور بر زمین راه نرود.

۲- آیه دیگر که موضوع مورد بحث را مطرح کرده، آیه شریفه ۳۷ سوره مبارکه اسراء است. خداوند متعال در این آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

وَ لَاتَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُوْلًا

(ای پیامبر ما!) روی زمین با تکبّر راه مرو؛ تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طولِ قامتت هرگز به کوهها نمی‌رسد!

این آیه شریفه اشاره به مطلبی دارد که در احادیث نیز منعکس شده، و در بحث‌های آینده مطرح خواهد شد. و آن این که متکبّران ضعف و ناتوانی خود را فراموش کرده و حقارت خویش را در برابر دستگاه آفرینش از یاد برده‌اند، و لهذا دچار تکبّر شده‌اند. خداوند متعال در آیه مذکور همین مطلب را به یاد متکبّران

ص: ۵۸

می‌آورد که هر چند قدمهایتان را محکم بردارید، هرگز نمی‌توانید زمین را بشکافید، و هر قدر با قامت راست راه بروید هرگز قامتتان به اندازه کوههای سر به فلك کشیده نمی‌شود! کوههای عظیمی که قسمت ناچیزی از آن از زمین خارج شده، و قسمت عمده آن در دل زمین نامرئی است. تازه همین کوههای با عظمت هنگامی که از فاصله دور به کره زمین نگاه می‌شود به چشم نمی‌آیند و همچون نقاط برآمده یک پرتقال، یا نارنج می‌باشد، نه بیشتر! وقتی این کوههای با عظمت به چشم نمی‌آید، تو با این جثّه ضعیف و حقیرت چه چیزی را می‌خواهی به نمایش بگذاری! بنابراین، جایی برای پا بر زمین کوبیدن و با قامت کشیده و راست راه رفتن، و سینه سپر کردن نیست؛ بلکه باید در مقابل خداوند و جهان خلقت سر تعظیم فرود آورد.

چرا تواضع؟

سؤال: چرا خداوند متعال تواضع را به عنوان اوّلین ویژگی عبادالرّحمن بر شمرده است؟

پاسخ: هنگامی که آیات قرآن و روایات اسلامی را مطالعه می‌کنیم، در می‌یابیم که سرچشمه تمام بدبختیها تکبّر و خودبرتر بینی است! آری، تکبّر موجب کفر به خدا، کفر به پیامبران و فرستادگان خدا، و به فراموشی سپردن همه ارزشها و خوبیهاست! شواهد فراوانی گواه بر این ادّعاست، که به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف- تکبّر شیطان و آثار آن مهمترین شاهد بر مدّعای فوق است. خداوند متعال تصمیم می‌گیرد هم ملائکه و فرشتگان- و هم ابلیس را که فرشته نبود، ولی در صفّ ملائکه بود- امتحان کند؛ آدم را از خاك گندیده‌ای می‌آفریند، و سپس از روح خودش در پیکر بی جان او می‌دمد؛ هنگامی که روح الهی در پیکر آدم دمیده شد، فرمان سجده بر آدم صادر گشت. همه فرشتگان امر خداوند را اطاعت کرده و بی چون و چرا و به نیّت انجام فرمان او بر آدم سجده نمودند. امّا یکی به فرمان الهی گردن ننهاد! (إِلَّآ إِبْلِيسَ

ص: ۵۹

أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (بخاطر نافرمانی وتکبرش) از کافران شد! «سوره بقره، آیه ۳۴»

آری، ابلیس از انجام دستور پروردگار ابا کرد، و بر اثر تکبّر کفر را پیشه خود نمود، و در زمره کفّار قرار گرفت. بله، ثمره شوم درخت پلید تکبر، کفر و بی ایمانی است.

تکبر جلوی فهم و درک شیطان راگرفت؛ همانگونه که در حدیثی- که شرح آن خواهد آمد- به این مطلب اشاره شده، که هر چه تکبر بیشتر شود، به همان مقدار از قدرت تفکّر و اندیشه انسان کاسته می گردد.

شیطان با آن همه شیطنت و زرنگی‌اش، هدف از سجده بر آدم را نفهمید؛ بدین جهت در مقام اعتذار از کرده‌اش، خطاب به پروردگار عرض کرد:

«من بر آدمی سجده کنم که از گل گندیده خلق شده است!»

شیطان متکبّر و مغرور جنبه مُلکی آدم را دید، ولی از جنبه ملکوتی او غافل شد؛ زیرا شخص متکبّر، ناقص‌العقل و کم شعور می گردد؛ ولهذا به این نکته که آدم از گِل گندیده آفریده شده اندیشید، ولی به قدرت خداوند در آفرینش آدم فکر نکرد؛ به این که آدم معلّم فرشتگان است نیندیشید؛ به این که آدم گُل سر سبد مخلوقات جهان است، توجّه نکرد! و ای کاش انحطاط ابلیس در همین نقطه متوقّف می گشت، و از اسب سرکش تکبر پیاده می‌شد، و گذشته را جبران می کرد. ولی افسوس که چنین نشد، و غرور و خودبرتربینی او به جایی رسید که به آفریدگار جهان هستی اعتراض کرد:

چرا چنین امری صادر کردی! من و آدم قابل مقایسه نیستیم! او از گِل گندیده آفریده شده و من از آتش نورانی؛ آیا سزد که یک موجود نورانی بر موجودی ظلمانی سجده کند! آیا چنین فرمانی مطابق حکمت است!

حقیقتاً باید از تکبر و غرور به خداوند پناه برد، که چقدر انسان را پست و بی اعتبار می کند. متکبر به جایی می‌رسد که نه تنها به خداوند کافر می‌شود، بلکه به او اعتراض می‌نماید. ابلیس در این مرحله هم توقّف نکرد، و در صدد توبه و بازگشت و جبران

ص: ۶۰

برنیامد، بلکه آخرین گام گمراهی و ضلالت را نیز برداشت. گامی که با آن تمام درها را به روی خویش بست، و به بیابان تاریک و ظلمانی قدم نهاد، که هیچ نور امیدی در آن وجود نداشت! خطاب به خدا عرض کرد:

أَنْظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱)

خدایا! مرا تا روزی که (مردم) بر انگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار).

و خداوند نیز به او مهلت داد.

سؤال: شیطان به چه منظور این تقاضا را مطرح کرد و هدف از این درخواست چه بود؟

پاسخ: ابلیس فرصت گرفت تا از فرزندان آدم انتقام بگیرد. او آدم را سبب تمام بدبختیهای خویش می‌دانست، بدین جهت از خداوند مهلت گرفت تا فرزندان او را تا قیام قیامت گمراه کند. تکبر اجازه نداد که او سر نخ اصلی مشکلات و انحطاطش را درک کند. و لهذا به بیراهه رفت و تصمیم به انتقام گرفت.

حقیقتاً داستان تلخ ابلیس عبرت‌آمیز است و درسهای فراوانی به انسان می‌دهد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) که طولانی‌ترین خطبه نهج‌البلاغه محسوب می‌شود، درباره ضررهای تعصّب و تکبر(۲)، بسیار زیبا سخن می‌گوید.

آن حضرت هنگامی که مشاهده می‌کند جامعه مبتلا به این دو بیماری (تعصّب و تکبر) کشنده شده، به ایراد خطبه‌ای می‌پردازد. در اینجا به بخشهایی از این خطبه پر محتوا توجّه کنید:

فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِینَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرِینَ، الَّذِی وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِیَّهِ، وَ نَازَعَ اللَّهَ رِداءَ الْجَبْرِیَّهِ، وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ

۱- سوره اعراف، آیه ۱۴.

۲- « تکبّر» به معنی خود برتر بینی و توجّه به نقاط ضعف مردم و غفلت از کاستی خویشتن، و« تعصّب» به معنی طرفداری غیر منطقی و لجوجانه از شخص یا چیزی است.

ص: ۶۱

التَّذَلُّلِ؛

(ابلیس) دشمن خدا، پیشوای متعصّبان و سر سلسله متکبّران است، که اساس تعصّب را پی ریزی کرد، و با خداوند در ردای جبروتی به ستیز و منازعه پرداخت، و لباس بزرگی به تن پوشید، و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذارد!

امام دو لقب به شیطان داد که برای متکبّران و متعصّبان پیام مهمّی دارد؛ زیرا شیطان را پیشوای متعصّبان و پدر بزرگ متکبران معرّفی کرد؛ یعنی، کسانی که تعصّب دارند، در پشت سر شیطان حرکت می‌کنند و رهبری آن موجود طرد شده را گردن نهاده‌اند، و انسانهای متکبر با شیطان ارتباط بر قرار کرده و از منسوبین او به شمار می‌روند! چرا که او پایه‌گذار اصلی تکبر و تعصّب در جهان است.

حضرت سپس نتیجه اعمال شوم مذکور را چنین بیان می‌کند، ثمرات شومی که در انتظار هر متکبّر و متعصّبی خواهد بود:

أَلَا تَرَوْنَ کَیْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَکَبُّرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرَفُّعِهِ، فَجَعَلَهُ فِی الدُّنْیَا مَدْحُوراً، وَ أَعَدَّ لَهُ فِی الْآخِرَهِٔ سَعِیراً!

مگر نمی‌بینی که چگونه خداوند او (ابلیس) را به خاطر تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد، و در اثر بلند پروازی‌اش پست و خوار گردانید، و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد، و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش مهیّا نمود!

ذلّت و خواری شیطان در دنیا به جایی رسیده که هر کس می‌خواهد کار خیری انجام دهد، ابتدا از شرّ شیطان به خداوند پناه می‌برد، و هر کس کار زشتی مرتکب می‌شود، شیطان را عامل آن می‌داند و او را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد!

پستی و سقوط بیش از این، امکان ندارد. در دنیا در نهایت حقارت و پستی، و در آخرت در بدترین عذابها و سوزاننده‌ترین آتشها! آری، اینها همه نتیجه تکبر است!

ب- داستان قوم متکبّر حضرت شعیب علیه السلام نمونه‌ای دیگر از آثار شوم تکبر است.

تکبر همان‌گونه که منتهی به کفر به خدا می‌گردد، کفر به پیامبران الهی را نیز در پی دارد.

ص: ۶۲

قوم شعیب علیه السلام محضر آن پیامبر بزرگوار مشرّف شده، و خطاب به حضرتش عرضه داشتند:

مَا نَفْقَهُ کَثِیراً مِّمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرَیکَ فِینَا ضَعِیفاً وَ لَوْ لَارَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَ مَا أَنْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ(۱)

(ای شعیب!) بسیاری از آنچه را می گویی نمی‌فهمیم، و ما تورا در میان خود ضعفیف می‌دانیم و اگر به خاطر قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری!

آنها می‌فهمیدند که پیامبر خدا چه می گفت؛ ولی تکبّر و خودخواهی اجازه نمی‌داد که به سخنان او ترتیب اثر دهند.

بنابراین، هنگامی که جمعیّتی مسیر تکبّر را در پیش گیرد، زیر بار دعوت پیامبران هم نمی‌رود، و از بیراهه کفر به انبیاء سر در می آورد!

در آیه هفتاد و ششم سوره اعراف نیز می‌خوانیم:

قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ کَافِرُونَ

متکبّران گفتند: (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم.

این آیه شریفه نیز سرانجام تکبر و غرور و خود برتر بینی را کفر به پیامبران بیان می کند.

مطلب مذکور، در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز به چشم می‌خورد؛ تکبّر برخی از مشرکین باعث شد که نه تنها به آئین آن حضرت ایمان نیاوردند بلکه حاضر نمی‌شدند سخنان آن حضرت را بشنوند. عدّه‌ای از متکبّران لجوجِ عنود، نه تنها دستهایشان را در گوش فرو می کردند، بلکه علاوه بر آن لباسها را نیز بر سر می کشیدند! تا مبادا سخنی از سخنان فرستاده خدا در گوششان فرو رود.(۲)

۱- سوره هود، آیه ۹۱.

۲- آیه شریفه هفتم سوره هود ناظر بر همین مطلب است.

ص: ۶۳

انسان متواضع سخنان دیگران را می‌شنود؛ اگر سخن حقّی بود می‌پذیرد، وگرنه آن را رد می‌کند، و هرگز با حرف حق دشمنی و لجاجت نمی‌نماید. چرا که دشمنی با سخن حق، نشانه تکبّر است.

خلاصه این که، تکبّر و خود برتر بینی سبب کفر به خداوند و پیامبر او می‌گردد.

آثار تکبّر در روایات

تکبّر انعکاس گسترده‌ای در روایات اسلامی دارد؛ که به سه نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث زیبایی فرمودند:

إِیَّاکُمْ وَ الْکِبْرَ، فَإِنَّ إِبْلِیسَ حَمَلَهُ الْکِبْرُ عَلی أَنْ لَایَسْجُدَ لِآدَمَ؛(۱)

از تکبّر دوری کنید؛ زیرا ابلیس را تکبّر واداشت، که بر آدم سجده نکند.

اوّلین گناه پس از آفرینش انسان توسّط ابلیس انجام شد، که سرچشمه‌اش تکبّر بود.

نتیجه این که ریشه تمام گناهان تکبّر و نخوت و خود برتر بینی است.

ب- حضرت علی علیه السلام فرمودند:

إِیَّاکَ وَ الْکِبْرَ، فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ، وَ أَلْأَمُ الْعُیُوبِ، وَ هُوَ حِلْیَةُ إِبْلِیسَ؛(۲)

زنهار از تکبّر که آن بزرگترین گناه و نکوهیده‌ترین عیب‌ها، و زیور ابلیس است.

ج- امام باقر علیه السلام فرمودند:

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۳۳۷۶، حدیث ۱۷۳۲۳.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۳۳۷۶، حدیث ۱۷۳۲۸.

ص: ۶۴

مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذلِكَ، قَلَّ ذلِكَ أَوْ كَثُرَ؛(۱)

هیچ مقداری از تکبّر به دل آدمی راه نیابد، مگر این که به همان اندازه- کم باشد یا زیاد- از خودش کاسته شود.

یعنی تکبر و عقل در یک جا جمع نمی‌شوند؛ بدین جهت اگر شخصی مثلًا ۳۰٪ آلوده به تکبّر شود ۳۰٪ عقل خویش را از دست داده است.

در دنیای امروز کشورهایی هستند که بهترین مشاوران، ورزیده‌ترین معاونان، و دانشمندترین سیاستمداران را در اختیار دارند، ولی در مسائل بسیار ساده‌ای اشتباه می‌کنند، و سود و زیان خود را تشخیص نمی‌دهند. و این دلیلی ندارد جز این که با بالهای تکبر پرواز می‌کنند! آمریکای متکبر به خاطر حمایت بی قید و شرط از اسرائیل غاصب و ظالم، آبروی خود را در پهنه گیتی به حراج گذاشته، و محبوبیتش را در بین همه جهانیان از دست داده، و در سراسر جهان شاهد عملیات انتحاری علیه اتباع خویش بوده، و به عنوان منفورترین دولتها شناخته شده، و او را به عنوان شیطان بزرگ و محور شرارت می‌شناسند! آیا کسی که عقل و قدرت اندیشه و تفکّر داشته باشد به خود اجازه می‌دهد به خاطر حمایت از یک دولت غاصب و ظالم، تمام منافعش را در سراسر جهان به خطر بیندازد، و آبرو و اعتبارش را متزلزل نماید؟!

پیامدهای شوم تکبّر

اشاره

تکبّر و خود برتر بینی، پیامدهای شوم و ثمرات نامیمونی دارد- همانگونه که تواضع و فروتنی آثار مثبت و میوه‌های میمون و مبارکی را به ارمغان می‌آورد- که در این قسمت به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

الف- دوری از خدا:

کبر و غرور انسان را از خداوند دور می‌نماید، و اجازه نمی‌دهد

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۳۳۷۶، حدیث ۱۷۳۴۱.

ص: ۶۵

در برابر حق سر تسلیم فرود آورد. بدون شک تسلیم در برابر حق، اوّلین شرط پیشرفت و ترقّی بشر در علم و ایمان است. و پوشیدن لباس تسلیم بدون تواضع امکان‌پذیر نیست، و تکبّر اجازه تسلیم نمی‌دهد. نمونه بارز و شاهد روشن و گواه گویای این مطلب در آیات قرآن مجید، داستان حضرت موسی علیه السلام و قوم فرعون است.

در آیه ۷۵ سوره یونس می‌خوانیم:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى و هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ (۱) بَايَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ

بعد از آنها (پیامبران پس از حضرت نوح و قبل از حضرت موسی علیهما السلام) موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم؛ امّا آنها تکبّر کردند (و زیر بار حق نرفتند، چرا که) آنها گروهی مجرم بودند!»

طبق آنچه در آیه شریفه فوق آمده، استکبار مانع تسلیم قوم فرعون در برابر موسی شد؛ زیرا فرعونیان بقدری متکبّر و خودخواه بودند، که تکبّر آنها به لجاجت رسیده بود، و لجاجت سببِ نابودی آنها گشت. خداوند شرح این مطلب را در آیات ۱۳۲ تا ۱۳۶ سوره اعراف بیان کرده، که به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم:

«وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»: قوم فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفتند: خودت را به زحمت نینداز، و برای ما معجزه و دلیل و برهان نیاور، زیرا هر مقدار که تو تلاش کنی (تا ما را سحر و جادو کنی!) ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

استکبار آنها باعث شد که نه تنها به حضرت موسی علیه السلام ایمان نیاورند، و از آئین توحیدی او پیروی ننمایند، و دست از فرعون و پیروی از او بر ندارند، بلکه به آن

۱- معادل فارسی« مَلَأْ» أشراف و اطرافیان یک پادشاه است، زیرا مَلَأْ به معنای پُر می‌باشد و اشراف واطرافیان پادشاه هم هر چند غالباً افرادی تهی هستند، ولی ظاهر آنها چشم پرکن است!

ص: ۶۶

پیامبر بزرگ خدا اتّهام سحر و جادو زدند!

طبق گواهی قرآن مجید، حضرت موسی علیه السلام از هدایت آنها ناامید نشد، و علاوه بر ارائه معجزات و آیات بیّنات، هر از چندی برای آنها تقاضای بلا می‌کرد، تا شاید سیلی‌مجازات الهی آنها را از خواب غفلت بیدار کند، و پرده لجاجت و تکبر را از جلوی دیدگان آنها کنار بزند. به همین جهت در آیه بعد به پنج بلای الهی، که پی در پی و با فاصله بر آنها نازل گشت، اشاره شده است. توجّه بفرمایید:

۱- «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ»: اوّلین بلایی که در آین آیه به آن اشاره شده، و قوم فرعون به آن مبتلا شدند، طوفان است. طوفان در زبان فارسی به بادهای تند گفته می‌شود؛ ولی در لغت عرب به معنای سیلاب است، امواجی که در سیلاب می‌افتد و آن را طواف می‌دهد و سیلاب تندی ایجاد می‌کند را «طوفان» می‌گویند. طوفان نوح هم که گفته می‌شود، منظور سیلاب است؛ نه بادهای تند.

آری، باران که منشأ رحمت و برکت است به فرمان پروردگار، عامل مرگ و نیستی می‌گردد. بدین جهت گفته‌اند: «انسان موجودی است که مرگ او در دل حیات، و حیاتش در دل مرگ اوست!» و این از عجائب جهان آفرینش است.

به هر حال، طوفان و سیلابهای تندی بر قوم فرعون نازل شد، و عرصه زندگی را بر آنها تنگ کرد. آنها متوجّه شدند این، بلای آسمانی است؛ به نزد حضرت موسی آمدند. از او خواستند دعا کند این بلا بر طرف گردد، تا آنها ایمان آوردند. با دعای حضرت موسی بلا مرتفع شد، و زندگی مردم به حال عادی بازگشت. امّا قوم فرعون تعهّد خویش را فراموش کرده، و ایمان نیاوردند. تا این که بلای دیگری بر آنها نازل شد، باشد که با سیلی محکمتری از خواب عمیق برخیزند و هوشیار گردند!

۲- «وَ الْجَرَادَ»- به فرمان پروردگار ملخ‌ها شروع به تولید مثل خارج از برنامه عادی کردند. میلیونها ملخ به وجود آمد! آنها همچون سپاه عظیم جان برکف و گوش به فرمان خداوند، به قوم فرعون حمله ور شدند. زراعتهای آنها را خوردند، برگِ تمام

ص: ۶۷

درختانشان را از بین بردند، و می‌رفت که تمام هستی فرعونیان را نابود کنند. آنها که از مقابله با این سربازان وظیفه شناس پروردگار عاجز و ناتوان بودند، و با تمام تکبر و نخوت و خود بزرگ بینی، خود را در مقابل این حشرات کوچک حقیر و ناتوان یافتند، چاره‌ای جز این نداشتند که خدمت پیامبر خدا برسند و از او بخواهند که دعا کند، تا خداوند این بلا را هم برطرف نماید، تا پس از رفع بلا به خدای موسی ایمان آورند. حضرت موسی، که هدفی جز هدایت آنها نداشت، هنگامی که آنها را مشتاق پذیرش آئین حق دید، دعا کرد و با دعای او این بلای آسمانی نیز برطرف گردید. امّا آنها باز هم ایمان نیاوردند، و همچنان بر تکبر و لجاجت خویش اصرار ورزیدند!

۳- «وَ الْقُمَّلَ»: پروردگار اراده کرد که برای بار سوم عذابی بر آن قوم لجوج نازل کند. این بار سربازانی به نام «قمّل» را مأمور تنبیه آن مردم عنود و متکبّر کرد. معروف آن است که قمّل نوعی «شپش» است؛ ولی طبق آنچه در بعضی از کتب لغت آمده «قمّل» یکی از آفات نباتی است، که گریبانگیر محصولات کشاورزی می‌شود. معنی دوم تناسب بیشتری با قوم فرعون دارد؛ زیرا چرخه اقتصاد آنها بر محصولات کشاورزی می‌چرخید، و مشیّت الهی این بود که این بار عذابی نازل شود که اقتصاد آنها را فلج کند، و دنیا را در کام آنها تلخ نماید. و این بار هم همان تقاضا و وعده ایمان، و دعای حضرت موسی و رفع بلا و خلف وعده آنها تکرار شد.

۴- «وَ الضَّفَادِعَ»: بار دیگر عذاب الهی بر قوم فرعون نازل شد. این بار حیواناتی که در مواقع عادی هیچ آزاری از ناحیه آنها انسان را تهدید نمی‌کند، مأمور عذاب الهی شدند. آری، قورباغه‌ها به فرمان پروردگار به سرعت شروع به تولید مثل و تکثیر کردند؛ مردم مصر ناگهان متوجّه حمله سیل آسای قورباغه‌ها شدند. در مدّتی کوتاه، قورباغه‌ها تمام محیط زندگی آنها را اشغال کردند. خانه‌ها، آشپزخانه‌ها، ظرفهای غذا و آب، همه و همه جایگاه قورباغه‌ها شد! قورباغه‌ها زندگی مصریان را فلج کردند، و چرخه زندگی آنها را از کار انداختند. آن مردم پر ادّعا و متکبّر و خود برتربین، در برابر

ص: ۶۸

حیواناتی به ظاهر آرام و بی آزار، عاجز و ناتوان گشتند، و چاره‌ای جز تسلیم نداشتند!

برای بار چهارم تقاضای رفع بلا و وعده ایمان از یک سو، و دعای حضرت موسی علیه السلام و رفع بلا و خلف وعده آنها از سوی دیگر، تکرار شد.

۵- «وَ الدَّمَ»: خداوند برای پنجمین بار آنها را مبتلا به عذاب کرد. این بار به وسیله مهم‌ترین عامل حیات انسان، یعنی خون، مجازات گردیدند.

در این که چگونه به وسیله خون مجازات شدند؟ در بین مفسّران اختلاف نظر وجود دارد:

برخی معتقدند که مصریان مبتلا به خون دماغ شدند. هر کس دستمالی به دست گرفته بود و مرتّب خون جاری از بینی‌اش را تمیز می‌کرد؛ ولی مگر این خون قطع می‌شد!

برخی دیگر معتقدند که رود نیل به رنگ خون درآمد؛ به گونه‌ای که نه قابل نوشیدن بود، و نه ارزش آبیاری جهت مزارع و باغات داشت و نه ممکن بود چیزی را با آن تمیز کنند!

حال تصّور کنید ملّتی که نه آبی برای نوشیدن دارد، و نه برای کشاورزی، و نه برای شست و شوی دست و صورت وبدن، و نه برای شستن ظروف و لباسها و مانند آن، چه عذابی می‌کشد! قطعاً زندگی برای چنین ملّتی قابل تحمّل نخواهد بود، و دنیا در نظر آن انسانهای دنیاپرست تیره و تار خواهد شد.

برای بار پنجم دست به دامان حضرت موسی علیه السلام شدند. و آن حضرت به امید ایمان آنها برایشان دعا کرد و بلا مرتفع شد؛ ولی آنها پس از این که زندگی به روال عادی بازگشت، باز راه تکبر و لجاجت را ادامه دادند، و ایمان نیاوردند.

جالب این که این عذابها با فاصله مناسب بر آنها نازل شد؛ زیرا هدف انتقام نبود، بلکه مقصود بیداری و هدایت آنها بود؛ که این امر تحقّق نیافت. و تکبر آنها باعث نابودیشان گشت.

ص: ۶۹

داستان قوم حضرت موسی علیه السلام نمونه‌ای از آثار شوم تکبر و خودبرتربینی است. و در قرآن مجید و تاریخ از این نمونه‌ها، که تکبر منجر به لجاجت و لجاجت منتهی به بی ایمانی و نابودی گشته، فراوان یافت می‌شود.

ب- نقصان عقل:

اوّلین شرط تحصیل علم و دانش تواضع است. آدم متواضع سخن حق را از هر کس که باشد فرا می‌گیرد؛ برادر، شاگرد، بزرگتر، کوچکتر، دشمن، دوست و خلاصه هیچ یک از اشخاص برایش تفاوتی ندارد، بلکه آنچه برای او مهم است فراگیری علم و دانش است. امّا شخص متکبر حاضر نیست از هیچ کس چیزی فرا گیرد؛ زیرا خود را برتر و داناتر از همه می‌داند، بدین جهت روز به روز بر جهل و نادانی‌اش افزوده می‌گردد.

امام کاظم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (۱) در حدیث زیبایی در این مورد چنین می‌فرماید:

إِنَّ الزَّرْعَ یَنْبُتُ فِی السَّهْلِ، وَ لایَنْبُتُ فِی الصَّفا، فَکَذلِکَ الْحِکْمَهُ تَعْمُرُ قَلْبَ الْمُتواضِعِ، وَ لاتَعْمُرُ قَلْبَ الْمُتَکَبِّرِ الْجَبّارِ، لِانَّ اللّهَ جَعَلَ التَّواضُعَ آلَهَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّکَبُّرَ مِنْ آلهِ الْجَهْلِ (۲)

زراعت در زمین نرم رشد و نمو می‌کند و (هرگز) در زمین سخت و سنگلاخ نمی‌روید، همین طور علم و دانش در قلبهای متواضع جای می‌گیرد، ولی وارد قلب انسان متکبّر نمی‌شود؛ زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل، و تکبر را وسیله جهل و نادانی قرار داده است!

طبق این روایت تواضع ابزار تعقّل و تفکّر است.

۱- با این که امام هفتم بیشتر عمر شریفشان را در زندان به سر بردند، ولی روایتهای بسیار زیبایی از ایشان‌در دست است. و این نشان می‌دهد که از کوچکترین فرصتها برای تربیت شیعیان بهره می‌جستند.

۲- بحارالانوار، جلد اوّل، صفحه ۱۵۳.

ص: ۷۰

ج- ایجاد نفرت:

انسانهـای متکبّر در هر جـامعه‌ای منفورنـد، و بر عکس متواضـعان محبوب القلوب هسـتند. همه انسانها، اشـخاص متواضع را دوسـت دارنـد و به آنها عشق می‌ورزنـد، به همان مقـدار که از افراد متکبّر نفرت دارنـد و از آنها دوری می کننـد؛ زیرا تکبّر تخم عـداوت و دشـمنی را در دلها می‌پاشـد؛ و تفاوتی نمی‌کند که از نوع خود برتر بینی باشد، یا از نوع خود محوری، یا از نوع خودپسـندی و یا از نوع خودخواهی به حساب آیـد. خلاـصه این که متکبّر به هر نوعی از انواع تکبّر آلوده باشـد، تنهای تنها می‌مانـد. بـدین جهت امام علی علیه السلام فرمودند:

«لَیسَ لِمُتِکَبِّرٍ صَدِیقٌ؛ شخص متکبر، از دوست بی بهره است!»(۱)

د- سر چشمه گناهان:

بعضـی از گناهان، کلیـدی هسـتند. دروغ از جمله گناهان کلیـدی است؛(۲) همـانگونه که حبّ دنیا(۳) و شـرب خمر نیز از گناهـان کلیدی هستند.(۴) تکبّر همچون دروغ و حبّ دنیا و شـرب خمر، از گناهان کلیدی محسوب می‌شود، و سرچشـمه بسیاری از گناهان است.(۵)

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۳۳۸۶، حدیث ۱۷۴۰۵.

۲- این مطلب در روایات متعدّدی بیان شده است؛ از جمله در روایتی از امام حسن عسـکری علیه السـلام می‌خوانیم« جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِی بَیتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْکِذْبَ؛ همه پلیـدیها در یک خانه نهاده شـده و کلیـد آن، دروغ قرار داده شـده است.»(میزان‌الحکمهٔ، باب ۳۴۰۳، حدیث ۱۷۵۲۸.)

۳- امام سـجّاد علیه السـلام پس از این که عدم وابسـتگی به دنیا را بعد از معرفهٔ الله، از بهترین‌ها می‌شـمارد، در مقام استدلال به این مطلب می‌فرمایـد: زیرا« حبّ الدّنیا وابسـتگی‌های متعدّدی به دنبال دارد، از جمله وابسـتگی به زن، وابسـتگی به ثروت، وابسـتگی به مقام، راحت‌طلبی، شـهرت سـخن گفتن و ... و در پایان می‌فرمایـد: انبیاء و دانشـمندان پس از توجّه به این امور گفته‌انـد: حُبُّ الدُّنیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ؛ دنیادوستی سرچشمه هر گناهی است.»(میزان الحکمهٔ، باب ۱۲۲۹، حدیث ۶۰۳۹.)

۴- در حـدیثی از پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می‌خوانیم:« الْخَمرُ امُّ الْخَبَائثِ؛ شـراب، ریشه پلیـدیهاست.»(میزان‌الحکمـهٔ، باب ۱۱۳۳، حدیث ۵۳۶۲.)

۵- امـام علی علیـه السـلام در حـدیث تکـان دهنـده‌ای می‌فرماینـد:« أَلْکِبْرُ دَاعٍ إِلَی التَّقَحُّمِ فِی الـذُّنُوبِ؛ تکـبر انگیزه فرو رفتـن در(منجلاب دیگر) گناهان است.»(میزان الحکمهٔ، باب ۳۳۶۸، حدیث ۱۷۴۰۶.)

ص: ۷۱

یکی از گناهـانی که منشأ آن تکبر است «بـد زبانی» می‌باشـد. قلـدران خشن و متکبر بسـیار بـد زبان هسـتند، و همه را بردگان خود تصوّر می کنند. لهذا با الفاظ زشت توأم با بی ادبی با آنها سخن می گویند.

متکبران مرتکب گنـاه ریاکاری هم می‌شونـد. آنها برای نشان دادن برتری خویش بر دیگران آلوده به ریا می گردنـد، و اعمال نیک خویش را به رخ دیگران می کشند.

متکبران حسودند، راضی نمی‌شوند که دیگران هم از امکاناتی همچون امکانات آنها برخوردار شوند.

تکبر منشأ عیب جوئی، غیبت و دیگر گناهان نیز می گردد.

خلاصه این که تکبر و نخوت، سرچشـمه بسیاری از گناهان است؛ امّا تواضع، منشأ بسیاری از حسنات و خوبیهاست. شخص متواضع هرگز بد زبان نیست، و هیچگاه اعمال نیکش را آلوده به ریا نمی کند، و در صدد عیب جویی و غیبت دیگران بر نمی‌آید.

راههای درمان بیماری تکبّر

سه راه عملی برای درمان این درد خانمانساز وجود دارد:

۱- توجّه به کوچکی انسـان در برابر جهـان هستی: نخست این که متکبر درباره کوچکی و حقارت خویش و عظمت و بزرگی عالم تفکّر نمایـد، بـا خود بیندیشـد که در کجـای عالم قرار گرفته، و چه نقشـی دارد! حضـرت علی علیه السـلام درباره ضـعف و ناتوانی انسان می‌فرماید:

مِسْکِینُ ابْنُ آدَمَ! مَکْتُومُ الْأَجَلِ، مَکْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ. تُؤْلِمُهُ الْبَقَّهُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَهُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَهُ(۱)

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۱۹.

ص: ۷۲

بیچاره انسان! سرآمد زندگی‌اش (زمان مرگش) نامعلوم، علل و عوامل بیماریهایش ناپیدا و مجهول، کردار و رفتارش در جائی محفوظ (و باید روزی پاسخگو باشد)، پشه‌ای او را آزار می‌دهد، قطره‌ای آب یا اندکی غذا (راه تنفّسش را می‌بندد و) او را می‌کُشد، و (اندکی) عرق او را متعفّن و بدبو می‌سازد! انسانی که این قدر ضعیف و ناتوان است، اگر توجّه به ضعف خویش داشته باشد، متکبّر نمی‌شود!

انسانی که ابتدایش نطفه‌ای متعفّن و بی‌ارزش، و انتهایش مرداری بدبو و مشمئز کننده، و در این بین هم حامل نجاسات است، به چه چیز خویش فخر می‌فروشد!

انسانی که با ویروسی- که به چشم نمی‌آید- بیمار و درمانده می‌شود، چرا تکبّر می‌کند!

اگر انسان لحظه‌ای به بیماریهای لاعلاج سرطان و ایدز و مانند آن، که تمام تلاش دانشمندان جهان برای علاج آن تاکنون بی نتیجه مانده، اندیشه کند، تکبّر نمی‌ورزد.

سکته بسیار ساده رخ می‌دهد، زیرا خون در داخل رگها حالت انعقاد ندارد و همواره روان است، ولی اگر بر اثر عواملی برای چند لحظه شروع به انعقاد کند، تبدیل به لخته‌ای از خون می‌شود که وقتی به رگهای باریکتر مغز یا قلب می‌رسد، آن را مسدود می‌نماید و همین امر ساده باعث سکته می‌شود!

بشر که به این آسانی سکته می‌کند، و با مرگ فاصله چندانی ندارد، و سراسر وجودش عجز و ناتوانی است، چگونه متکبّر می‌شود!

گذشته از همه اینها، فرض کنیم انسان بیمار نشود، و دچار حوادث و بلایای طبیعی نظیر سیل و زلزله و صاعقه و مانند آن هم نگردد، و هیچ گونه عارضه‌ای بر او تحمیل نشود، ولی مگر می‌تواند همواره جوان و شاداب و پر نشاط باقی بماند؟ آیا همیشه نیرومند و پرقدرت باقی خواهد ماند؟ قرآن مجید در پاسخ این سؤال در آیه ۶۸ سوره یاسین می‌فرماید:

ص: ۷۳

وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ

هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می‌کنیم (و به ناتوانی دوران کودکی باز می‌گردانیم) آیا اندیشه نمی‌کنند! یعنی این سیر صعودی نشاط و قوّت وقدرت و رشد و سلامت و صبر و حوصله و سعه صدر و مانند آن، ادامه نخواهد داشت، بلکه در میانسالی متوقّف می‌شود، و آنگاه سیر نزولی آغاز می‌گردد. تاجایی که انسان در سنین کهولت همانند بچّه‌ای شیرخوار در همه چیز نیازمند دیگران می‌شود، نه تنها دیگر از آن سلامت و رشد و قوّت و قدرت خبری نیست، و نه تنها قادر بر تهیّه و آماده کردن غذا و شستشوی خویش نخواهد بود، و نه تنها حتّی نمی‌تواند براحتی غذایی که برایش آماده کرده‌اند بخورد؛ بلکه گاه همانند نوزاد شیرخوار، قادر بر حفظ آب دهانش نیز نخواهد بود!

آیا انسانهای متکبّر به این روزهای زندگی خویش فکر می‌کنند؟ آنها که وقتی یک انسان سالخورده قد خمیده را می‌بینند- که با چند قدم راه رفتن نفس نفس می‌زند، و از حرکت باز می‌ایستد، و پس از استراحت تنها قادر است چند قدمی ادامه دهد، و از فرط پیری و ناتوانی نه می‌توان او را انسانی زنده نامید، و نه می‌توان در صفّ مردگان قرارش داد- و به او پوزخند می‌زنند، و نیرو و نشاط جوانی و قدرتشان را به رخ او می‌کشند، آیا نمی‌دانند که این پیر قد خمیده نیز روزی همچون آنها راست قامت و با طراوت بوده است! و آنان نیز همچون آن پیر ناتوان روزی قد خمیده و فرتوت و عاجز خواهند شد!

یکی از پهلوانان قم را به خاطر دارم که در زمان جوانی هنگام راه رفتن به گونه‌ای متکبرانه راه می‌رفت که گویا زمین زیر پایش می‌لرزید، امّا در هنگام پیری روزی او را در حرم حضرت معصومه علیها السلام مشاهده کردم که بر ویلچری نشسته، و کودکی او را به این سو و آن سوی می‌برد!

آری، اگر انسان متکبّر به جایگاه خود در نظام آفرینش، و ضعف و ناتوانی‌اش در

ص: ۷۴

برابر بیماریها و بلایا و خطرات و حوادث، و آینده رو به افول و غروبش در ایّام پیری بیندیشد، هرگز دچار تکبر و غرور و نخوت نخواهد شد.

این از یک سو، ازسوی دیگر اندکی در جهان آفرینش اندیشه و تفکّر کند:

کره زمین که ما بر روی آن زندگی می‌کنیم بسیار بزرگ و گسترده، و محلّ سکونت میلیاردها انسان است، ولی تمام این انسانها در ۱۴ مساحت آن زندگی می‌کنند، و ۳۴ دیگر آن را آب فرا گرفته، و خالی از سکنه می‌باشد. علاوه بر این، در اقیانوس‌ها و دریاهای کره زمین، طبقات مختلفی وجود دارد، و موجودات زنده گوناگون و بسیار زیاد، با برنامه‌های مختلف، در آن زندگی می‌کنند که شمار آن را فقط خدا می‌داند.

جمله زیبایِ «یَا مَنْ فِی الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ، ای خداوند قادری که عجائب خلقت تو در درون دریاها است.» در دعای پر رمز و راز جوشن کبیر اشاره به همین مطلب دارد.

دانشمندان می‌گویند: «میلیونها نوع حیوان زنده و گیاه در اعماق دریاها و دل جنگلها وجود دارد، که هنوز برای بشر کشف نشده است!»

گاه سری به باغ وحش بزنید و قدرت و عظمت پروردگار را در آفرینش انواع حیوانات ببینید؛ اخیراً باغهایی مخصوص پرندگان درست کرده‌اند، و پرندگان مختلف را در آنجا نگهداری می‌کنند. به آن باغها بروید و عجائب خلقت و آفرینش را ملاحظه کنید. باغهایی مخصوص انواع گلها ساخته‌اند، و انواع و اقسام گلها را در آن حفظ می‌کنند. باید به این باغها سری زد، و به قدرت و عظمت پروردگار آفرین گفت.

حقیقتاً انسان از دیدن این همه قدرت و عظمت پروردگار در کره زمین متحیّر می‌شود. آیا تفکّر و اندیشه در علم و قدرت بی پایان خداوند جایی برای تکبّر باقی می‌گذارد!

سفر زمینی را به پایان می‌بریم و سفری کوتاه به کره سوزان و پرحرارت خورشید می‌کنیم. کره خورشید یک میلیون و دویست هزار بار بزرگتر از کره خاکی زمین است! یعنی اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین داشته باشیم، و آنها را کنار هم

ص: ۷۵

بگذاریم، حجم آن به اندازه حجم خورشید می‌شود! به سفر خود ادامه می‌دهیم و از خورشید می گذریم و سری به کهکشانها می‌زنیم. در کهکشانی که منظومه شمسی ما جزئی از آن است، دویست میلیارد ستاره وجود دارد، که خورشید با تمام عظمت و زیبائی اش یک ستاره متوسّط آن به شمار می‌آید!

اگر تعجّب نکنید صورت فلکی وجود دارد که «جوزاء» نامیده شده است (زیرا ستاره‌هایی که این صورت فلکی را تشکیل داده‌اند، شبیه به دو کودک هستند که مشغول گردو بازی می‌باشند) در قسمتی از این صورت فلکی، به نام ابط الجوزاء (زیر بغل بچّه‌های در حال بازی)، ستاره‌ای وجود دارد که سی میلیارد مرتبه از کره زمین بزرگتر است! جالب این که همه اینها جزء یک کهکشان است.

از کهکشان منظومه شمسی نیز عبور می کنیم. به مجموعه‌ای از کهکشانها برخورد می کنیم که دانشمندان تعداد آنها راتا یکی دو میلیارد کهکشان گفته‌اند!

راستی، جهان هستی عالَم عجیب و خیره کننده‌ای است، و کره زمین ما در مقابل این عالم بزرگ و پر رمز و راز، بسان قطره کوچکی از آب اقیانوس می‌باشد!

یکی از دانشمندان برای نسبت زمین به جهان آفرینش تشبیه خوبی کرده است. او می گوید: «کتابخانه عظیمی را در نظر بگیرید (به تعبیر ما کتابخانه بزرگ آستان قدس رضوی) وارد این کتابخانه که میلیونها کتاب دارد شوید، کتابی بردارید، آن را ورق بزنید، نقطه‌ای در گوشه‌ای از این کتاب می‌یابید؛ نسبت کره زمین به جهان عظیم خلقت، همانند نسبت آن نقطه موجود در گوشه آن کتاب، در مقایسه با آن کتابخانه عظیم است!»

حقیقتاً همینطور است، و کره زمین در مقابل جهان آفرینش عددی نیست. اگر چنین است آدم متکبر چه می گوید! وقتی کره زمین با آن گستردگی و عظمت در مقایسه با جهان آفرینش این قدر کوچک و حقیر است، یک انسان که اصلًا قابل مقایسه با آن نیست. گذشته از همه اینها، چه مقدار از عمر دنیا و کره زمین و جهان خلقت گذشته، و چقدر دیگر باقی مانده است!

ص: ۷۶

آیا کسی که به ضعف و حقارت و عجز و ناتوانی‌اش از یک سو، و عظمت و بزرگی و گستردگی جهان خلقت از سوی دیگر اندیشه کند، هرگز دچار تکبر می‌شود؟ نه تنها آلوده تکبر نمی‌گردد، بلکه همواره در برابر خالق این جهان با عظمت، سر تسلیم فرود می‌آورد.

۲- مطالعه پیامدها و آثار سوء تکبر: راهِ دیگر ترک خصلتها و افعال ناشایست، تفکّر و مطالعه پیرامون آثار سوء آن است. مثلًا کسی که می‌خواهد سیگار را ترک کند، و این عادت زشت را کنار بگذارد، باید در مورد ضررها و عوارض نامطلوب سیگار مطالعه کند. دانشمندان می‌گویند: «دو هزار نوع سم در سیگار موجود است، و سیگار منشأ یکصد و بیست و سه بیماری است!»(۱)

شخص سیگاری هنگامی که به آثار سوء و نامطلوب سیگار پی ببرد، و آنها را باور کند، تدریجاً سیگار را ترک می‌کند. انسان متکبر نیز باید برای علاج این بیماری، به آثار سوء و عوارض نامطلوب آن بیندیشد، و بداند که تکبر موجب تنفّر افراد جامعه از وی می‌گردد، و از درگاه الهی رانده می‌شود، و بالاخره به بیراهه کفر و نابودی کشانده می‌شود؛ هنگامی که به آثار تلخ تکبر پی ببرد، سعی می‌کند آهسته آهسته خود را معالجه نماید.

۳- تمرین و ممارست: تمرین، منحصر به ورزشهای جسمانی نیست، بلکه تمرین و تکرار و ممارست ورزشهای روحی نیز روح انسان را قوی و نیرومند می‌کند؛ بنابراین انسان متکبری که به بیماری خویش پی برده، و در صدد درمان آن است، باید تواضع را تمرین کند. و تمرینش را آن قدر ادامه دهد، تا تواضع برایش تبدیل به «حالت» شود، و سپس بر اثر تمرینِ بیشتر و تداوم آن، این حالت تبدیل به «عادت»

۱- در مورد مضرّات سیگار کتابهای فراوانی نوشته شده که مطالعه آن برای همگان مخصوصاً سیگاریها مفید است. از جمله این کتابها می‌توان به کتاب« سیگار، خودکشی تدریجی» و کتاب« سیگار پدیده مرگبار عصر ما» اشاره کرد.

ص: ۷۷

گردد، و با استمرار تمرین و پافشاری بر آن، عادت تواضع تبدیل به «ملکه» شود.

به همین جهت در روایات اسلامی نیز نسبت به انجام کارهایی که منشأ تواضع محسوب می‌شود، سفارش زیادی شده است. از جمله حضرت علی علیه السلام در حدیثی، سه چیز را سرچشمه تواضع معرّفی کرده، و نسبت به انجام آن تأکید فرموده است:(۱)

۱- «أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِ مَنْ لَقِيَهُ؛ این که انسان به هر که می‌رسد سلام کند.»: اوّلین سرچشمه تواضع سلام کردن به دیگران است. چه اشکال دارد که انسان به هر کس‌می‌رسد سلام کند؛ وقتی وارد مغازه‌ای می‌شود و قصد خرید از آن مغازه را دارد، به مغازه‌دار سلام کند؛ هنگامی که از کوچه عبور می‌کند و بچّه‌ها را در حال بازی می‌بیند، به بچّه‌ها سلام کند؛ زمانی که وارد مسجد می‌شود، به نمازگزاران سلام کند؛ وقتی که به محلّ کار می‌رود، به همکارانش سلام کند؛ هنگامی که از سرِ کار باز می‌گردد، به همسر و فرزندانش سلام کند؛ خلاصه به تمام کسانی که با آنها سر و کار دارد سلام کند؛ زیرا، سلام نشانه کوچکی نیست، بلکه علامت تواضع و عظمت انسان می‌باشد؛ سلام چیزی از انسان نمی‌کاهد، بلکه بر عظمت و ادب و وقار و تواضع وی می‌افزاید؛ بدین جهت، در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«بخیل‌ترین افراد کسی است که در سلام بخل ورزد!»(۲)

۲- «وَ يَرْضى بِالدُّونِ مِنْ شَرَفِ الْمَجْلِسِ؛ و به پایین پای مجلس رضایت دهد.»: دومین سرچشمه تواضع این است که انسان وقتی وارد مجلسی می‌شود، همان پایین بنشیند.

نه این که برای نشستن در صدر مجلس جا را بر دیگران تنگ کند، و بقیّه را به زحمت بیندازد!

آنها که کمبود شخصیّت دارند، محتاجند که دیگران به آنها سلام کنند، و یا در صدر مجلس بنشینند؛ امّا انسانهای بزرگ احساس کمبود نمی‌کنند تا بخواهند با این امور ظاهری، کمبود خویش را جبران نمایند.

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۴۰۳۴، حدیث ۲۱۸۳۷.

۲- علّامه مجلسی رحمه الله، روایت مذکور را در جلدهای مختلف بحارالانوار، از جمله جلد ۷۳، صفحه‌های ۴ و ۱۲، و جلد ۹۰، صفحات ۲۹۱، ۲۹۴، و ۳۰۲ نقل کرده است.

ص: ۷۸

روشن است که این امور- سلام کردن به دیگران و نشستن در پایین مجلس- با یک بار و دو بار، جزء صفات انسان نمی‌شود، بلکه باید آن را تکرار کرد. و بر آن مداومت نمود.

۳- «وَ یَکْرَهُ الرِّیَاءَ وَالسُّمْعَةَ؛ و خودنمایی و شهرت‌طلبی را خوش نداشته باشد.»: سومین سرچشمه تواضع پرهیز از ریا به هنگام عمل، و پس از آن است. در مورد تفاوت «ریا» و «سمعه» می‌توان گفت که ریا به هنگام انجام عمل عارض می گردد، ولی «سمعه» پس از انجام عمل حاصل می‌شود. مثلًا کسی که نماز می‌خواند، برای این که مردم او را انسان نمازخوانی بدانند، گاه در انظار مردم نماز می‌خواند. ولی گاه هنگام نماز قصد او پاک و خالص، و هدفش فقط خداوند است؛ ولی پس از انجام نماز از این که دیگران از نمازش تعریف و تمجید کنند، خوشحال و شادمان می‌شود.

انسان متواضع هم از «ریا» اجتناب می کند، و هم از «سمعه» دوری می گزیند.

سرچشمه‌های سه گانه تواضع جز با تمرین و ممارست ملکه انسان نمی گردد. و لهذا هنگامی که سیره بزرگان دین و پیشوایان معصوم را مطالعه می کنیم، می‌بینیم آن بزرگواران به اشکال مختلف تواضع را تمرین می کردند، تا پیروانشان آن را بخوبی فرا گیرند.

نمونه‌ای از تواضع علی علیه السلام

حدیثی در کتابهای شیعه و اهل سنّت (۱)، در فضیلت حضرت علی علیه السلام، وجود دارد که نام آن را «خاصف النّعل»(۲) نهاده‌اند، که خلاصه آن بدین شرح است:

۱- اهل سنّت در کتابهای متعدّد خود به حدیث خاصف النّعل اشاره کرده‌اند. نام این کتابها به همراه آدرس‌دقیق آن در کتاب ارزشمند« احقاق الحق»، جلد ۶، صفحات ۲۴ تا ۳۸ و جلد ۱۶، ملحقات احقاق الحق، صفحات ۴۲۵ تا ۴۲۸ و جلد ۲۱، صفحات ۳۷۰ تا ۳۸۳ آورده شده است.

۲- خاصف النّعل به کسی می گویند که کفشهای پاره خویش را پینه می‌زند.

ص: ۷۹

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا به سمت مکّه حرکت کردند؛ بدین جهت، جز شمشیر که در آن زمان اسلحه هر مسافری بود، سلاح جنگی دیگری (نظیر نیزه و سپر و خود و زره و مانند آن) همراه نیاوردند. اهل مکّه در سرزمین حدیبیّه جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را گرفتند، و مانع ورود مسلمانان به مکّه شدند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماینده مشرکان مکّه را خواست، و پس از مذاکرات متعدّد، قرار شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آنها قراردادی امضا کند. و در عین حال مشرکان مکّه را تهدید کرد که اگر لجاجت و مانع تراشی را از حدّ بگذرانند، شخصی را مأمور در هم کوبیدن آنها خواهد کرد، که وقتی حمله می‌کند صفوفشان را از هم متلاشی، و لشکریانشان را تار و مار می‌نماید!

اصحاب پیامبر به یکدیگر نگاه می‌کردند، و با نگاههای خود به دنبال شخص مورد نظر پیامبر بودند. یکی از اصحاب پرسید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله منظورتان کیست؟

حضرت جواب داد: منظورم «خاصف النّعل (پینه دوز)» است!

تعجّب اصحاب، با این سخن پیامبر، بیشتر شد. امّا این تعجّب و حیرت، طولانی نشد؛ زیرا مسلمانان مشاهده کردند که حضرت علی علیه السلام در گوشه‌ای مشغول پینه کردن کفشهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است!(۱)

این روایت در عین این که دلیل بر عظمت و شجاعت و جایگاه ویژه حضرت علی در نزد پیامبر اسلام است، نشان دهنده تواضع و فروتنی علی علیه السلام (که کفش پیامبر را پینه می‌زد) و رسول خدا صلی الله علیه و آله (که کفش پینه شده را می‌پوشید) نیز می‌باشد.

نمونه‌های تواضع و فروتنی در سیره معصومین فراوان است؛ نمونه دیگر آن به دوش گرفتن موادّ غذایی در دل شب، و تقسیم آن بین فقراء و مستمندان است، که این مطلب در مورد سه تن از ائمه علیهم السلام نقل شده است.

۱- بحارالانوار، جلد ۲۰، صفحه ۳۴۵ و ۳۶۴.

ص: ۸۰

حضرت علی علیه السلام شخصاً در دل شب «أنبان نان» را به دوش می‌کشید، و بدون کمک گرفتن از کسی، حتّی غلامش، درِ خانه تک تک مستمندان کوفه را می‌زد، و به آنها غذا می‌داد.(۱)

در مورد حضرت امام سجّاد علیه السلام نیز این مطلب نقل شده است؛ به گونه‌ای که آثار بند أنبان حتّی پس از مرگ بر روی شانه‌های آن حضرت باقی مانده بود. بعضی از یاران آن حضرت، از فرزند برومندش امام باقر علیه السلام پرسیدند: آیا این آثار زخم با گذشت چهل سال از واقعه کربلا ـ هنوز التیام نیافته است؟ حضرت پاسخ دادند: این اثر مربوط به آن زمان نیست، بلکه مربوط به بند انبان غذا است که آن حضرت شبانه بر دوش می‌کشید و بین فقرا و مستمندان و یتیمان تقسیم می‌کرد.(۲)

در حالات امام صادق علیه السلام نیز این مطلب دیده می‌شود؛ حتّی گاهی از اوقات که اصحاب آن حضرت متوجّه می‌شدند و در خواست می‌کردند این مأموریت به آنها واگذار گردد، آن حضرت امتناع می‌کرد و می‌فرمود: شما می‌توانید همراه من باشید، ولی من باید خود انبان غذا را بر دوش گیرم، و آن را بین مساکین و ایتام تقسیم نمایم!(۳)

اینها همه نشانه عمل خالصانه و تواضع آن بزرگواران، و سرمشق جاودانه‌ای برای پیروان آن عزیزان است! امام هشتم علیه السلام به هنگام ولایتعهدی که ظاهراً در اوج قدرت بود و همه چیز برایش فراهم، هنگامی که سفره غذا پهن می‌شد تا زمانی که همه خدمتکاران بر سر سفره نمی‌نشستند، دست به سوی غذا دراز نمی‌کرد.(۴)

نتیجه این که، باید تواضع را تمرین و ممارست کرد، تا کم کم به آن آراسته گردید.

۱- ملحقات الاحقاق، جلد ۸، صفحه ۵۸۰.

۲- منتهی‌الآمال، جلد دوم، صفحه ۵.

۳- منتهی‌الآمال، جلد دوم، صفحه ۸۵.

۴- منتهی الآمال، جلد دوم، صفحه ۱۷۶.

ص: ۸۱

تکبّر و تواضع فردی و اجتماعی

در پایان این بحث اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که تکبّر و تواضع همانگونه که می‌توانـد فردی باشـد، امکان دارد در یک اجتماع نیز وجود داشته باشد. و اگر اقوام و ملّتها و کشورها مبتلا به تکبّر گردند، مضرّات آن بسیار زیانبار خواهد بود.

و این خوی و خصـلت زشت در اقوام پیشین دیده می‌شود. از جمله، قوم حضرت نوح علیه السلام به صورت گسترده و فراگیر، مبتلا به این بیماری خطرناک بودند، و شاید به همین جهت افراد اندکی از آنها به حضـرت نوح ایمان آوردند، و بقیّه به وسیله آن طوفان سهمناک عذاب شده، و در مدّتی کوتاه نابود گشتند.

در عصـر و زمـان مـا نیز این بیمـاری، دامنگیر برخی از کشورها شـده است؛ مثلًا هنگامی که عوامل بروز جنگ جهانی اوّل و دوم را مطـالعه می‌کنیم، یکی از علـل آن، حسّ برتری‌جویی و تکبّر آلمانیها بوده است. به آنها تلقین شـده بود که شـما نژاد برتر هستیـد، و باید بر کلِّ جهان حکومت کنید. و این تلقین سوء و حسّ تکبّر، آتش جنگ جهانی را شعله ور نمود.

اکنـون همین بیمـاری گریبـانگیر آمریکـای جنایتکـار شـده، و آنهـا بـا سوار شـدن بر این مرکب، در سراسـر جهـان به تـاخت و تـاز مشغولند. و اخیراً هیچ اعتنایی به مصوّبات و قطعنامه‌های شورای امنیّت و سازمان ملل هم نمی‌کنند، و صریحاً می‌گویند:

«هر کاری که منافع ما را تضمین کند انجام می‌دهیم؛ هر چند سازمان ملل مخالفت کند! منافع ما مشخّص می‌کند که چه گروههایی در جهان تروریسم محسوب می‌شوند، و چه گروههایی از لیست تروریسم خارج هستند! منافع ما مشخّص می‌کند که چه کشورهایی محور شرارت هستند، و چه کشورهایی نیستند!»

زبانِ حال آمریکایی‌ها، همان زبانِ قال آلمانیها است. تکبّر و برتری‌جویی، آنها را وادار به اتّخاذ چنین مواضع رسوایی می‌کند!

خداوندا! از شر تکبّر و آثار زیانبار آن، فقط و فقط به تو پناه می‌آوریم.

ص: ۸۲

ص: ۸۳

۲ مدارا کردن با مردم

اشاره

دومین صفتی که به عنوان ویژگی عبادالرّحمن و اولیاء اللّه مطرح شده، مدارا نمودن با مردم است. خداوند متعال در آیه محلّ بحث می‌فرماید:

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً(۱)

و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

مردم از یک نظر به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- عدّه‌ای «طالب حق» هستند. هر کجا که حق را بیابند، از آن پیروی و تبعیّت می‌کنند، و هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌آورند. اینها هم طالب حقّند، و هم واصل به حق شده‌اند.

۲- گروه دیگر، «جاهلان قاصِر» هستند؛ یعنی افراد نادانی که به علماء و دانشمندان دسترسی ندارند. همانند ساکنین منطقه‌ای که پای عالمی به آنجا نرسیده، یا کسی که در مرکز علم و دانش و در کنار دانشمندان زندگی می‌کند، امّا تاکنون به ذهنش خطورنکرده که فلان عملش اشتباه می‌باشد، تا آن را اصلاح کند، و طرز صحیح آن را از

۱- سوره فرقان، آیه ۶۳.

ص: ۸۴

آگاهان بپرسد؛ و به عبارتی کوتاه، چون غافل بوده، جاهل قاصر شمرده می‌شود.

خلاصه این که جاهل قاصر کسی است که دسترسی به عالم ندارد؛ چه بر اثر عدم حضور عالم، و یا به سبب غفلت جاهل.

۳- سومین دسته «جاهلان مقصّر» هستند. آنها کسانی هستند که توانایی تحقیق و جستجو و پرسش دارند، و امکان دسترسی به عالم و دانشمند نیز برایشان فراهم است، ولی انسانهایی تنبل، بی تفاوت، بی اعتنا به مسائل دینی، دنیاپرست و بی قید و بند هستند. و به دنبال فراگیری مسائل خود نمی‌باشند.

۴- گروه چهارم کسانی هستند که آگاهانه با حق مخالفت می‌کنند و با توجّه و علم و آگاهی با حقیقت سر ستیز دارند.

سؤال: آیا برخورد ما با چهار گروه فوق باید یکسان باشد، و به اصطلاح همه را به یک چوب برانیم؟

پاسخ: بر خورد انبیا و اولیا، به شهادت تاریخ و قرآن و روایات، با گروههای فوق یکسان نبوده است.

گروه اوّل که زیر سایه تعالیم انبیا و اولیا و پیامبران و امامان، و پس از آنها علما و دانشمندن بوده و هستند، نحوه برخورد با آنها روشن و خارج از محلّ بحث ماست. و در مورد گروه دوم، باید آنها را با یک برنامه ریزی صحیح و مدوّن و دراز مدّت تحت تعلیم و تربیت قرار داد، و با فراهم آوردن امکانات، آنها را از بیابان جهل و نادانی به سوی نور و روشنایی هدایت کرد. همانگونه که لازم است برای گروه سوم انگیزه حرکت و تلاش و تحقیق و بررسی ایجاد کرد. و با این کار آنها را به فراگیری مسائل دینی وادار نمود. یعنی مدارا با گروه دوم و سوم باید در سر لوحه کارهای ما باشد.

و اگر تعجّب نکنید لازم است با گروه چهارم نیز تا سر حدّ امکان به نرمی و ملاطفت برخورد نمود، تا شاید هدایت شوند و به سوی حق باز گردند.

بله، اگر امیدی به هدایت و اصلاح آنها نبود، و تمام تلاشها برای نجات و رهایی

ص: ۸۵

آنها از ظلمت و تاریکی جهالت و نادانی ناکام ماند، آنگاه نوبت برخورد تند و مجازات و تقاضای عذاب الهی می‌رسد.

بنابراین، اصل اوّلی در برخوردها، محبّت و مدارا و تحمّل است، و نباید در اوّلین برخورد با انسان جاهل و نادان، خشمگین شد، و از کوره در رفت، و با شدّت و تندی و همانند آن جاهل- یا شدیدتر از او- جوابش را داد. چرا که روش انبیا این نبوده، بلکه در مقابل رفتار بی ادبانه آنها، اظهار محبّت می کردند.

مدارا در سایر آیات قرآن

علاوه برآیه فوق، در دو آیه دیگر از قرآن مجید، موضوع مورد بحث مطرح شده است.

۱- در آیه شریفه ۱۹۹ سوره اعراف می‌خوانیم:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

(به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)!

چند مطلب در این آیه شریفه قابل توجّه است:

الف- مخاطب این آیه شریفه، شخص پیامبر اسلام است. یعنی مدارا و گذشت و پذیرش خطاهای دیگران، مسأله‌ای است که در درجه اوّل پیشوایان جامعه باید به آن عمل کنند، و بر آن مداومت داشته باشند، تا مردم به تبعیّت از آنها عامل به این آیات باشند.

ب- در تفسیر کلمه «عفو» چهار معنی ذکر شده است:

اوّل- عرب به «چیز اضافی» عفو می گوید. کلمه عفو در آیه ۲۱۹ سوره بقره به همین معنی است؛ هنگامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: چه چیز انفاق کنیم؟

خداوند به پیامبر فرمودند:

ص: ۸۶

«قُلِ الْعَفْوَ؛ بگو: از مازاد نیازمندی خود (انفاق کنید).»

معمولًا خانواده‌ها چیزهای اضافی غیر مورد نیاز دارنـد. حال که اینها مورد نیاز تو نیست، از آنها دل بکن و در راه خـدا انفاق کن، تا نیازمندان از آن بهره گیرند.

بدا به حال کسانی که نه خود از این اموال استفاده می‌کنند، و نه آن را انفاق می‌نمایند!

دوم- معنی دیگر عفو «حدّ وسط» است. «خُذِ الْعَفْوَ» یعنی در هر کاری حـدّ وسط آن را بگیر، و از افراط و تفریط اجتناب کن. که جاهل یا دچار افراط می‌شود، و یا سر از تفریط در می‌آورد.(۱)

سوم- معنی دیگر عفو «پذیرش عذر» دیگران است. اگر کسـی کار خطا و اشـتباهی کرد، و از شما پوزش طلبید، عذرش را بپذیرید، و او را مورد عفو و بخشش قرار دهید؛ مخصوصاً اگر همسر یا یکی از فرزندان شما باشد.

چهارم- «سخت‌گیری نکردن» چهارمین تفسیری است که برای عفو گفته‌اند.

بعیـد نیست هر چهار معنی مورد نظر خداونـد در آیه شـریفه فوق باشـد. یعنی ای پیامبر ما! اموال اضافه بر نیازت را در راه خدا انفاق کن، و از افراط و تفریط خودداری ورز، و عذر خطاکاران را بپذیر، و نسبت به دیگران سخت گیر نباش!

ج- در بر خورد با جاهلان، و به هنگامی که با سخنان زشت و ناپسند به استقبالت آمدند، و به تو اهانت کردند، با آنها گلاویز نشو، بلکه چنان از کنار این برخورد ناپسند بگذر که گویا سخنی با تو نگفته‌اند. با آنها مانند آن شاعر عرب برخورد کن که گفت:

وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى اللَّئِيمِ يَسُبُّنِيفَمَضَيْتُ ثَمَّةَ قُلْتُ لَايَعْنِيْنِي

به انسان پستی بر خورد کردم که به من ناسزا می‌گفت. کریمانه گذر کردم و با خود گفتم:

منظورش من نیستم!

۱- همانگونه که حضرت علی علیه السلام در شماره ۷۰ از کلمات قصار نهج البلاغه فرمودند:

« لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطاً؛ نادان یا افراط می‌کند، یا به تفریط روی می‌آورد.»

ص: ۸۷

د- از امام صادق علیه السلام پرسیدند: جامع‌ترین آیات اخلاقی قرآن‌مجید کدام آیه است؟

حضرت فرمودند: آیه ۱۹۹ سوره اعراف.(۱) چرا که مشتمل بر عفّت و حکمت و شجاعت است و این امور، اصول سه گانه اخلاق محسوب می‌شود.

۲- دومین آیه‌ای که پیرامون مدارا، سخن می‌گوید، آیه ۷۲ همین سوره فرقان است. در این آیه شریفه می‌خوانیم: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً»

عبادالرّحمن هنگامی که با سخنان لغو، انسانهای لغو، مجالس لغو، فیلمهای لغو، نشریات لغو، و خلاصه هر آنچه لغو است، مواجه می‌شوند، بزرگوارانه ازکنار آن عبور می‌کنند، و درگیر آن نمی‌شوند. البتّه آیه فوق علاوه بر مساله «مدارا» صفت دیگری از صفات عبادالرّحمن را نیز بیان می‌کند، که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

خلاصه این که، یکی از صفات و ویژگی‌های عبادالرّحمن تحمّل و حوصله و صبر، در برابر انسانهای جاهل و نادان است؛ یعنی عصبانی نمی‌شوند، و با آنها گلاویز و درگیر نمی‌گردند؛ بلکه تا حدّ امکان با مدارا و نرمی با آنها رفتار می‌کنند.

مُدارا در کلام معصومین

۱- در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ (۲)

عاقلترین مردم کسی است که بیش از همه با مردم مدارا کند.

بر خلاف آنچه امروزه مرسوم شده، که مردم با کمترین برخوردی عصبانی می‌شوند، و در مواجهه با دیگران تحمّل و سعه صدر ندارند، اسلام تأکید می‌کند که مسلمان عاقل باید اهل مدارای با مردم باشد، و هر چه قدرت مدارایش بیشتر باشد، عقل او بیشتر خواهد بود.

۱- تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۶۴.

۲- سفینهٔ البحار، جلد ۳، صفحه ۳۰.

ص: ۸۸

۲- در روایت دیگری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم:

إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ کَمَا أُمِرْنَا بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ (۱)

ما پیامبران الهی همانگونه که مأمور انجام واجبات هستیم، موظّف به مدارای با عموم مردم نیز می‌باشیم.

همردیف قرار دادن «مدارات» با «واجبات» نشانگر اهمّیّت مساله مدارات است؛ زیرا کار پیامبران، امامان، علما، مربّیان، معلّمان و تمام کسانی که در حوزه تعلیم و تربیت فعّالیّت می کنند، بدون مدارای با مخاطبانشان پیشرفتی نخواهد داشت.

۳- آن حضرت در روایت سوم می‌فرماید:

مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْایمَانِ (۲)

نیمی از ایمان را مدارای با مردم تشکیل می‌دهد.

ایمان فقط به انجام نماز و روزه و حجّ و زکات و مانند آن نیست؛ بلکه این امور تنها بخشی از ایمان را تشکیل می‌دهد، و مدارات با مردم بخش دیگری از آن است.

متأسّفانه برخی از مؤمنین نماز شب خوان، بسیار کم حوصله هستند؛ و اصلًا با مردم راه نمی‌آیند؛ و با کوچکترین مسأله‌ای از کوره در رفته و عصبانی می‌شوند!

در اهمّیّت مدارا همین بس که بسیاری از جنگ و جدالها بر اثر ترک آن آغاز شده، همانگونه که روایت ذیل به این مطلب اشاره می کند:

«إِنَّ بُدُوَّ الْقِتَالِ اللِّطَام (۳)؛ سرچشمه جنگها (گاهی) یک سیلی است.»

بدین معنی که گاه با شخصی مدارا نمی‌شود، او عصبانی می گردد و سیلی محکمی به گوش طرف مقابل می‌نوازد؛ او هم خود را کنترل نمی کند، و خشم خود را فرونمی‌نشاند، و در مقابلِ یک سیلی، دو سیلی به او می‌زند! و به همین شکل آتش

۱- سفینهٔ البحار، جلد ۳، صفحه ۳۰.

۲- سفینهٔ البحار، جلد ۳، صفحه ۳۱.

۳- بحارالانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۱.

ص: ۸۹

اختلاف و نزاع شعله‌ورتر می‌گردد، و در مدّت زمان کوتاهی به یک جنگ کامل بین اقوام دو طرف تبدیل می‌شود! در حالی که اگر در همان ابتدا قدری مدارا می‌شد، و سیلی اوّل نواخته نمی‌شد، و یا نفر دوم خشم خود را فرو می‌نشاند، و از کنار این مسأله با بزرگواری می‌گذشت، هرگز منتهی به جنگ و خونریزی نمی‌شد.

مُدارات حضرت نوح و حضرت یونس!

حضرت نوح و حضرت یونس علیهما السلام از جمله پیامبران بزرگی هستند که داستان زندگی و تبلیغ آنها شاهد خوبی بر اثرات مثبت مدارا، و عوارض منفی ترک مدارای با مردم است.

حضرت یونس علیه السلام (۱) چهل سال در میان قومش به تبلیغ آئین خدا پرستی پرداخت، و متحمّل زحمات فراوانی شد، و بر اثر تلاشهای وی در این سالیان دراز، تنها دو نفر به او ایمان آوردند.(۲) یعنی حضرت یونس موفّق شد در هر بیست سال یک نفر را خداپرست کند!

حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال (۳) به تبلیغ توحید و یکتاپرستی پرداخت، و تمام زحمات و مشکلات و مشقّات آن را به جان خرید، امّا کمتر از صد نفر به آئین او پیوستند و طبق برخی از روایات هشتاد و چند نفر(۴) به او ایمان آوردند! یعنی آن حضرت موفّق شد در هر دوازده سال یک نفر را هدایت کند.

۱- حالات حضرت یونس در آیات مختلف قرآن از جمله در سوره‌های یونس و صافّات آمده است؛ درسوره صافّات به صورت گسترده‌تر و در سوره یونس به شکل خلاصه‌تر به شرح زندگانی این پیامبر عالیقدر پرداخته شده است.

۲- تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۱۵۳.

۳- خداوند متعال در آیه ۱۴ سوره عنکبوت به این مطلب اشاره کرده است. در قسمتی از آیه مذکورمی‌خوانیم:« فَلَبِثَ فِیهِمْ الْفَ سَنَةٍ الّا خَمْسِینَ عَاماً؛ حضرت نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.»

۴- تفسیر نمونه، جلد ۹، صفحه ۹۹- در برخی از روایات تعداد مؤمنان به شیخ الانبیاء، حضرت نوح علیه السلام فقط هشتاد نفر ذکر شده است! به کتاب نور الثّقلین، جلد ۲، صفحه ۳۵۷ مراجعه فرمایید.

ص: ۹۰

سرانجام این دو پیامبر چه شد؟

حضرت نوح انسان پر حوصله‌ای بود، و با مردم و قومش بسیار مدارا می‌کرد، به گونه‌ای که خطاب به پروردگارش عرض کرد:

رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهَاراً ... ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً(۱)

پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعودت کردم (که ایمان بیاورند) ...

سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و پنهان حقیقت توحید و ایمان را برای آنها بیان داشتم.

حقیقتاً تحمّل و مدارای حضرت نوح علیه السلام فوق‌العاده زیاد بود، که توانست این گونه با قوم خود عمل کند، و آنها را تحمّل نماید؛ کاری که دیگران حتّی با همسر و فرزندان خویش انجام نمی‌دهند، تا چه رسد با دشمنانشان!

پس از نهصد و پنجاه سال تبلیغ و زحمت، خداوند متعال خطاب به نوح فرمود:

لَنْ یُؤمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُوا یَفْعَلُونَ (۲)

جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می‌کردند، غمگین مباش.

هنگامی که آن حضرت از هدایت بقیّه قومش ناامید شد، آنهارا نفرین کرد؛ امّا نه نفرینی از سر انتقام، بلکه نفرین مستدلّ و دلسوزانه! وی خطاب به خدای خویش عرض کرد:

رَبِّ لَاتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّاراً إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبَادَکَ وَ لَایَلِدوُا إِلَّا فَاجِراً کَفَّاراً(۳)

۱- سوره نوح، آیات ۵ تا ۸.

۲- سوره هود، آیه ۳۶.

۳- سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.

ص: ۹۱

پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آید.

پروردگارا! اینها دو ضرر دارند: نخست این که امکان دارد مؤمنین را هم گمراه نمایند. دیگر این که نسل آنها هم نسل کافر و بی ایمانی خواهد بود. بدین جهت همه آنها را نابود کن.

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارممتحیّرم که دهقان به چه کار هِشت ما را

چنان انسانهایی و چنین درختانی جز نابودی، شایستگی دیگری نخواهند داشت.

دعای حضرت نوح علیه السلام مستجاب، و فرمان عذاب صادر گشت؛ از یک سو طوفان از زمین و آسمان شروع به وزیدن کرد، و از سوی دیگر همه جا را آب فرا گرفت. آری همان آب که مایه حیات است و بدون آن هیچ موجودی قادر به ادامه حیات نیست، مأمور عذاب قوم نوح شد! تنها پناهگاه، کشتی نوح بود که آن حضرت و انسانهای با ایمان در آن سکنی گزیده بودند.

حضرت نوح علیه السلام با صبر و حوصله و مدارا مأموریّت را تا آخرین مرحله طبق خواست خداوند انجام داد.

امّا حضرت یونس پس از چهل سال دعوت، و پیوستن دو نفر از قومش به آئین یکتاپرستی، نزول عذاب خداوند بر آنها نیز قطعی شد، و زمان آن نیز مشخّص گشت.

حضرت یونس علیه السلام که می‌بایست تا آخرین لحظات در میان قومش باشد، و آخرین تلاشها را برای نجات آنها انجام دهد. اندکی شتاب کرد، قومش را ترک، و به سوی دریا حرکت کرد، و سوار بر کشتی شد تا از محلّ وقوع عذاب الهی دور شود. همین تعجیل باعث شد که خداوند کیفری سخت برای او در نظر بگیرد. هر چند کار او جرم و گناه محسوب نمی‌شد؛ بلکه ترک اولی به حساب می‌آمد.(۱) خداوند متعال داستان کیفر و گرفتاری حضرت یونس را در آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴ سوره صافّات آورده است که به شرح آن به صورت گذرا می‌پردازیم:

۱- ترک اولی یعنی ترک برتر، و انجام فعل خوب؛ مانند این که انسان مشغول نماز مستحب شود و به دنبال برآوردن حاجت برادر مسلمانش نباشد.

ص: ۹۲

وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

یونس از رسولان (ما) است.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

بخاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی پر (از جمعیّت و بار) فرار کرد.

تعبیر به «أبق» تعبیر ظریفی است، زیرا «آبق» به برده‌ای گفته می‌شود که از دست مولا ـ و مالک خود فرار کرده باشد. و از آنجا که حضرت یونس کمی عجله کرد، و (مثلًا) یکی دو ساعت زودتر از موعد، محلّ مأموریّت را ترک گفت، خداوند او را بنده فراری (از مولا ـیش) معرّفی کرده، و با این تعبیر، به این کار حضرت یونس اعتراض فرموده، و نارضایتی خویش را از آن اعلام می‌دارد. زیرا اگر حضرت یونس عجله نمی‌کرد، و تا آخرین لحظات در آنجا درنگ می‌کرد، قومش به دست او هدایت می‌شدند. همانگونه که وقتی نشانه‌های عذاب را دیدند، عالِمی که در بین آنها بود از آنها خواست که دستجمعی به درگاه خداوند توبه کنند، تا عذاب الهی بر طرف گردد.

آنها به پیشنهاد آن عالِم عمل کردند و شروع به توبه و انابه و ابراز پشیمانی نمودند؛ و خداوند هم توبه آنها را پذیرفت و عذاب را مرتفع ساخت. بدین وسیله هدایت و نجات قوم یونس به نام آن عالم ثبت شد، در حالی که اگر حضرت یونس عجله نمی‌کرد به نام او نوشته می‌شد.

به هر حال، یونسِ پیامبر سوار بر آن کشتی پر از مسافر و بار شد، تا از محلّ نزول عذاب دور شود.

هم حضرت یونس سوار بر کشتی شد و هم حضرت نوح، امّا این کجا و آن کجا! آن کشتی نجات و رحمت، و این کشتی مجازات و کیفر!

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

و با آنها قرعه افکند، و (قرعه به نام او افتاد و) مغلوب شد.

ص: ۹۳

یونس پیامبر علیه السلام سوار برکشتی شد و کشتی حرکت خود را آغاز کرد. طبق برخی از روایات ناگهان ماهی عظیمی، که دهان باز کرده بود، راه را بر کشتی گرفت. گویی غـذایی می‌طلبید. سرنشـینان کشتی گفتند: «به نظر می‌رسد گناهکاری در میان ما است! (که باید طعمه این ماهی شود، و چاره‌ای جز استفاده از قرعه نیست.)»

آنها قرعه زدند، قرعه به نام یونس پیامبر در آمد! طبق روایتی (۱) قرعه را سه بار تکرار کردند، ولی هر سه بار به نام آن حضرت در آمد.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ

(او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحقّ سرزنش بود.

اهل کشتی به ناچار یونس را گرفتند و به سمت آن ماهی بزرگ پرتاب کردند. ماهی او را بلعید، در حالی که مستحقّ سرزنش بود! زیرا لحظاتی زودتر از زمان مقرّر، محلّ مأموریّت را ترک کرد.

یونس طعمه ماهی شد، و ماهی با گرفتن این طعمه راه کشتی را باز کرد، و آنها به راه خود ادامه دادند.

فَلَوْ لَآ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

و اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند!

حضـرت یونس هر چند به کیفر الهی گرفتار شد، ولی در همان حال هم از ذکر نام خدا و یاد او غافل نشد. در دل ماهی به تسبیح و تقـدیس خداوند مشـغول شد. تسبیح او طبق برخی از روایات (۲)، آیه ۸۷ سوره انبیـاء است، که در میان اهل عرفان به ذکر یونسـیّه معروف شـده، و مؤمنین در رکعت اوّل نماز غفیله، پس از قرائت سوره حمـد، آن را تلاوت می‌کنند. تسبیح و یاد خدا باعث شد که در مدّت کیفر او تخفیف داده

۱- نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه ۴۳۵، حدیث ۱۱۳.

۲- نورالثّقلین، جلد سوم، صفحه ۴۵۰.

ص: ۹۴

شود؛ چرا که اگر جزء تسبیح کنندگان نبود، باید تا روز قیامت در دل آن ماهی- همچون یک زندانی- باقی می‌ماند!

آری، حضرت یونس علیه السلام با یاد خداوند، زندان دائم را تبدیل به زندان موقّت کرد، و خداوند متعال پس از چندی او را از آن زندان موقّت رهایی بخشید، و مأموریّت جدیدی به وی عطا فرمود.

ملاحظه می‌کنید که پیامبری از پیامبران الهی به خاطر این که مقداری با مردم مدارا نکرد، و اندکی زودتر از موعد، محلّ مأموریّت را ترک نمود، این گونه گرفتار کیفر الهی شد.(۱) امید است که این داستان درس عبرتی باشد برای رهبرانی که با مردم خود مدارا نمی‌کنند، و وظیفه خویش را در برابر آنها بطور کامل انجام نمی‌دهند.

۱- شرح این مطلب را در پیام قرآن، جلد ۷، صفحه ۱۴۳ به بعد مطالعه فرمایید.

ص: ۹۵

۳ شب زنده داری!

اشاره

سومین ویژگی عبادالرّحمن و بندگان خاصّ خداوند- که باید سعی کنیم جزء آنها باشیم- راز و نیاز شبانه و شب زنده‌داری و نماز شب است.

نماز شب در فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه، و ارزشی فوق‌العاده دارد. و در برخی از آیات قرآن مجید و بسیاری از روایات مورد تأکید قرار گرفته است:

خداوند متعال در سه آیه از کتاب آسمانی‌اش به نماز شب اشاره کرده، که به شرح و تفسیر این آیات می‌پردازیم، به امید آن که در صف شب زنده داران در آییم.

۱- اوّلین آیه، آیه محلّ بحث، یعنی آیه شریفه ۶۴ سوره فرقان است. در این آیه می‌خوانیم:

وَ ا لَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِيَاماً

و کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند.

«بیتوته» به معنای شب را در جایی ماندن است؛ خواه آن شب را بیدار باشد، یا در خواب؛ ولی از کلمات بعدی آیه شریفه، معلوم می‌شود که منظور تنها نخوابیدن نیست، بلکه منظور شب زنده‌داری است. «سُجَّدْ» جمع ساجد است،

ص: ۹۶

و «قیام»(۱) نیز جمع قائم.

بنابراین، عبادالرحمن کسانی هستند که به خاطر رضای خداوند، لااقل بخشی از شب را، از رختخوابهای خویش جدا شده، و به راز و نیاز با خدای خویش می‌پردازند، و نماز شب را، که شامل سجده و قیام و دیگر افعال است، به جا می‌آورند. این که نماز شب جزء صفات عبادالرّحمن شمرده شده، جایگاه خاصّ آن را در مسأله تربیت و سیر و سلوک الی اللّه می‌رساند.

۲- دومین آیه‌ای که پیرامون نماز شب سخن می‌گوید، آیه شریفه ۷۹ سوره إسراء است. در این آیه می‌خوانیم:

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسَی أنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَحْمُوداً

(ای پیامبر ما!) پاسی از شب را (از خواب بر خیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی (و فوق‌العاده) برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش بر انگیزد.

«تهجّد» از مادّه «هجود» است. هجود به معنی خواب است، ولی تهجّد به معنای ضدّ آن (۲) یعنی بیداری است!

«نافله» به چیزی اضافی گفته می‌شود. عرب به هر چیز اضافه و فوق برنامه نافله می‌گوید؛ چه اضافه بر نمازهای واجب باشد، یا اضافه بر روزه‌های واجب، یا چیزهای دیگر. ولی این کلمه در بین ما فقط در نمازهای مستحبّی به کار گرفته می‌شود.

با توجّه به آنچه که گذشت، معنی آیه شریفه چنین می‌شود: «ای پیامبر! بخشی از شب را بیدار باش و علاوه بر نمازهای واجب روزانه، نمازهای اضافی و فوق برنامه به جا آور.»

۱- قیام هم معنای مصدری دارد(به معنای« ایستادن») و هم معنای وصفی؛ که در آیه شریفه معنی دوم منظور است.

۲- زیرا برخی از افعال ثلاثی مجرّد، هنگامی که تبدیل به ثلاثی مزید می‌شوند، معنای آن متفاوت می‌شود، که کلمه مذکور یک نمونه آن است.

ص: ۹۷

از ظاهر آیه شریفه استفاده می‌شود که علاوه بر نمازهای واجب، که بر همه مسلمانان واجب است، نماز شب نیز بر شخص پیامبر واجب بوده است. و با توضیحی که گذشت، واجب بودن آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله منافاتی با واژه «نافله» ندارد. (دقّت کنید)

خداوند در بخش دوم این آیه شریفه، به تبیین آثار نماز شب پرداخته و می‌فرماید:

«شاید خداوند در سایه عبادت شبانه و شب زنده‌داری، شما را به مقام محمود برساند.»

مقامی که تمام مردم جهان آن را ستایش می کنند.

مفسّران قرآن کریم در تفسیر «مقام محمود» اختلاف نظر دارند:

برخی معتقدند منظور از این مقام، مقام شفاعت کبرای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جهان آخرت است؛ هر چند تمام انبیاء و مرسلین، بلکه برخی از مؤمنان صالح العمل نیز، دارای مقام شفاعت هستند؛ ولی شفاعت کبری از آنِ پیامبر اسلام است، که آن را با عبادتهای شبانه به دست آورده است. آری، نماز شب آن قدر اهمّیّت دارد که طبق این تفسیر، پیامبر اسلام به وسیله آن، به این مقام بزرگ نائل شده است.

سؤال: آیا مقام محمود و نیل به مقام شفاعت، اختصاص به پیامبر دارد، یا هر کس می‌تواند در سایه عبادت شبانه آن را به دست آورد؟

پاسخ: این مقام ثمره و میوه عبادت شبانه است. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه عمل به آن به مقام شفاعت کبری رسید، ما هم می‌توانیم با احیاء این عبادت ارزشمند و پُرفایده، به مقام شفاعت صغری نائل شویم.

خوشا به حال کسانی که خود اهل نجاتند، و در فکر نجات دیگران بوده، و شفیع آنان نیز می‌شوند.

عدّه‌ای دیگر از مفسّرین معتقدند منظور از مقام محمود «قرب الی اللّه» است.

خداوند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به نماز شب ترغیب می کند، تا در سایه راز و نیازهای شبانه قرب الی‌اللّه پیدا کند. دیگران هم اگر می‌خواهند فاصله خود را با خداوند کم کنند، و به آن منبع نور و هدایت نزدیکتر شوند، قسمتی از شب را به شب‌زنده‌داری و

ص: ۹۸

تهجّد و عبادت بپردازند.

۳- سومین آیه‌ای که پیرامون نماز شب سخن می گوید، آیه شانزدهم سوره سجده است. توجّه کنید:

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

(مؤمنین به آیات ما کسانی هستند که) پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود (و بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند، واز آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می کنند!

در این آیه شریفه سخنی از نماز شب نیست، ولی بی شک مصداق روشن راز و نیاز شبانه، نماز شب است؛ علاوه بر این که در روایات متعدّدی (۱) آیه شریفه فوق به نماز شب تفسیر شده است.

خداوند متعال در آیه بعد، پاداش عجیب و بی سابقه‌ای برای نمازگزاران در شب بیان می کند؛ پاداشی که در عبادتهای دیگر دیده نمی‌شود. در آیه مذکور می‌خوانیم:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَآ أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هیچ کس نمی داند چه پاداشهای مهمّی، که مایه روشنی چشمهاست، برای آنها نهفته (در نظر گرفته) شده این، پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند!

در بعضی از روایات چنین توصیفی در مورد نعمتهای بهشت دیده می‌شود:

«مَا لَاعَيْنٌ رَأَتْ وَ لَااذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَاخَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ (۲)؛ (در آن جا نعمت‌هایی است) که چشمی ندیده و هیچ گوشی (وصفش) نشنیده و بر فکر هیچ انسانی خطور نکرده است.»

جالب این که در روایتی از امام صادق علیه السلام- که در ذیل آیه مذکور وارد شده- می‌خوانیم:

۱- روایات مذکور در تفسیر نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه ۲۲۶ به بعد ذکر شده است.

۲- نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه ۲۳۰، حدیث ۳۸.

ص: ۹۹

خداونـد در قرآن مجیـد پـاداش همـه چیز رامشـخصّ و معیّـن نمـوده، ولی پـاداش نمـاز شـب را معیّن نکرده است (۱) (بلکـه آن را بصورت کلّی بیان نموده است).

خلاصه این که، آیات سه گانه فوق بیانگر اهمّیّت ویژه نماز شب، و برجستگی خاصّ آن در بین سایر عبادتهاست.

نماز شب در روایات

روایات بی‌شـماری از پیامبر بزرگوار اسـلام صلی الله علیه و آله و ائمّه معصومین علیهم السلام پیرامون نماز شب وجود دارد؛ به چند نمونه آن توجّه کنید:

الف- معاذ بن جبل، صحابی خاص و با شخصیّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید:

«هنگامی که برای جنگ تبوک حرکت کردیم هوا بسـیار گرم بود، قبل از شروع جنگ هر کس به گوشه‌ای خزیده بود و خود را به شکلی از اشـعه سوزان خورشید حفظ می کرد؛ بناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را درکنار خود تنها یافتم. از فرصت استفاده کرده، و خطاب به آن حضرت عرض کردم:

أَنْبِأْنِی بِعَمَلٍ یُدْخِلُنِی الْجَنَّهَْ وَ یُبَاعِدُنِی مِنَ النَّارِ

ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که با انجام آن از آتش جهنّم فاصله گیرم، و داخل بهشت شوم.

پیامبر صلی الله علیه و آله علیرغم خستگی راه، و گرمای فوق‌العاده هوا، از پرسش من استقبال کرد و فرمود:

لَقَدْ سَئَلْتَ عَنْ عَظِیمٍ وَ إِنَّهُ لَیَسِیرٌ عَلَی مَنْ یَسَّرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ

سؤال مهمّی کردی ولی انجام آن برای کسی که خداوند به او توفیق دهد کار مشکلی نیست!

۱- بحارالانوار، جلد ۸۷، صفحه ۱۴۰.

ص: ۱۰۰

اگر به دستورات زیر عمل کنی جهنّم بر تو حرام، و بهشت جایگاهت خواهد بود:

۱. «تَعَبّدِ اللّهَ وَ لَاتُشْرِکَ بِهِ شِیئاً؛ فقط خداوند را پرستش کن و هیچ چیز را شریکش مگردان!»

هوای نفس، مال، شهوت، مقام، زن، فرزند و مانند آن را شریک خدا قرار مده، و کعبه دلت را از این بتها پاک کن، و فقط خدای را بندگی کن!

۲. «وَ تُقِیمُ الصَّلَاةَ الْمَکْتُوبَةَ؛ و نمازهای واجب را اقامه کن (و از آنها غافل مشو)!»

۳. «وُتُؤَدِّی الزَّکَاةَ الْمَفْرُوضَةَ؛ و (فقط به نماز قناعت نکن، بلکه) زکاتی که بر تو واجب شده بپرداز (و بدین وسیله قسمتی از نیازمندی نیازمندان را بر طرف کن!)»

۴. «وَ تَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانِ؛ و ماه رمضان را روزه‌دار باش!»

معاذ در ادامه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دستورات چهارگانه فوق- که اوّلی در مورد اصول دین، و سه مورد بعد، از فروع دین است- خطاب به من فرمود:

«وَ إِنْ شَئْتَ اُ نَبِّأُکَ بَابْوَابِ الْخَیْرِ؛ (ای معاذ!) آیا دوست داری، دروازه‌های سعادت را به تو نشان دهم؟»

عرض کردم: بله یا رسول‌اللّه. مایلم، لطفاً بفرمایید! حضرت فرمودند:

۱. «أَلصَّوْمُ جُنَّةٌ؛ روزه سپر (ابزار دفاعی در برابر آتش جهنّم) است!»

۲. «وَ الصَّدَقَةُ تُکَفِّرُ الْخَطِیئَةَ؛ صدقه گناهان را از بین می‌برد!»

۳. «وَ قِیَامُ الرَّجُلِ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ یَبْتَغِی وَجْهَ اللَّهِ (۱)؛ شب زنده داری در دل شب رضایت خداوند را جلب می‌نماید!»

همانگونه که ملاحظه می کنید سه چیز به عنوان ابواب خیر معرّفی شده، که یکی از آنها نماز شب و راز و نیاز شبانه است.

ب- راوی روایت دوم بلال حبشی مؤذّن پیامبر اسلام است. وی می گوید: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم، آن حضرت مشغول سخنرانی برای عموم مسلمانان

۱- مجمع البیان، مجلّد ۴، صفحه ۳۳۱.

ص: ۱۰۱

بود، در قسمتهایی از سخنانش فرمود:

عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَ إِنَّ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ مِنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ وَ تَكْفِيرٌ لِلسَّيِّئَاتِ، وَ مَطْرَدَةُ الدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ(۱)

ای مسلمانان! نماز شب و راز و نیاز شبانه را فراموش نکنید، که شب زنده داری روش و سیره صالحان قبل از شما بوده است. (یعنی نماز شب در امّت‌های گذشته نیز وجود داشته) و موجب نزدیکی به خداوند می گردد، و ابزار بازدارنده گناهان است، و کفّاره گناهان محسوب می‌شود و (علاوه بر تمام این آثار معنوی) باعث سلامت و طراوت جسم انسان می گردد!

رابطه نماز شب با سلامت جسم، در بحث‌های آینده خواهد آمد.

ج- امام صادق علیه السلام سه چیز را موجب افتخار انسان مؤمن می‌شمارد، و آن امور را باعث زینت وی در دنیا و آخرت می داند(۲):

۱- «أَلصَّلَوةُ فِی آخِرِ اللَّیْلِ؛ اقامه نماز شب در انتها و پایان شب.»

نماز شب را هر چند قبل از خواب نیز می‌توان اقامه نمود، ولی هر چه به اذان صبح نزدیکتر باشد بهتر است.

۲- «وَ یَأْسُهُ مِمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ؛ و قطع امید از غیر خدا (و امید بستن به خداوند قادر).»

اگر شخص تشنه‌ای برای تهیّه آب ظرف کوچکی بردارد و به جای رفتن به سرچشمه از این و آن تقاضای آب کند، آیا مورد مذمّت و تمسخر قرار نمی گیرد؟!

پس امید بستن به مردم، و چشم طمع دوختن به اموال دیگران، و امید بستن به غیر خدا چرا؟!

۳- «وَ وِلَایَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ و پذیرش ولایت امامی از آل محمد علیهم السلام.» طبق روایت فوق نماز شب فخر مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است. جالب

۱- مجمع البیان، مجلّد ۴، صفحه ۳۳۱.

۲- بحارالانوار، جلد ۸۴، صفحه ۱۴۰.

ص: ۱۰۲

این که نماز شب آنقدر اهمّیّت دارد که در ردیف ولایت امامان معصومین علیهم السلام شمرده شده است. با توجّه به اهمّیّت فراوان و فضیلت‌های بی شمار نماز شب باید به سراغ فلسفه آن برویم.

فلسفه نماز شب

سؤال: چرا در آیات قرآن و روایات، نسبت به اقامه نماز شب این قدر تأکید شده است؟

این جایگاه رفیع و بلند نماز شب و آن آثار و ثوابهای فوق‌العاده برای چیست؟

و در یک جمله کوتاه: «فلسفه نماز شب» چیست؟

پاسخ: توجّه به امور زیر فلسفه نماز شب را روشن می کند:

۱- اگر انسان در انتهای شب از خواب برخیزد و به راز و نیاز با خالق بی نیاز خویش بپردازد، نشاط خوب و حال خوشی برای عبادت خواهد داشت؛ زیرا با استراحتی که کرده خستگی کار روزانه از بدنش خارج شده و آماده راز و نیاز گشته است؛ مخصوصاً که نسیم سحری خود نشاط آور و فرح بخش است.

۲- در انتهای شب آدمی از مزاحمتهایی که معمولًا در طول روز برایش پیش می‌آید در امان است؛ نه تلفنی، نه مراجعه کننده‌ای، نه طلبکاری، نه بدهکاری، و خلاصه فراغت کامل دارد.

۳- بی شک به دنبال این شور و نشاط و حال عبادت و فراغت کامل و رفع خستگی، حضور قلب بهتری در نماز حاصل می‌شود. بدین جهت حضور قلبی که در نماز شب وجود دارد، در نمازهای روزانه نیست.

۴- از آنجا که این نماز در دل شب و در خلوت و تنهایی انجام می‌شود، از ریا به دور می‌ماند. ممکن است انسان در مسجد و در حضور مردم گرفتار ریا شود، هر چند نباید گرفتار وسواس شد و به این بهانه از حضور در مسجد و جماعت خودداری کرد، ولی‌به هر حال، زمینه ریا در چنان نمازهایی بیشتر است، امّا در دل شب، که نماز گزار تک

ص: ۱۰۳

و تنها و به دور از نگاههای دیگران، با خدای خویش راز و نیاز می‌کند، زمینه ریاکاری وجود ندارد و نمازش را در کمال خلوص نیّت بجا می‌آورد. و این ارزش نماز شب را بسیار زیاد می‌کند.

۵- نماز شب با آرامش خاطر انجام می‌شود و به انسان آرامش می‌بخشد. امروزه علم پزشکی ثابت کرده که عامل بسیاری از بیماریها، فشارهای روحی است. و عبادت شبانه این فشار را کاهش داده و به انسان آرامش می‌دهد. این که در برخی از روایات گذشته گفته شد که نماز شب ضامن سلامتی می‌باشد، سرّ آن همین مطلب است!

بنابراین باید نماز شب را احیاء کنیم. در ماه رمضان و ماههای دیگر آن را اقامه نماییم. اگر نمی‌توانیم آن را به طور کامل انجام دهیم، بدون مستحبّات به جا آوریم. در این صورت می‌توان یازده رکعت آن را در ظرف ربع ساعت انجام داد. حتّی کسانی که تازه شروع می‌کنند می‌توانند تمام یازده رکعت را هم نخوانند و به قسمتی از آن قناعت نمایند، تا در ابتدای کار سنگین نباشد. و اگر توفیق انجام این عبادت بزرگ را بصورت مستمر نداریم، لااقل هفته‌ای یک بار و در شبهای جمعه که روز بعد را استراحت بیشتری داریم، در دل شب برخیزیم و به درگاه پروردگار مهربان برویم و برای لحظاتی با خداوند درد دل کنیم.

از خداوند می‌طلبیم که با توفیق انجام این عبادت ارزشمند، ما را به مقام محمود واصل فرماید.

ص: ۱۰۴

ص: ۱۰۵

۴ ترس از عذاب جهنّم

اشاره

چهارمین ویژگی عبادالرّحمن و بندگان برجسته خداوند مهربان، ترس از عذاب دوزخ است. خداوند متعال در مورد این ویژگی در آیات ۶۵ و ۶۶ سوره فرقان چنین می‌فرماید:

وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا کَانَ غَرَاماً إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً

بندگان (خاصِّ) خداوند رحمان کسانی هستند که می‌گویند: پرودگارا! عذاب جهنّم را از ما برطرف کن، (چرا) که عذابش سخت و پر دوام است! مسلّماً آن (جهنّم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!

شرح و تفسیر

شرح چند نکته پیرامون دو آیه فوق لازم است:

۱- آیا «عبادالرّحمن» که جایگاهی بس مهم و ممتاز نزد پروردگار دارند و دارای صفات برجسته فراوانی هستند، فقط با گفتن این جملات به آن مقامات می‌رسند؟ یا می‌گویند و به دنبال آن عمل می‌کنند؟ دست به دعا بر می‌دارند و در تعقیب آن

ص: ۱۰۶

برنامه‌ریزی می‌کنند؟ تقاضا می‌نمایند و پس از آن، زمینه‌های تحقّق آن را فراهم می‌آورند؟

بی شک، تنها دعا کردن و سخن گفتن افتخار محسوب نمی‌شود و انسان را به درجات عالیه نمی‌رساند؛ بلکه سخنی که به دنبال آن عمل باشد و گفتاری که منشأ کردار نیک و پسندیده گردد ارزشمند است؛ این مطلب یک قانون کلّی است که در همه موارد جاری است؛ مثلًا، ادّعای شیعه بودن و دم از محبّت علی زدن و سخن از عشق سوزان به اهل بیت گفتن، در صورتی که منشأ ترک گناهان و انجام عبادت و اطاعت نشود بی شک ارزش ندارد و ما را در زمره شیعیان واقعی معصومین علیهم السلام قرار نمی‌دهد؛ بدین جهت، در روایات، انسانی که سخنی می‌گوید ولی برخلاف آن عمل می‌کند، تقبیح و سرزنش شده است؛ از جمله در روایتی از امام هشتم حضرت علیّ بن موسی‌الرّضا علیه السلام می‌خوانیم:

مَنْ تَعَوَّذَ مِنَ النَّارِ وَ لَمْ یَتْرُکْ شَهَوَاتِ الدُّنْیا فَقَدِ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِهِ (۱)

کسی که از آتش دوزخ به خداوند پناه ببرد ولی از هوی و هوس (که انسان را به سمت جهنّم سوق می‌دهد) پرهیز نکند، خویشتن را به سخریّه گرفته است.

بنابراین، به صِرف استغاذه از جهنّم، و دعا برای برخورداری از نعمتهای بهشتی، انسان در صف عبادالرّحمن قرار نمی‌گیرد، بلکه باید از انجام کارهایی که انسان را به سوی جهنّم می‌کشاند پرهیز کرد. تعبیری که در روایت فوق آمده، در روایت دیگری از همان حضرت در مورد استغفار نیز آمده است؛ در آن روایت می‌خوانیم:

مَنِ اسْتَغْفَرَ مِنْ ذَنْبٍ وَ هُوَ یَعْمَلُهُ فَکَا نَّمَا یَسْتَهْزِءُ بِرَبِّهِ (۲)

کسی که از گناهی استغفار می‌کند، ولی (از سوی دیگر) مرتکب آن گناه می‌شود، گویا خدای خویش را مسخره کرده است!

۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱.

۲- بحارالانوار، جلد ۹۰، صفحه ۲۸۲.

ص: ۱۰۷

اگر شما شخصی را مشاهده کنید که سخنرانی زیبایی در مورد حرمت شرب خمر و مضرّات و زیانهای آن می‌نماید ولی پس از سخنرانی جام شرابی را سر بکشد، آیا نمی‌گویید که این شخص خود را مسخره کرده است!؟

۲- معنی جمله «أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ» این است که عذاب جهنّم به سمت ما می‌آید و شعله‌های سوزان آن به سوی ما در حرکت است، آن را از ما بر طرف کن! آیا جهنّم به سوی ما می‌آید؟

بله، هیزمهای آتش جهنّم اطراف ما را فرا گرفته و با کمترین جرقه‌ای آتش خواهد گرفت. هوای نفس از یک سو، وسوسه‌های شیطان از سوی دیگر، عوامل تحریک کننده شهوت، که متأسّفانه در زمان ما از در و دیوار می‌بارد و تمام جامعه را فرا گرفته از سوی سوم، همه شعله‌های آتش جهنّم است که هر لحظه امکان دارد دامنگیر ما شود. باید با تضرّع و استغاثه و دعا و اجتناب از عوامل مذکور، از خدا بخواهیم این شعله‌های آتش را از ما دور نماید.

۳- کلمه «غراما» و «غریم» از یک ریشه گرفته شده‌اند. غریم به معنای طلبکار است و جمع آن «غرماء» می‌باشد، معنی ریشه اصلی «غرام» و «غریم» ماندگار بودن است؛ به چیزی که انسان را رها نمی‌کند «غریم» گفته می‌شود. و علّت این که به طلبکار غریم گفته شده این است که تا طلب خود را نگیرد بدهکار را رها نمی‌کند.

«غریم» به عشق سوزان نیز اطلاق شده است. در زبان عرب از کلمه عشق کم استفاده می‌شود و به جای آن «غریم» گفته می‌شود، و علّت این که به عشق آتشین و سوزان غریم گفته می‌شود این است که چنین عشقی ماندگار است و عاشق را رها نمی‌کند.

نتیجه این که، «غراما» به معنای ثابت و ماندگار و چیزی که همواره ملازم انسان است می‌باشد.

عبادالرّحمن می‌گویند: «پروردگارا! عذاب جهنّم را از ما برطرف کن و به ما توفیق ده که عوامل آن را از خود دور کنیم؛ چرا که عذاب جهنّم سخت و ماندگار است و

ص: ۱۰۸

انسان را رها نمی‌کند.»

۴- سؤال: آیا «مُستقّر» و «مُقام» به یک معنی، و به اصطلاح مترادف می‌باشند، یا دو معنی متفاوت دارند؟

پاسخ: برخی معتقدند این دو کلمه مترادف، و هر دو به معنی جایگاه و اقامتگاه ثابت و دائم هستند، ولی به اعتقاد ما، این دو، زمانی که در کنار هم ذکر شوند به یک معنی نیستند؛ بلکه هر کدام معنی خاصّ خود را می‌دهد. توضیح این که «مستقر» جایی است که انسان مدّتی در آن به سر می‌برد ولی بعداً از آنجا منتقل می‌شود؛ و به تعبیر دیگر، مستقر اقامتگاه موقت است. ولی «مُقام» اقامتگاه دائمی و همیشگی است.

می‌دانیم جهنّمیان دو دسته هستند: برخی از آنها مؤمنان آلوده‌ای هستند که برای مدّتی در جهنّم عذاب می‌شوند تا ناخالصی‌های آنها از بین برود، و پس از آن به بهشت منتقل می‌شوند. و دسته دوم مشرکان و کافران و کسانی که بی ایمان از دنیا رفته‌اند هستند، که برای همیشه در جهنّم خواهند ماند. بنابراین، جهنّم هم به عنوان اقامتگاه موقّت جایگاه بدی است، و هم به عنوان اقامتگاه دائم.

پروردگارا! ما ضعیفیم و طاقت تحمّل لحظه‌ای از آتش جهنّم تو را نداریم. و از سوی دیگر در برابر وسوسه‌های شیطان هم گاه لغزش داریم. تو خود به فضل و کرمت عذاب جهنّم را از ما بر طرف فرما!

فلسفه عذابها و مجازاتها

سؤال: چرا خداوند جهنّم را آفریده است؟ چرا برای گنهکاران مجازاتهای سنگین قرار داده است؟ اساساً خداوند بی نیاز، چه نیازی به عبادات ما دارد؟ گناهان ما چه ضرری به او می‌زند که جهنّم را برای گناهکاران خلق کرده است؟

پاسخ: همانگونه که حضرت علی علیه السلام در خطبه همّام فرموده، خداوند نه نیازی به عبادات ما دارد، و نه گناهان ما ضرری به او می‌زندو به قول شاعر:

گر جمله کائنات کافر گردندبر دامن کبریاش ننشیند گرد

ولی بدون شک برای تعلیم و تربیت دو نیروی محرّک و باز دارنده لازم است.

پاداش، مردم را به سوی تعلیم و تربیت تشویق می‌کند؛ و کیفر، آنها را از مسیرهای خلاف تعلیم و تربیت باز می‌دارد. اگر این دو نیرو نباشد تعلیم و تربیت امکان‌پذیر نیست. و روشن و بدیهی است که نه پاداش نفعی برای مربّی دارد، و نه کیفر ضرری را از او برطرف می‌کند. نه حرکت در مسیر تعلیم و تربیت سودی برای مربّی دارد، و نه تخلّف از آن ضرری به او می‌زند. اگر بخواهیم تشبیه ساده‌ای برای این مطلب داشته باشیم، می‌توانیم تعلیم و تربیت را به اتومبیلی تشبیه کنیم که برای حرکت به سوی مقصد و کنترل آن در مواقع انحراف از مسیر جادّه، هم نیاز به پدال گاز می‌باشد و هم نیروی بازدارنده ترمز. نقش این دو آن قدر مهم است که اگر اتومبیل هیچ کدام را نداشته باشد به مقصد نمی‌رسد، همانگونه که اگر یکی از این دو نباشد، باز هم به مقصد نخواهد رسید.

این مطلب در صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دیده می‌شود؛ زیرا خداوند آن حضرت را هم «بشیر» خوانده و هم «نذیر» نامیده است. بشیر، اشاره به همان نیروی محرّک است و نذیر، نیروی بازدارنده.

بهشت و جهنّم نیز در حقیقت در حکم این دو نیروست؛ بهشت راهیان حق را به سوی خود می‌خواند و آنها را تشویق به عبادت و طاعت می‌نماید. و جهنّم آنان را از انحراف بیم می‌دهد و از مخالفت با فرامین خداوند باز می‌دارد. و بدون شک هر دو لازم و ضروری است.

البتّه خداوند متعال به مسأله پاداش و نیروی محرّک توجّه بیشتری کرده، به گونه‌ای که برای هر حسنه و کار خوبی ثوابی برتر و

حداقل ده برابر پاداش می‌دهد، ولی در مقابل کار زشت، بیش از یک بار مجازات نمی‌کند!(۱)

۱- سوره انعام، آیه ۱۶۰.

ص: ۱۰۹

ص: ۱۱۰

مسأله پاداش و کیفر، و رعایت و توجّه به هر دو، یکی از اصول مـدیریّت نیز می‌باشـد.(۱) یک مدیر موفّق هم باید بر پاداشـها تکیه کند، و زیر مجموعه خویش را با پاداشـهای مناسب و بجا تشویق و ترغیب نماید، و هم در صورت لزوم متخلّفان و وظیفه نشناسان را کیفر دهد. البتّه بدیهی است که تکیه بر پاداش باید بیش از اصرار بر کیفر باشد.

از مجموعه بحثهای فوق روشن شد که مجازات و ثواب، تشویق و کیفر، تبشیر و انذار، همگی لازم و ضروری است.

بنـابراین، این که عـدّه‌ای در گوشه‌ای از دنیا نشسـته، و برای خود خیالبافی می‌کننـد، و شـعار لغو مجازات اعـدام را سـر می‌دهنـد، و معتقدند که هیچ کس در تحت هیچ شـرایطی نباید اعدام شود، ادّعایی است که با هیچ اصـلی سازگار نیست. این آقایان دل نازک! که این قـدر برای قاتلاـن و جانیـان و سارقـان و قاچاقچیـان مواد مخـدّر وماننـد آن دلسوزی می‌کننـد، آیا هیـچ به فکر قربانیان آنها هسـتند! آیا فقط جنایتکاران حق حیات دارند ولی قربانیان آنها حقّ حیات نداشـته‌اند! آیا سزد که متجاوزان به حریم امنیّت مردم که منطقه‌ای را با جنایات خود نا امن کرده‌انـد در امان باشـند، ولی مردم یک منطقه در اضـطراب و دلهره و ترس به سـر ببرنـد و امنیّت برای آنهـا تبـدیل به یـک رؤیـا شود! اینهـا بازی با الفاظ نیست، بلکه حقایق تلخی است که آنها نمی‌خواهنـد باور کننـد؛ زیرا وقتی جانیان اعـدام نشونـد و مـدّتی در زنـدان بمانند و سـپس آزاد گردند، دیگر جنایتکاران هم جرأت و جسارت پیدا می‌کنند و براحتی دست به این قبیل جنایات می‌زنند. اگر آنها زندان انفرادی شوند، پس از مدّت کوتاهی دیوانه می‌شوند! و اگر در زندان دسـتجمعی قرار گیرنـد، آنجا تبادل اطّلاعات می‌کنند و زندان تبدیل به کلاس تعلیم و انتقال تجربیات سـرقت و خیانت و دیگر کارهای خلاف می‌شود. و پس از رهایی از زندان، سوغاتی جز نا امنی و ترس و وحشتِ بیشتر برای جامعه نخواهند داشت!

۱- به کتاب« مدیریّت و فرماندهی در اسلام» مراجعه فرمایید.

ص: ۱۱۱

بنابراین، نیش و نوش، عذاب و ثواب، تشویق و کیفر، هر دو ضروری است.

نتیجه این که، خداوند متعال هیچ نیازی به عبادت ما ندارد و گناهان ما هیچ ضرری به او نمی‌زند؛ ولی از آنجا که اراده کرده ما را تربیت کند و به سوی تکامل رهنمون باشد، بدین جهت برنامه‌های تربیتی انبیاء را برای ما فرستاده و بهشت و جهنّم را ضامن اجراء این برنامه‌های سعادت آفرین قرار داده است. و این مطلب چقدر زیبا در دعای افتتاح انعکاس یافته، آنجا که می‌فرماید:

أَیْقَنْتُ أَنَّکَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ و الرَّحْمَهِْ، وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِینَ فِی مَوْضِعِ النَّکَالِ وَ النَّقِمَهِْ

پروردگارا! به یقین می‌دانم که تو در جایی که جایگاه بخشایش و رحمت است، از همه مهربان‌تری، و در مقام عبرت‌دادن بدکاران و مجازات گناهان، سخترین عقاب‌کنندگانی!

آری، خداوند در جایش اهل عفو و رحمت و بخشایش، و در جایش اهل عذاب و مجازات و کیفر است، و بدون این دو، تربیت امکان‌پذیر نیست.

خوف و رجاء، دو بال برای پرواز

با توجّه به آنچه گذشت، مسلمان واقعی کسی است که هم خوف از جهنّم داشته باشد و هم امیدوار به بهشت. و لازم است که دو کفّه این ترازو همواره مساوی و به اندازه هم باشد، نه رجا بیشتر از خوف و نه خوف بیشتر از رجا؛ زیرا اگر این تعادل از بین برود، این پرنده سالم به مقصد نمی‌رسد.

در حدیث بسیار زیبایی از امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم:

إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی قَلْبِهِ نُورانِ؛ نُورُ خِیفَهٍْ وَ نُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هذا لَمْ یَزِدْ عَلی هذا وَ لَوْ وُزِنَ هذا لَمْ یَزِدْ عَلی هذا(۱)

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷، باب الخوف و الرّجا، حدیث اوّل.

ص: ۱۱۲

در قلب هر بنده مؤمن دو نور وجود دارد؛ یکی نور خوف (دقّت کنید که از خوف هم تعبیر به نور شده است) و دیگری نور رجا، و این دو نور با هم مساوی و همطراز هستند، به گونه‌ای که اگر یکی از آنها وزن شود، بیشتر از دیگری نخواهد بود!

با این دو بال می‌توان در آسمان قرب پروردگار پرواز کرد و به مقامات بالا دست یافت.

امید بیش از حدّ ممنوع!

جمعی در گوشه و کنار اجتماع، افراد جامعه را بیش از حد امیدوار می‌کنند و ترس از خدا را به آنها گوشزد نمی‌کنند؛ فقط سخن از رجا می‌گویند، و خوف را به فراموشی می‌سپارند؛ بهشت را توصیف می‌کنند، امّا ذکری از جهنّم به میان نمی‌آورند؛ مثلًا، می‌گویند: «چشمی که در مراسم عزاداری می‌گرید، به آتش جهنّم نمی‌سوزد.» یا می‌گویند: «اگر حساب و کتاب ما با علی علیه السلام است، پس هیچ غصّه‌ای نداریم.» این مطالب هر چند صحیح و درست است، ولی چه تضمینی وجود دارد که در حال مرگ با ایمان از دنیا برویم؟ اگر خدایی ناکرده بی‌ایمان از دنیا برویم، آیا باز هم به آتش جهنّم نخواهیم سوخت! آیا در این صورت هم مورد شفاعت قرار خواهیم گرفت!

حاجب که همین طرز تفکّر را داشت، شعری بدین مضمون سرود:

حاجب اگر معامله حشر با علی استمن ضامنم، هر چه خواهی گناه کن

و با این شعر، چراغ سبزی به تمام گناهان داد. شب هنگام در عالم خواب مشاهده کرد که حضرت علی علیه السلام از او عصبانی است، و به شعرش اعتراض دارد. حاجب گفت: چگونه بگویم؟ حضرت فرمود بگو:

حاجب اگر معامله حشر با علی استشرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

پاسخ سؤال به بیانی دیگر

برای این که یک قانون دارای اعتبار باشد، ارکانی لازم دارد. و حدّاقل سه رکن زیر لازم و اجتناب‌ناپذیر است:

الف- باید از سوی کسی مقرّر شود که سخن او برای کسانی که می‌خواهند به آن قانون عمل کنند (خواه به حکم عقل، یا مطابق قراردادهای اجتماعی) الزام آور باشد.

خداوند، که خالق و صاحب اختیار ما انسانها و همه عالم هستی می‌باشد، واضع قوانین الهی است، و لازم به ذکر نیست که سخن خدا، به حکم عقل برای بندگاش الزام‌آور است.

مردم هم در قوانین اجتماعی عدّه‌ای را به عنوان نمایندگان خویش جهت قانونگذاری بر می‌گزینند، وآنها با در نظر گرفتن مصالح مردم قوانینی وضع می‌کنند.

این قوانین هم طبق قراردادهای اجتماعی الزام‌آور و قابل اجراست. نتیجه این که یکی از ارکان قانون معتبر آن است که سخن قانونگذار الزام آور باشد.

ب- قانون باید هماهنگ با مصلحت و ساختمان خلقت مخاطبین خود باشد؛ بنابراین، قوانینی که بر خلاف مصلحت و فطرت انسان وضع می‌شود اعتباری ندارد.

همانند قانونی که کشیش‌های مسیحی کاتولیک را از ازدواج منع می‌کند! این قانون نه موافق مصلحت انسان، و نه هماهنگ با فطرت اوست؛ بلکه موجب سلب آرامش و آسایش و تکامل آدمی می‌گردد.

نتیجه این که، قوانینی که بر خلاف مصلحت و فطرت انسانهاست اعتبار ندارد.

ج- رکن سوم قانون، ضامن اجرای آن است. یعنی باید در قانون مشخص شود که اگر کسی از آن تخلّف کرد چه نوع برخوردی با او می‌شود؛ در غیر این صورت، قـانون بی‌اعتبـاری است؛ زیرا اگر نه جریمه‌ای، نه کیفری، نه مجازاتی، و خلاصه هیـچ عکس‌العملی در برابر متخلّفان صورت نگیرد، قانون سـست می گردد، و اعتبار خود را از دست می‌دهد، و تدریجاً دیگران هم تشویق می‌شوند که از آن تخلّف ورزند؛ به

ص: ۱۱۳

ص: ۱۱۴

تعبیر دیگر، قـانون اگر از سوی واجب‌الاطـاعه‌ترین شـخص، یعنی خداونـد، وضع شود، و کاملًا بـا مصـلحت و فطرت انسان سازگار باشد، ولی ضمانت اجرا نداشته باشد، با عرض پوزش باید گفت که چنین قانونی اعتبار نخواهد داشت!

خداوند ضـمانت‌های اجرایی مختلفی برای قوانین الهی در دنیا و آخرت در نظر گرفته است. ضامن اجراء قوانین الهی در دنیا، حدود و تعزیرات شـرعی و قصـاص وماننـد آن اسـت. همـانگونه که اقـامه امر به معروف و نهی از منکر به عنـوان یـک وظیفه عمـومی، و عکس‌العمل نشان دادن در برابر کارهای ناشایست و زشت، و در تنگنا قرار دادن عامل منکر، ضامن اجرایی دیگری برای برنامه‌های دینی در دنیاست. و ضامن اجرایی اخروی تعلیمات دینی، بهشت و جهنّم است.

بنـابراین، نه تنهـا جهنّم و مجـازات، امری لازم و ضـروری و ضـامن اجرای قوانین الهی است، بلکه طبق این تفسـیر از نعمتهـای الهی محسوب می‌شود! آیـا نبایـد در جامعه زنـدان باشـد، و متخلّفان آزادانه در جامعه بگردنـد، و هر ظلم و جنایتی که مایل باشـند انجام دهنـد، و خواب خوش و آسایش و امنیّت را از مردم بگیرنـد! یا نه، زنـدان باید باشد و متخلّفان زندانی شوند و مردم از شـرّ آنان در امان! بدون شک شما گزینه دوم را انتخاب می کنید.

نتیجه این که وجود مجـازات و جهنّم در نظـام آفرینش به عنوان ضـمانت اجرایی قوانین الهی لازم و ضـروری است؛ بلکه طبق آنچه گذشت از نعمتهای الهی محسوب می‌شود.

ماهیّت جهنّم!

جهنّمی که عبادالرّحمن از شرّ آن به خدا پناه می‌برند، و به صورت گسترده در آیات قرآن مجید مطرح گردیده، و نزدیک به هشتاد مرتبه در آیات قرآن تکرار گشته، و پیرامون مسائل مختلف آن بحث شده، چیست؟

ص: ۱۱۵

پاسخ صحیح این است: ما هر چند بطور اجمالی معتقدیم جهنّمی وجود دارد، که متخلّفان را در آن مجازات می‌کنند، ولی باید اعتراف کنیم که ماهیّت آن بر ما روشن نیست، و نمی‌توان به آن پی برد. همانگونه که ماهیّت بهشت و جزئیّات آن نیز بر ما مخفی است! آنچه از بهشت و جهنّم درک می‌کنیم این است که اوّلی کانون رحمت و رأفت الهی، و دومی مرکز قهر و غضب و خشم پرودگار می‌باشد.

البتّه هیچ تعجّبی هم ندارد که ما ماهیّت بهشت و جهنّم را ندانیم. چون ما زندانیان دنیا چگونه می‌توانیم با این الفاظ و مقیاسهای دنیایی، مسائل مربوط به جهان آخرت را درک کنیم! برای روشن شدن این مطلب، همواره مثال جالبی می‌زنیم که تصوّر می‌کردیم تراوش ذهن ماست؛ ولی بعداً به روایتی بر خوردیم که معلوم شد مثال مورد نظر به صورت زیبایی در آن روایت آمده است.(۱) به این مثال توجّه کنید:

مَثَل ساکنان دنیا نسبت به جهان آخرت، مَثَل جنین محبوس در رحم مادر نسبت به ساکنان دنیاست. اگر جنین موجود در شکم مادری عاقل و هوشیار شود، بلکه عقل و درک عالی در حدّ عقل و خرد بوعلی سینا داشته باشد! و از داخل شکم مادر با ما تماس بگیرد، و از ما بخواهد که اوضاع و احوال دنیا را برای او تشریح کنیم. و ما در پاسخ بگوئیم: خورشید بسیار زیبا و درخشانی در دل آسمان نور افشانی می‌کند؛ گلها و گیاهان پر طراوتی در اطراف ما خودنمایی می‌کنند؛ با پایان یافتن روز خورشید کم کم غروب می‌کند و با آمدن شب ماه پر نور و ستارگان فراوان در سینه آسمان به انسانها چشمک می‌زنند؛ و شب با خود سکوت و آرامشی عجیب به ارمغان می‌آورد و ....

آیا جنینی که جز مشتی آب و کیسه رحم مادر چیزی ندیده، می‌تواند این مطالب را درک کند؟ قطعاً او (هر چند ضریب هوشی‌اش بالا باشد) نمی‌تواند جز شبحی از این حقایق تصویر دیگری در ذهنش ترسیم کند. زیرا الفاظی که ما در دنیا اختراع کرده‌ایم،

۱- بحارالانوار، جلد ۵۷، صفحه ۲۵۵.

ص: ۱۱۶

هیـچ کارایی در عالم جنین نـدارد، همانگونه که این الفاظ نمی‌توانـد قالبهای مناسبی برای مفاهیم جهان آخرت باشد. پس همانطور که جنین قادر بر درک حقایق دنیا نیست، اهل دنیا هم نمی‌تواننـد بطور کامل حقایق جهان آخرت را درک کنند و این، امری عادی است و هیـچ تعجّبی نـدارد. شاهـد بر مـدّعای فوق آیـات و روایاتی است که بهشت و جهنّم را توصـیف می‌کنـد؛ مثلًا در آیه ۶ و ۷ سوره هُمَزَه، در مورد آتش جهنّم می‌خوانیم:

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ، الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ؛ (جهنّم) آتش بر افروخته الهی است، آتشی که از دلها سر می‌زند!»

توضیح این که، آتشهای دنیا ابتدا پوست بدن را می‌سوزاند، سپس گوشت آن را طعمه خود قرار می‌دهد، و پس از آن، استخوانهای اطراف قلب را آتش می‌زنـد، و در نهایت به قلب می‌رسـد؛ ولی طبق آنچه در آیه فوق آمـده، آتش جهنّم از قلب شـروع می‌کند، و سپس بقیّه را طعمه قرار می‌دهـد، تـا به بیرون بـدن می‌رسـد. و در یـک جمله کوتاه، آتشـهای دنیا از بیرون می‌سوزانـد، و به سـمت درون می‌رود، ولی آتش جهنّم از درون شـروع می‌کند و به سـمت بیرون ادامه می‌دهد! راستی این چگونه آتشی است، که از درون می‌سوزاند؟

از برخی روایات اسـتفاده می‌شود که آتش جهنّم زفیر و شـهیق (۱) دارد. دارای دم و بازدم است. نفس می‌کشـد(۲)، به گونه‌ای که گویا یک موجود زنده است. آیا آتشهای دنیا نیز چنین هستند!

از این تعبیرات، و امثـال آن، می‌فهمیم که ساختمان جهنّم، ساختمان عجیبی است که به فکر ما نمی‌رسـد و نمی‌توانیم به جزئیّات آن آگـاه شویم، ولی علم اجمـالی به وجود جهنّم به عنوان کـانون خشم و غضب و مجـازات الهی داریم، و به آن معتقـدیم. و حتّی این مطلب را به مردگان خود نیز تلقین می‌کنیم! (أَنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ).

۱- بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۶۵، حدیث ۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۹۹، حدیث ۳.

ص: ۱۱۷

تصویری دیگر از جهنّم!

حضرت علی علیه السلام در روایت تکان‌دهنده‌ای گوشه‌ای از جهنّم را این گونه تصویر می‌کند:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رُحىً تَطْحَنُ ...؛ در دوزخ آسیابی است که (پنج چیز را) آرد می‌کند.»

این آسیاب چگونه است؟ با چه نیرویی کار می‌کند؟ ساختمان آن به چه شکلی است؟ از چه ساخته شده است؟

«أَفَلَا تَسْئَلُونَ مَا طَحْنُهَا؛ آیا نمی‌پرسید چه آرد می‌کند؟»

هر چند جزئیّات مربوط به آن آسیاب مبهم و مجهول است، ولی می‌توانیم بفهمیم خوراک آن چیست. بدین جهت حضرت علی علیه السلام یارانش را ترغیب به دانستن آن می‌کند.

اصحاب پرسیدند: «فَمَا طَحْنُهَا يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ؟- چه چیز را آرد می‌کند، ای امیرمؤمنان؟»

حضرت فرمودند: «أَلْعُلَمَاءُ الْفَجَرَةُ؛ دانشمندان بدکار (یکی از خوراکهای آن آسیاب هستند.)»

دانشمندی که دیگران را به کارهای خیر دعوت می‌کند، ولی عامل به علم و دانش خویش نیست، وارد آن آسیاب می‌شود و لِه می‌گردد!

«وَ الْقُرَّاءُ الْفَسَقَةُ؛ قرآن خوانان تبهکار (یکی دیگر از موادّ خوراکی آن آسیاب جهنّمی هستند.)»

قاری یا حافظ قرآن، که قرآن تلاوت می‌کند، ولی به آن عمل نمی‌کند؛ خدای ناکرده آیه ربا را می‌خواند، ولی آلوده به آن می‌گردد؛ آیه غیبت را تلاوت می‌نماید، ولی مبتلا به آن می‌شود. همچنین نسبت به آیات دیگر. چنین قاریانی نیز طعمه آن آسیاب می‌گردند.

«وَ الْجَبَابِرَةُ الظَّلَمَةُ؛ (یکی دیگر از خوراکیهای آن آسیاب) زمامداران ظالم و ستمگر هستند.» کسانی که زمام حکومت جامعه را در دست گرفته و باید به مردم خدمت کنند، هر گاه به جای خدمت، ظلم را پیشه خود سازند، جایگاهشان همان آسیاب جهنّمی است.

«وَ الْوُزَرَاءُ الْخَوَنَةُ؛ وزیران خیانت پیشه (نیز طعمه آن آسیاب می‌گردند.)»

وزیرانی که باید برای پیشرفت جامعه کمک کنند، هر گاه در انجام وظیفه خویش

ص: ۱۱۸

کوتاهی نمایند و خیانت کنند، مستحقّ عذاب الهی هستند.

«وَ الْعُرَفَاءُ الْکَذَبَةُ؛(۱) کارشناسان (مباشران) دروغگو (گروهی هستند که در آسیاب لِه می‌شوند.)»

«عرفاء» جمع «عارف» به کسانی که در کاری خبره و دارای تخصّصی هستند گفته می‌شود. این فراز شامل هر کارشناسی در هر رشته‌ای می‌گردد، در صورتی که صداقت را پیشه خود نسازد و در کارشناسی خود مرتکب دروغ شود.

جالب این که، آنچه در این آسیاب ریخته می‌شود از بین نمی‌رود؛ بلکه انسانهای مذکور، که طیف وسیعی از جامعه را تشکیل می‌دهند، باز هم زنده می‌مانند، و باید عذابهای دیگری نیز بچشند، و به مجازاتهای شدیدتری مبتلا شوند!

این چه آسیابی است که انسان را له می‌کند، ولی انسان نمی‌میرد! آیا آسیابهای دنیا هم همینطور است!

این روایت و روایات مشابه آن، مدّعای ما را مبنی بر این که ما قادر به ترسیم دقیق و مفصّلی از واقعیّتهای جهان آخرت نیستیم، و تنها می‌توانیم شبحی از آن را ترسیم کنیم، تأیید می‌نماید.

درهای جهنّم

از جمله امور دیگری که می‌تواند شاهد بر مباحث فوق باشد، بحث درهای بهشت و جهنّم است. در آیه ۷۱ سوره زمر، در مورد درهای جهنّم، چنین می‌خوانیم:

«وَسِیقَ ا لَّذِینَ کَفَرُوا إِلَی جَهَنَّمَ زُمَرًا؛ کفّار گروه گروه به سوی جهنّم رانده می‌شوند.»

هر چند آنها مایل نباشند که مجازات شوند، ولی به زور و اجبار به سوی عذاب هدایت می‌شوند؛ زیرا این عذابها ثمره کارهایی است که آنها در دنیا از روی میل و اختیار انجام داده‌اند.

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۶۲۸، حدیث ۳۰۸۳.

ص: ۱۱۹

«حَتَّی إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا؛ هنگامی که (کفّار) به دوزخ می‌رسند درهای آن گشوده می‌شود.»

ما همین قدر می‌دانیم که جهنّم درهایی دارد؛ امّا این که درهای جهنّم به چه شکلی است؟ آیا تعدّد آن به علّت جمعیّت زیاد است، همانگونه که تعدّد درهای یک مکان در دنیا برای این منظور است، یا جهت دیگری دارد؟ آیا درها را کسی باز می‌کند، یا خود به خود باز می‌شود؟ آیا اساساً درهای جهنّم همانند یک موجود زنده است، یا نه؟

جواب این سؤالات برای ما روشن نیست.

«وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِ رَبِّکُمْ وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقَآءَ یَوْمِکُمْ هَذَا؛ نگهبانان دوزخ (که گویا منتظر آمدن جهنّمیان هستند تا آنها را مجازات نمایند) به دوزخیان می‌گویند: آیا رسولانی از میان خود شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز، شما را بر حذر دارند؟!»

آنجا جای انکار و مخفی کردن و دروغ گفتن نیست، و چاره‌ای جز بیان حقیقت و پذیرش آثار و لوازم آن نمی‌باشد. بدین جهت در ادامه آیه می‌خوانیم:

«قَالُوا بَلَی وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَی الْکَافِرِینَ؛ (جهنمّیان) گفتند: آری (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است.»

از آیه فوق استفاده می‌شود که اجمالًا جهنّم درهایی دارد؛ امّا جزئیّات آن- همانگونه که گذشت- بر ما روشن نیست.

ولی در آیه ۴۴ سوره حجر تعداد درهای جهنّم بیان شده است. در آیه مذکور می‌خوانیم:

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِکُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ؛ (دوزخ) هفت در دارد، و برای هر دری، گروه معیّنی از آنها تقسیم شده‌اند.»

گویا درها علامتگذاری شده، و هر کدام مخصوص گروه خاصّی است.

ص: ۱۲۰

این که عدد هفت در اینجا عدد شمارش است، یا عدد تکثیر؟ دو احتمال وجود دارد:

نخست این که عدد شمارش باشد؛ یعنی جهنّم هفت در دارد، نه کمتر و نه بیشتر.

احتمال دیگر این که عدد تکثیر باشد؛ یعنی جهنّم درهای مختلف و فراوانی دارد.

مانند عدد هفت در آیه شریفه ۲۷ سوره لقمان که عدد تکثیر است؛ نه شمارش.

خداوند متعال در آیه فوق می‌فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلَمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکّب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می‌شود، ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد! خداوند عزیز و حکیم است.»

عدد هفت در این آیه عدد تکثیر است، نه شمارش؛ زیرا در صورتی که عدد شمارش باشد لازمه‌اش این است که اگر دریاها تبدیل به هشت عدد شود، علم خداوند (کلمات) پایان می‌پذیرد! در حالی که می‌دانیم علم خداوند همانند ذاتش نامحدود است؛ بنابراین، عدد هفت در آیه مذکور عدد شمارش نیست، بلکه عدد تکثیر است.

همانگونه که عدد هفتاد در آیه شریفه هشتاد سوره توبه نیز عدد تکثیر است.(۱) خداوند متعال در این آیه خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَاتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّهً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ چه برای آنها استغفار کنی، چه نکنی، (حتّی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد!»

این عدد نیز تکثیر است؛ زیرا در صورتی که عدد شمارش باشد، لازمه‌اش این است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد و یک بار برای آنها طلب آمرزش نماید، مشمول آمرزش

۱- عدد تکثیر در گفتگوهای روزانه ما فارسی زبانها نیز به کار گرفته می‌شود؛ مثلًا در ضرب المثل معروف:

« آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی»

عدد هفت خصوصیّتی ندارد؛ بلکه منظور آن است که تزئینات سفره و امور فرعی آن بسیار زیاد، و غذا که هدف اصلی سفره است، وجود ندارد.

ص: ۱۲۱

خداونـد قرار می‌گیرند، در حالی که منظور خداوند این نیست؛ بلکه منظور این است که: هر چند شـمایِ پیامبر برای این افراد بسـیار آمرزش بطلبی- به خـاطر این که به خـدا و پیـامبرش کفر ورزیـده و فـاسق گشـته‌اند، و به همین وضع از دنیا رفته‌انـد- قابل آمرزش نیستند.

نتیجه این که، طبق این احتمال (که عدد هفت در مورد درهای جهنّم عدد تکثیر باشد) جهنّم درهای فراوانی دارد، امّا جزئیّات آن بر ما روشن نیست.

درهای بهشت

در آیه ۷۳ سوره زمر، سخن از درهای بهشت به میان آمده است. توجّه کنید:

وَسِيقَ ا لَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا

و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند، گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند.

انتخاب صـفت تقوا از میان صـفات فراوان بهشتیان، نشانگر اهمّیّت فوق‌العاده و نقش کلیدی آن برای ورود به بهشت است. مشـتاقانِ به بهشت باید هر چه بیشتر تقوای خویش را افزایش دهند.

حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا

هنگامی که به آن (بهشت) می‌رسند درهای بهشت گشوده می‌شود.

همان مباحثی که در مورد جزئیّات درهای جهنّم در بحثهای قبل گذشت، اینجا هم مطرح می‌باشد.

وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ

نگهبانان بهشت به بهشتیان می گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمتها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!

در آیه شریفه فوق اجمالًا به درهای بهشت اشاره شده، ولی جزئیّات آن بر ما

ص: ۱۲۲

روشن نیست. و حتّی تعداد درهای بهشت در قرآن مجید مشخّص نشده- هر چند در روایات اسلامی تعداد آن بیان شده است.

در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم (۱):

أَلْجَنَّةُ لَهَا ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ ... فَمَنْ أَرَادَ الدُّخُولَ فِي هَذِهِ الْأَبْوَابِ الثَّمَانِيَةِ فَلْيَتَمَسَّكْ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ

بهشت را هشت دروازه است ... هر که بخواهد از این هشت دروازه وارد شود، باید به چهار خصلت چنگ زند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ادامه چنین فرمودند:

۱- «أَلصَّدَقَةُ»: اوّلین ویژگی طالبان بهشت، کمک رسانی به نیازمندان است. متأسفانه در گوشه و کنار جامعه نیازمندان کم نیستند! باید در حدّ توان به آنها کمک کرد.

امام حسن مجتبی علیه السلام بقدری به نیازمندان رسیدگی می‌کرد، که خانه آن حضرت پناهگاه فقرا و مستمندان شده بود. به طوری که هر غریب و نیازمند و درمانده‌ای وارد کوفه می‌شد، سراغ خانه سبط اکبر پیامبر را می‌گرفت.

۲- «وَالسَّخَاءُ»: دومین صفتی که آرزومندان بهشت باید واجد آن باشند، تا بتوانند از درهای بهشت وارد آن روضه رضوان گردند، خصلت سخاوت است؛ زیرا بهشت جای افراد بخیل نیست. و سخیّ کسی است که وقتی به مردم کمک می‌کند، در دل از این کمک خوشحال و راضی است.

۳- «وَ حُسْنُ الْخُلْقِ»: برخورد خوب با مردم، و اتّصاف به صفت حُسن خلق، و دوری گزیدن از برخوردهای ناشایست و زشت، از دیگر ویژگی‌های جویندگان بهشت است. مشتاقان بهشت باید ملبّس به این لباس زیبا شوند، تا در زمره بهشتیان قرار گیرند.

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۵.

ص: ۱۲۳

۴- «وَ کَفُّ الْاذی عَن عِبَادِاللَّهِ»: و بالاخره ویژگی چهارم آنان این است که از اذیّت و آزار مردم خودداری می‌کنند. کسی که می‌خواهد به کانون رحمت الهی قدم بگذارد، نمی‌تواند حامل کوله باری از آزار و اذیّت دیگران باشد. امّا کسی که همواره به مردم لطف و عنایت و مهر و عشق ورزیده، و قلب خویش را مالامال از مهربانی نموده، شایستگی بهشتی‌شدن را دارد.

توجّه به صفات چهارگانه، ما را به این نتیجه می‌رساند که عامل ورود به بهشت تنها عبادات و اطاعات و نماز و روزه و مانند آن- علیرغم اهمّیّت فوق‌العاده آنها- نیست؛ بلکه علاوه بر آن، رعایت مسائل اجتماعی و خدمت به خلق خداوند- که از برترین عبادات شمرده شده- نقش بزرگی در وصول به این مقام پر ارزش دارد.(۱)

بهشت و جهنّم آفریده شده است

سؤال: آیا بهشت و جهنّم هم اکنون موجود، و خداوند متعال آن را آفریده است، یا پس از پایان یافتن این جهان خلق خواهد شد؟ آیا بهشت و جهنّم چیزی جز نتیجه اعمال خود ماست؟

پاسخ: از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که بهشت و دوزخ اکنون موجود است، و از روایات اسلامی بر می‌آید که با اعمال نیک و بد ساختمان آن کامل می‌گردد! اعمال خوب و شایسته (۲) بنای بهشت را تکمیل و اعمال ناشایست ساختمان جهنّم را کامل می‌کند! به دو آیه از قرآن- که یکی در مورد بهشت و دیگری پیرامون جهنّم است- توجّه کنید:

۱- پیرامون درهای بهشت و جهنّم در بحث‌های آینده مطالب دیگری خواهد آمد.

۲- مثلًا در روایتی از پیامبر اسلام می‌خوانیم:« هر کس لا اله الّا اللّه بگوید، در مقابل هر بار که این جمله راتکرار کند، درختی در بهشت برای او کاشته می‌شود»(میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۷، حدیث ۲۷۸۱) از این روایت و امثال آن، استفاده می‌شود که اکنون بهشت موجود است، و با اعمال نیک ما تکمیل می‌گردد.

ص: ۱۲۴

۱- خداوند متعال در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران می‌فرماید:

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّموات وَالْأَرض أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، و بهشتی که وسعت آن، (به پهنای) آسمانها و زمین است، و برای پرهیزگاران آماده شده است.

هر این آیه شریفه، مخصوصاً جمله «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»، نشان می‌دهد که بهشت اکنون موجود است.

۲- در آیه ۵۴ سوره عنکبوت در مورد وجود فعلی جهنّم می‌خوانیم:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

جهنّم بر کافرین (مسلّط است و به آنها) احاطه دارد!

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که هم جهنّم خلق شده و اکنون موجود است و هم در جهان فعلی ماست؛ نه در ماوراء عالم ما! منتهی اکنون فرمان سوزاندن ندارد و هنگامی که روز قیامت فرا رسد، پرده‌ها برداشته می‌شود، و آنچه در درون بود و مخفی، آشکار می گردد.

بهشت و جهنّم با اعمال ما تکمیل می‌شود!

همانگونه که قبلًا اشاره شد، طبق آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود بهشت و جهنّم آفریده شده و اکنون موجود است. و مطابق روایات فراوان به وسیله اعمال ما تکمیل می گردد. برای نمونه، به چند روایت اشاره می کنیم. و برای این که بحث درهای بهشت و جهنّم کاملتر شود، از میان روایاتی که در مورد درهای بهشت و جهنّم است، چند نمونه انتخاب کرده‌ایم، لطفاً توجّه کنید:

۱- حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف جهاد می‌فرماید:

ص: ۱۲۵

فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ (۱)

جهاد دری از درهای بهشت است، که خداوند آن را به بندگان خاص و ویژه‌اش اختصاص داده است.

معنی این جمله این است که اوّلًا بهشت اکنون موجود است، و ثانیاً یکی از درهای بهشت را، پیکار مجاهدان در راه خداوند، می‌سازد.

۲- در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خونیم:

إِنَّ لِجَهَنَّمَ بَاباً لَایَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ شَفَا غَيْظَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَی (۲)

جهنّم را دری است که کسی از آن وارد نمی‌شود مگر آن که با معصیت خدا خشم خود را فرو نشانده است.

برخی انسانها هنگامی که عصبانی می‌شوند، برای آرام کردن خویش، به سراغ گناه می‌روند! مثلًا فحّاشی می‌کنند! یا شروع به ناشکری و ناسپاسی می‌نمایند! یا با آزار و اذیّت دیگران عصبانیّت خود را از بین می‌برند! یا با توهین و تحقیرِ انسانهای محترم، خود را آرام می‌نمایند! و یا گناهانی از این قبیل، انجام می‌دهند. یکی از درهای جهنّم مخصوص و محصول کار این افراد است. غضب چنین افراد، دری برای جهنّم می‌سازد، که آنها از آن در وارد جهنّم می‌شوند. یکی از راههای آزمایش شخصیّت واقعی افراد، مطالعه حالت آنها در حال خشم و غضب و عصبانیّت است؛ هر گاه در چنین حالتی از مسیر الهی منحرف شود، و به هیچ وجه مالک زبانش نباشد، و به قول معروف چشمانش را ببندد و دهانش را باز کند و هر چه توانست بگوید، چنین انسانی، آدم بی‌شخصیّت و کم‌ظرفیّت است. ولی چنانچه کظم غیظ کرد، و خشم خود را بدون انحراف از مسیر رضای الهی فرو نشاند، انسان ممتاز و با شخصیّت به شمار می‌رود.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۶۲۱، حدیث ۳۰۶۵.

ص: ۱۲۶

۳- طبق برخی از روایات یکی از درهای بهشت «رَیّان» نام دارد.(۱) ریّان به معنی سیراب شدن است. و این در، مخصوص روزه دارانی است که تشنگی و عطش روزه را تحمّل می کنند.

۴- «باب المعروف» درِ دیگر بهشت است. کسانی که کارهای نیک و پسندیده انجام می‌دهند، از این در وارد بهشت می گردند.(۲)

۵- «باب الصّبر» از دیگر درهای بهشت می‌باشد؛(۳) کسانی که در مشکلات صبر را پیشه خود کرده‌اند، مؤمنانی که سختیهای عبادت را بر خود هموار نموده‌اند، افرادی که سختی ترک گناه را به جان خریده و در مقابل نفس سرکش که همواره انسان را به گناه دعوت می کند، استقامت نموده‌اند، همه اینها از باب الصّبر وارد بهشت می‌شوند.

۶- یکی دیگر از درهای بهشت «باب الشّکر» است؛ باب الشّکر محلّ ورود افرادی است که نه تنها بازبان، بلکه در مقام عمل نیز شاکر نعمتهای بیکران پروردگار و ولی‌نعمت خویش بوده‌اند.(۴)

۷- باب دیگری از ابواب بهشت، «باب‌البلاء» می‌باشد.(۵) در مورد «بلا» دو احتمال می‌رود:

الف- نخست این که همان معنای متعارف و معمول آن منظور باشد؛ بنا بر این افرادی که مبتلا به بلایایی از قبیل سیل، زلزله، رانش زمین، صاعقه، طوفانها، مرگ عزیزان و آشنایان، ورشکستگی، بیماریهای صعب العلاج، و مانند آن می‌شوند و صبر و تحمّل می کنند، از باب البلاء وارد بهشت می‌شوند.

توجّه به این نکته خالی از لطف نیست که همه مردم در این دنیا به نوعی با بلایا و مشکلات دست و پنجه نرم می کنند؛ حتّی کسانی که زندگی آنها دورنمای بسیار

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۳.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۴.

۳- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۷.

۴- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۷.

۵- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۷.

ص: ۱۲۷

زیبایی دارد، هنگامی که به زندگی آنها دقّت می‌کنیم، متوجّه می‌شویم که مشکلات مختلفی گریبانگیر آنهاست و این خاصیّت این دنیاست. به همین جهت مولای متّقیان- که دنیا را به خوبی شناخته بود- در توصیف آن فرمود:

«دنیا با مشکلات و گرفتاریها عجین شده، و از آنها تفکیک‌ناپذیر است!»(۱)

ب- معنای دیگر «بلاء» آزمایش و امتحان است. طبق این تفسیر مؤمنانی که از عهده امتحانات الهی برآمده، و با معدّل عالی قبول شده‌اند از این در وارد می‌شوند.

۸- باب دیگر، «باب‌الاعظم» است، که بندگان صالح و ویژه خدا از این در وارد می‌شوند. کسانی که اهل زهد و ورع هستند، و با پروردگارشان مأنوسند.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیّه، که خطبه‌ای بسیار پر محتوی است، در مورد درهای بهشت و جهنّم جمله‌ای دارد، می‌فرماید:

«إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِی هَذَا الشَّهْرِ مُفَتَّحَةٌ؛(۳) درهای بهشت در این ماه باز است.»

از این جمله نیز استفاده می‌شود که بهشت هم اکنون وجود دارد، که در ماه رمضان درهای آن به سوی بندگان صالح خداوند باز است. و منظور از ابواب بهشت روزه‌ای است که می‌گیریم؛ قرآنی است که تلاوت می‌کنیم؛ غذائی است که صرف نیازمندان می‌نماییم؛ و خلاصه، تمام کارهای خیری که در این ماه انجام می‌شود، هر یک از آنها دری از درهای بهشت است.

«وَ أَبْوَابَ النِّیرَانِ فِی هَذا الشَّهْرِ مُغْلَقَةٌ؛ درهای جهنّم در ماه رمضان بسته است.»

گناهان، شهوات، هوای نفس، وسوسه‌های شیطان، از جمله درهای جهنّم است که در سایه روزه و مبارزه با هوای نفس، اسیر و زندانی شده‌اند. باید با نیّتهای صاف، و قلبهای پاک، از خداوند قادر بخواهیم که اینها همچنان در قفس بمانند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۷.

۳- وسائل الشّیعه، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

ص: ۱۲۸

آمـاری که از دوران قبـل از انقلاـب به خـاطر دارم حـاکی از آن بـود که نیروی پلیس در مـاه رمضـان موفّق می‌شـد کارهـای عقب افتـاده‌اش را انجـام دهـد! چون آمار جرم و جنایت کاهش چشـمگیری داشت، و مأمورین جنائی فرصت مناسبی برای انجام کارهای عقب مانـده می‌یافتنـد! آمـار پس از انقلاب هم نشانگر تأثیر چشـمگیر روزه ماه رمضان در کاهش جرم و جنایت است؛ به طوری که جنایتهـا از ۷۵٪ تا ۱۵٪ کاهش داشـته است. یعنی برخی جرمها ۷۵٪، برخی ۷۰٪، برخی ۶۰٪ و برخی کمتر تـا آنجا که کمترین میزان کاهش ۱۵٪ بوده است.

آری، حتّی این روزه‌های نیم بنـد ما این قـدر در کاهش جرم و جنایت مؤثّر می‌باشد و حقیقتاً درهای جهنّم را می‌بندد، و شـیاطین و هوای نفس را در غل و زنجیر می‌کند.

خوف از خدا!

همانگونه که در ابتدای این بحث گذشت، اولیاءاللّه از خدا می‌ترسند.

سؤال: خوف از خدا یعنی چه؟

پاسخ: در این باره در قرآن مجید تعبیرات مختلفی دیده می‌شود:

۱- «یَخَافُونَ الْعَذَابَ الْاَلِیمَ (۱)؛ (بندگان خدا) از عذاب دردناک آخرت می‌ترسند.»

۲- «یَخَافُونَ یَوْماً کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً(۲)؛ (اولیاء اللّه) از روزی می‌ترسند که عذابش گسترده و فراگیر است و همه را در بر می‌گیرد.»

۳- «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ...(۳)؛ آنها که از مقام پروردگارشان می‌ترسند ...» یا در آیه دیگری می‌خوانیم: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوَی (۴)؛

۱- سوره ذاریات، آیه ۳۷.

۲- سوره انسان، آیه ۷.

۳- سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۴- سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱.

ص: ۱۲۹

امّا کسی که از مقام پروردگارش بترسد، و با هوای نفس مبارزه کند، بهشت جایگاه اوست.»

۴- «یَخَافُونَ رَبَّهُمْ (۱)؛ از پروردگارشان می‌ترسند.»

خلاصه این که، اولیاءاللّه و بندگان خاصّ خداوند از روز قیامت، آتش جهنّم، مقام پروردگار، و خود خداوند می‌ترسند.

خداونـدی که رحمان و جواد و رحیم، بلکه ارحم الرّاحمین است، و هیـچ نیازی به عبادت ما نـدارد، و از معصیت ما هیچ گردی به دامن کبریایش نمی‌نشیند، آیا چنین خدایی ترس دارد؟ اگر جواب مثبت است، چرا باید از خداوند بترسیم؟

پاسـخ تمام این سـئوالات در آیه «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» آمـده است. برای روشن شـدن این مطلب، ابتـدا باید بدانیم که منظور از مقام در این آیه شریفه چیست؟

برای مقام پروردگار تفسیرهای مختلفی ذکر شده، که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

الـف- منظور از مقـام توجّه به مراقبت پروردگـار است؛ یعنی اولیـاءاللّه کسـانی هسـتند که می‌داننـد خداونـد دائمـاً مراقب و مواظب آنهاست. و به گفته امام خمینی رحمه الله معتقدنـد: «عالم محضـر خـداست، و در محضـر خـدا نبایـد معصـیت کرد» و از این مراقبت الهی وحشت دارند. و این اعتقاد، نقش مهمّی در تربیت انسان دارد؛ زیرا اگر شخصـی اعتقاد داشـته باشد که انسان محترمی همواره او را زیر نظر دارد و مراقب اوست، سـعی می‌کنـد کار خلافی از او سـر نزند، و به صورت مؤدّب و آراسـته در جامعه ظاهر گردد، و خلاصه تمام اعمالش را کنترل می‌کند.

ب- منظور از مقام، مقام عـدالت پروردگار است. اولیاءاللّه از عدالت خداوند خائف و ترسان هسـتند؛ زیرا می‌دانند که اگر او مطابق عدالتش با ما رفتار کند، کار بسیار مشکل می‌شود. ما متأسّفانه در مسائل معنوی اهل حساب و کتاب نیستیم، هر

۱- سوره نحل، آیه ۵۰.

ص: ۱۳۰

چند در مسائل مادّی بسیار دقیق و موشکاف می‌باشیم. با یک حساب سرانگشتی در خواهیم یافت که اگر خداوند با عدالتش با ما رفتار کند چقدر کار مشکل خواهد شد.

توجّه کنید:

اگر شخصی علاوه بر سنّ تکلیفش سی سال عمر کند و در این سی سال، بطور متوسّط هر روز آلوده یک گناه گردد، سالی سیصد و شصت و پنج گناه کرده که اگر این عدد را در ۳۰ ضرب کنیم، خواهیم دید که در مجموع عمرش به بیش از ده هزار گناه آلوده شده است! آیا انسانی که اینقدر گناه دارد، نباید از مقام عدالت خداوند بترسد! بنابراین، اگر کسی مرتکب گناهی نشود، و همواره در مسیر الهی قدم بردارد، از عدالت خداوند ترسی نخواهد داشت. همانگونه که انسان بی گناه اگر از کنار هزاران پلیس و کلانتری و دادگاه و دادگستری عبور کند هیچ ترسی و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهد. آن کس که حساب پاک و پرونده صافی دارد، باکی از محاسبه و محاکمه ندارد.

نتیجه این که، انسانها در حقیقت از اعمال خودشان می‌ترسند نه از مقام عدالت خداوند. و ریشه خوف از خدا، به خوف از اعمال ناپسند و ناشایسته خود انسان باز می‌گردد. که برای از بین بردن این خوف، باید رفتار و اعمال خود را اصلاح کنیم.

آثار و برکات ترس از خدا

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«کسی که از خداوند بترسد، از هیچ کس نمی‌ترسد. و کسی که از خدا نترسد، از همه کس و همه چیز می‌ترسد.»(۱)

مصداق بارز این روایت مسلمانان صدر اسلام در جنگ نابرابر بدر هستند.

توضیح این که، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای این جنگ سرنوشت ساز، ۳۱۳ نفر از مسلمانان را انتخاب، و به اتّفاق آنان به سوی سرزمین بدر حرکت کرد. لشکر مسلمانان از هیچ

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۱۱۵۱، حدیث ۵۴۷۱. روایات دیگری به همین مضمون در همان باب آمده است.

ص: ۱۳۱

جهت (از نظر محاسبات نظامی) با سپاه دشمن قابل مقایسه نبود. لشکر مشرکان ۹۵۰ نفر (بیش از سه برابر مسلمانان) بودند. آنها یک صد رأس اسب، و هفت صد نفر شتر در اختیار داشتند. علاوه بر آن، مجهّز به بهترین سلاحهای آن زمان بودند، امّا مسلمانان هم از نظر نفرات، و هم از جهت نوع سلاح و تعداد آن، و هم از نظر سواره نظام و دیگر مسائل نظامی، به مراتب ضعیفتر از کفّار بودند. بدین جهت فرمانده سپاه دشمن باور نکرد که تمام لشکر اسلام همان ۳۱۳ نفر هستند، بلکه خیال می‌کرد که قسمتی عمده سربازان اسلام کمی عقبتر در پشت تپه‌ها و لابه لای درّه‌ها مخفی شده‌اند تا در فرصت مناسب به کمک جلوداران سپاه اسلام بیایند. بر اساس این فکر، شخصی را فرستاد تا اطراف را به دقّت جستجو کند و تعداد دقیق لشکریان اسلام را گزارش دهد. مأمور ویژه به مأموریت شتافت و پس از مدّتی بازگشت و خطاب به فرمانده‌اش گفت: «حتّی یک نفر مسلمان در اطراف کمین نکرده بود و لشکر مسلمانان جز آنچه در میدان جنگ می‌بینید، نیستند! ولی چهره‌هایی که من دیدم بسیار خطرناک و مصمّم هستند. صلاح نیست با آنها وارد جنگ و نبرد شویم؛ زیرا تصوّر نمی‌کنم احدی از آنان از ما بترسد و پشت به جنگ کند!»

ابوجهل که از سران مغرور و متکبّر سپاه کفر بود، گفت: «شماها آدمهای ترسو و ناتوانی هستید. آیا آنها با این جمعیّت کم و سلاحهای اندک، توان مبارزه با ما را دارند؟»

مشرکان به نصیحت ناصح مشفق گوش نداده و به توصیه ابوجهل نادان وارد نبرد شده، و متحمّل شکست سنگینی شدند، که حاصل آن هفتاد کشته و هفتاد اسیر بود.

شکستی که تا آخر عمر آن را فراموش نکردند!

نتیجه این که، انسانی که از خداوند می‌ترسد، از هیچ کس نمی‌ترسد، و همواره پیروز است.

ص: ۱۳۲

ص: ۱۳۳

۵ تعادل در انفاق

اشاره

پنجمین ویژگی و صفت عبادالرّحمن و بندگان ممتاز پروردگار، تعادل در انفاق است. خداوند متعال در آیه ۶۷ سوره فرقان، در مورد این ویژگی، می‌فرماید:

وَ ا لَّذِینَ إِذَآ أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کَانَ بَیْنَ ذَ لِکَ قَوَامًا

و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف می‌نمایند، و نه سخت‌گیری می‌کنند؛ بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند.

نکاتی چند در این آیه شریفه قابل توجّه است.

۱- از آیه مذکور استفاده می‌شود که یکی از برنامه‌های مسلّم و قطعی اولیاء اللّه و بندگان ویژه خداوند، انفاق و کمک به نیازمندان است؛ بدین جهت در آیه شریفه پیرامون اصل انفاق سخن گفته نشده، بلکه در مورد اعتدال در انفاق بحث شده است.

۲- انفاق آن است که انسان، نیازمندان را در آنچه از نعمتهای خدایی در اختیار دارد، شریک خود کند. جمله «آنچه در اختیار دارد» عام و گسترده است و تمام امکانات انسان را در بر می‌گیرد؛ مال و ثروت، موادّ غذایی، علم و دانش، آبرو و حیثیت، مقام و موقعیّت و خلاصه از هر آنچه دارد، و به تعبیر دقیقتر- که در قرآن

ص: ۱۳۴

مجید آمده- از آنچه خداوند روزی‌اش کرده (مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ (۱)) انفاق کند.

۳- «اسـراف» آن است که انسان چیزی را بیش از حدّ مصـرف کند. و «تبذیر» به معنی ریخت و پاش و تضییع نعمت‌های الهی است؛ به عنوان مثال، اگر شـما ده نفر میهمان دعوت کرده باشـید، و برای آنها- که با یکی دو نوع غـذا پـذیرایی می‌شونـد- دهها نوع غذا تهیّه کنید، مرتکب اسراف شده‌اید؛ هر چند تمام غذاها مصرف شود!

و اگر برای این ده نفر به انـدازه پنجاه نفر غـذا تهیّه کنید، که مقداری از آن خورده، و بقیّه در سـطل زباله ریخته شود مرتکب تبذیر شده‌اید.

البتّه گـاه «اسـراف» در معنی «تبـذیر» هم به کـار می‌رود، ولی اگر در جمله‌ای هر دو کلمه ذکر شود هر کـدام معنـای خاصّ خود را خواهد داشت. و منظور از «تقتیر» تنگ نظری، سخت‌گیری، بخل ورزیدن، و به اصطلاح «نم پس ندادن» است.

۴- «قَوام» حالت بین «اسراف» و «تقتیر»، یعنی حدّ اعتدال است. و «قِوام» به چیزی گفته می‌شود که باعث اعتدال می‌شود.

پس از تفسیر اجمالی آیه مورد بحث، لازم است پیرامون دو موضوع، مطالبی ارائه شود:

نخست، اصل انفاق و جایگاه آن در اسلام؛ و دیگر، اعتدال و میانه روی در انفاق.

الف- جایگاه انفاق

اشاره

انفـاق- به معنـائی که گـذشت- یـک قـانون عمومی در جهـان آفرینش است. و تمام موجودات عالَم، عامل به آن هسـتند، یعنی، از آنچه در اختیار دارند، به دیگران کمک می‌کنند.

خورشید عالمتاب همواره در حال انفاق است؛ از نور و گرما و حرارت آن تمام

۱- سوره بقره و سوره انفـال، آیه ۳؛ سوره حج، آیه ۳۵؛ سوره قصص، آیه ۵۴؛ سوره سجده، آیه ۱۶؛ سوره فاطر، آیه ۲۹؛ و سوره شوری، آیه ۳۸.

ص: ۱۳۵

موجودات جهـان هستی بهره می‌گیرنـد، بـدون این که نیازی به ما داشـته باشـد (یعنی یک طرفه انفاق می‌کنـد) و هر روز بر اثر این انفاق از وزنش کاسته می‌گردد.

کره مسکونی ما انسانها نیز در حال انفاق است، و معادن و ذخائر خویش را از طریق گیاهان و درختان به ساکنان خود، یعنی انسانها و حیوانات و حشرات و پرندگان و مانند آن، می‌رساند.

حیوانـات نیز به مـا انسانها انفاق می‌کننـد. زنبور عسل، عسل شـیرین خود را انفاق می‌کنـد. حیوانات شـیر ده، شـیر لذیـذ و خوشـمزه خویش را انفاق می‌کننـد. و حیوانات گوشتی تمام هستی خود را به انسان اهـدا می‌نمایند. و خلاصه، تمام موجوداتِ هستی به قانون انفاق پایبند هستند و مطابق آن عمل می‌کنند.

آیا انسانها می‌توانند وصـله ناهمرنگ مجموعه نظام هستی باشـند، و از انفاق خودداری کنند، و راه بخل و انحصارطلبی را پیشه خود سازند؟

قطعاً پاسخ این سؤال منفی است. انسانها نیز باید همانند سایر موجودات، دیگران را در امکانات خود سهیم کنند؛ و از مال و ثروت و مقـام و علم و دانش و آبرو و حیثیت و هر آنچه در اختیـار دارنـد، بهره‌ای به نیازمنـدان برساننـد، و بـا قـانون عمومی و فراگیر انفـاق هماهنـگ باشـند؛ در آیـات قرآن دسـتورات اکیـد و فراوانی بر کمک و دسـتگیری از نیازمنـدان دیـده می‌شود، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند متعال در آیه هفتم سوره حدید تعبیر ظریفی از انفاق کرده است. توجّه کنید:

آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ کَبِیرٌ

به خـدا و رسولش ایمان بیاوریـد، و از آنچه شـمارا جانشـین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید؛ (زیرا) کسانی که از شـما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند.»

دو نکته در آیه شریفه فوق در خور دقّت و تأمّل است:

ص: ۱۳۶

نخست این که انفاق بلا فاصله پس از ایمان مطرح گردیده، که این نشانگر اهمّیّت انفاق است.

دیگر این که، می‌فرماید «از آنچه شما را جانشین خود در آن قرار دادیم انفاق کنید» یعنی آنچه در اختیار دارید، مال خودتان نیست. بلکه مالک حقیقی آن خداوند می‌باشد، و آن را چند روزی در اختیار شما نهاده است. و به شما اجازه داده از امانتی که در اختیار دارید، هم خودتان استفاده کنید و هم به دیگران کمک کنید.

آری، در حقیقت مالک اصلی خداست، و ما امانتدار او هستیم. و پس از چندی با فرا رسیدن مرگ همه آنها را می گذاریم و فقط با چند قطعه کفن از این دنیا می‌رویم.

عجیب این که بعضی از انسانها حتّی این را هم همراه خود نمی‌برند! شخص بسیار ثروتمندی بود که اتومبیلش در جاده هراز از جاده منحرف شد، و به قعر درّه سقوط کرد، و متلاشی گردید! این شخص حتّی یک کفن هم با خود نبرد. و تلاش فراوان فرزندان برای یافتن جسد پدر بی نتیجه ماند. اشتباه نشود، آنها جنازه را برای تجهیز و تکفین و انجام مراسم شرعی نمی‌خواستند! بلکه هدفشان این بود که مردن پدر را در مراکز قانونی ثابت کنند، تا بتوانند اموال او را در بین خود تقسیم نمایند!

بدون شک آنچه در راه خدا انفاق شود ماندگار است؛ همانگونه که در آیه ۹۶ سوره نحل می‌خوانیم:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَاللَّهِ بَاقٍ

آنچه نزد شماست فانی می‌شود؛ امّا آنچه نزد خداست باقی است.

۲- آیات دوم تا چهارم سوره انفال جایگاه رفیع انفاق را چنین به تصویر می کشد:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ

ص: ۱۳۷

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دلهایشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات او برآنها خوانده شود، ایمانشان فزونتر می گردد، و تنها بر پروردگارشان توکّل دارند. آنها که نماز را بر پا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می کنند. (آری) مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزیِ بی نقص و عیب است.

طبق آنچه در آیات سه گانه فوق آمده، مؤمنان باید دارای پنج صفت باشند:

۱- احساس ترس و خوف از ابّهت نام خدا ۲- نموّ و رشد ایمان ۳- توکّل بر خدا ۴- اقامه نماز ۵- انفاق در راه خدا

جالب این که هم از آیه اوّل و هم از آیه آخر استفاده می‌شود که فقط کسانی که این صفات را دارند مؤمن هستند، و غیر آنها در زمره مؤمنان قرار ندارند؛ یعنی، مسلمانانی که انفاق نمی کنند، مؤمن نیستند!

ارکان انفاق

اشاره

انفاق و کمک به نیازمندان ارکانی دارد که قرآن مجید آن را بیان کرده است؛ از جمله این که از چه چیز انفاق کنیم؟ به چه کسانی کمک نمائیم؟ چقدر انفاق کنیم؟ چگونه دیگران را در امکانات خود سهیم نمائیم؟

۱- از چه چیز انفاق کنیم؟

پاسخ به این سؤال در آیه شریفه **۹۲** سوره آل عمران آمده است:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید؛ و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

ص: ۱۳۸

طبق این آیه مبارکه، انفاق باید از بهترین چیزها باشد، تا انفاق کننده به قلّه نیکوکاری صعود کند. در حدیث جالبی می‌خوانیم که: امام صادق علیه السلام «شِکَر» انفاق می‌کرد! از آن حضرت پرسیدند: چرا شِکَر انفاق می‌کنید؟

حضرت فرمود: من شکر زیاد دوست دارم، و خداوند در قرآن دستور داده از بهترینِ چیزهایی که دوست دارید انفاق کنید، بدین جهت شکر انفاق می‌کنم!(۱)

در حالات امام هشتم علی بن موسی‌الرضا علیهما السلام نیز می‌خوانیم

وقتی برای آن حضرت سفره غذا پهن می‌کردند، و غذاها چیده و آماده خوردن می‌شد، حضرت ظرف بزرگی طلب می‌کردند، سپس از هر غذا، مقداری برمی‌داشتند و داخل آن ظرف می‌گذاشتند، و سفارش می‌کردند آن را به نیازمندان بدهند، و بعد شروع به خوردن غذا می‌نمودند!(۲)

بنابراین، اگر خواهان صعود به اوج قلّه احسان و نیکوکاری هستیم، باید از محبوبترین اموالمان در راه خداوند، و فقط برای رضای او، انفاق کنیم.

البتّه این سخن بدان معنی نیست که انفاق از چیزهای دیگر، مخصوصاً لوازمی که مورد نیاز نیست و در خانه انباشته شده، پسندیده و نیکو نمی‌باشد و نباید آنها را به نیازمندان داد؛ بلکه رسیدن به مقام «برّ» انفاق از بهترین چیزها را می‌طلبد.

۲- به چه کسانی کمک کنیم؟

آیه ۲۱۵ سوره بقره به این سؤال پاسخ می‌دهد:

قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادّی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای

۱- نورالثّقلین، جلد ۱، صفحه ۳۶۳، حدیث ۲۳۵.

۲- منتهی الآمال، جلد دوم، صفحه ۱۷۴.

ص: ۱۳۹

پـدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسـتمندان و درماندگان در راه باشد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه اسـت (لازم نیست تظاهر کنید، او می‌داند).

طبق این آیه شـریفه، در صورتی که پـدر و مادر انفاق کننـده، نیازمنـد باشـند، بر همه کس مقدّم هسـتند؛ پس از آن‌ها، حق تقدّم با دیگر خویشاوندان و اقوام است؛ سـپس ایتام و بچّه‌های بی سـرپرست؛ سپس نیازمندان و مستمندان جامعه؛ و بالاخره مسافران در راه مانده و مانند آن، باید مورد دستگیری شما باشند. این ترتیب، و رعایت این اولویّتها، چقدر زیبا و هماهنگ با فطرت انسانی است!

۳- چه مقدار کمک کنیم؟

همانگونه که در آیه محلّ بحث، و دیگر آیات قرآن مجیـد آمـده، انفاق باید به گونه‌ای باشد که نه ابر اثر افراط و زیاده روی، افراد تحـت تکفّـل انفـاق کننـده در سـختی و تنگنـا قرار گیرنـد و آبرویشـان در معرض خطر قرار گیرد، و نه بر اثر تفریـط و تنـگ نظری نیازمنـدان را از امکانات خویش محروم سازد؛ بلکه در این مسأله، هماننـد سایر مسائل، اعتـدال و انصاف را رعایت کنـد؛ شـرح این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

۴- چگونه انفاق کنیم؟

آیا حق داریم کمک مورد نظر را با تحقیر و سـرزنش به نیازمنـد بپردازیم، مثلًا به او بگوییم: این پول را بگیر و دیگر جلوی چشـمان من ظاهر نشو! و یا از تعابیری مانند آن استفاده کنیم؟

خداوند متعال صدقات و کمکهایی که منّت و آزار و اذیّت به دنبال دارد را باطل اعلام کرده، و آن را همردیف انفاقهای ریاکارانه، در جهت غیر رضای خدا شمرده است.(۱)

۱- این مطلب در آیه شریفه ۲۶۴ سوره بقره آمده است.

ص: ۱۴۰

این نکته نشانگر اهمّیّت فوق‌العاده آبروی مؤمن از دیدگاه اسلام است. اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که به خاطر یک کمک و احسان، آبروی مسلمانی لکّه دار شود، و قلبش جریحه دار گردد؛ قرآن مجید در آیه ۲۶۳ سوره بقره می‌فرماید:

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از خشونتهای آنها)، از بخششی که آزار به دنبال داشته باشد بهتر است. و خداوند بی نیاز و بردبار است.

طبق این آیه شریفه، جواب منفی دادن به فقیر، هرگاه همراه با ادب و احترام باشد، بهتر از پاسخ مثبتی شمرده شده که همراه با آزار و اذیّت نیازمند است.

و چه زیباست انفاقهایی که همراه با ادب و احترام است؛ و چه زیباتر انفاقی که مُنفِق از این که توان کمک بیشتری نداشته، از نیازمند عذرخواهی می کند! و این حالت روحانی عالی در سیره ائمّه معصومین علیهم السلام به چشم می‌خورد؛ به این داستان توجّه کنید:

شخص نیازمندی درِ خانه امام حسن مجتبی علیه السلام را کوبید، و خطاب به حضرتش عرض کرد:

لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍيَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مُخْبِرِي

إِلَّا بَقَايَا مَاءُ وَجْهِي صُنْتُهُأَلَّا يُبَاعَ وَ قَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

ای فرزند رسول خدا! هیچ چیزی برایم باقی نمانده که آن را به درهمی بفروشم. چهره و وضع ظاهری‌ام سخنانم را تصدیق می کند و شهادت بر صدق کلامم می‌دهد. البتّه اندکی آبرو دارم، که آن را حفظ نموده‌ام (تا مشتری مناسبی بیابم) و اکنون که تو مشتری مناسبی هستی، آن را به تو عرضه کرده‌ام!

امام حسن علیه السلام صندوقدار خویش را طلبید و پرسید: چه مقدار پول نزد توست؟

عرض کرد: دوازده هزار درهم؛ فرمود: آن را به این مرد فقیر بده! سپس آن مرد را طلبید، و عذرخواهی نمود و فرمود: ما حقّ تو را ادا نکردیم! ولی آنچه داشتیم دادیم؛

ص: ۱۴۱

سپس این شعر را در جواب اشعار او، فرمود:

خُذِ الْقَلِیلَ وَ کُنْ کَا نَّکَ لَمْ تَبِعْمَا صُنْتَهُ وَ کَا نَّنَا لَمْ نَشْتَرِ(۱)

این مـال انـدک را بگیر و گویـا تو چیزی را نفروخته‌ای، و مـا نیز چیزی نخریـده‌ایم (یعنی من به چهره‌ات نگـاه نمی‌کنم تـا آبرویت محفوظ بماند.).

این، اوج رعایت آداب انفاق، و بهترین روش کمک به نیازمندان است.

آثار انفاق

کمک به نیازمندان آثار فراوان و عجیبی دارد. از جمله در آیه ۲۶۱ سوره بقره، می‌خوانیم:

مَثَلُ ا لَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ؛

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداونـد آن را برای هر کس بخواهد (و شایسـتگی داشـته باشد) دو یا چند برابر می‌کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

بسـیار جالب است که در این آیه شـریفه شـخص انفاق کننـده، به آن دانه گنـدم پر برکت که آن قـدر رشـد و نمو دارد، تشبیه شده است؛ یعنی، انفاق آن قدر مُنفِق را رشد و نمو می‌دهد، تا جایی که هفتصد درجه یا بیشتر ترقّی پیدا می‌کند!

ب- نه اسراف، نه اقتار، بلکه قوام در انفاق!

اشاره

اعتدال در انفاق، و به تعبیر قرآن مجید قوام، صـفت فضیلتی است که در دو سوی آن دو صفت رذیله و زشت وجود دارد؛ در جانب افراط صفت رذیله اسراف وجود

۱- منتهی الآمال، جلد اوّل، صفحه ۱۶۲.

ص: ۱۴۲

دارد، و در جانب تفریط، صفت إقتار، که هر دو از دیدگاه اسلام مذموم است.

عبادالرّحمن و بندگان خاصّ خداوند نه آلوده اسراف می‌شوند، و نه ننگ إقتار را می‌پذیرند، بلکه اعتدال در انفاق را مراعات می کنند، و دارای ویژگی قوام هستند.

امام صادق علیه السلام در حدیث جالبی عملًا به شرح و تفسیر این سه واژه پرداخته است.

طبق این حدیث، روزی آن حضرت مشتی خاک، یا شن، از روی زمین برداشت، و انگشتان دستش را جمع کرده، و محکم به هم فشار داد، به گونه‌ای که ذرّه‌ای از آنچه در دستش بود بر روی زمین نریخت. فرمودند: این بخل و إقتار(۱) است!

سپس آن خاکها را بر زمین ریخت و مشتی دیگر از خاک برداشت، و کف دست را به سمت زمین گرفت و کاملًا انگشتان را باز کرد، به گونه‌ای که تمام خاکها بر زمین ریخت، پس از آن فرمود: این اسراف نامیده می‌شود.

برای بار سوم مشتی دیگر از خاک برداشت و این بار کف دست را به سمت آسمان گرفت و انگشتان را باز کرد؛ مقداری از خاکها به زمین ریخت، و مقداری در کف دست حضرت باقی ماند. سپس فرمود: این همان سخاوتی (قوام) است که قرآن مجید اشاره کرده است.»(۲)

نمونه‌ای دیگر از آیات اعتدال در انفاق

آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره اسراء، تمام گفتنیهای انفاق را، به بهترین وجه، بیان کرده است.

۱- مصدر« قَتَرَ» قتور است. و این در واقع مصدر باب ثلاثی مجرّد است و به معنی تنگ گرفتن بر دیگری است.« قتر علی عیاله» یعنی زندگی را بر خانواده‌اش تنگ گرفت و برآنها از نظر اقتصادی فشار آورد؛ ولی هنگامی که همین« مادّه» به باب افعال برده می‌شود، و ثلاثی مزید می گردد، تبدیل به فعل لازم می‌شود. بنابراین« إقتار» به معنای فقر است. و این بر عکس قاعده‌ای است که می گویند:« هر فعلی به باب افعال برده شود، متعدّی می گردد» چرا که اینجا فعل متعدّی به باب افعال رفته، و لازم شده است! البتّه إقتار گاهی هم به معنای متعدّی استعمال شده است.

۲- نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه ۲۹.

ص: ۱۴۳

به این آیات توجّه کنید:

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لَاتُبَذِّرْ تَبْذِیرًا

و حقّ نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حقّ) مستمند و وامانده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن!

در این آیه شریفه، علاوه بر مشخّص کردن کسانی که باید به آنها کمک بشود، از کلمه «حق» استفاده شده است. یعنی آنچه به آنها کمک می‌شود حقّ آنهاست، و آنان این کمکها را از شما طلبکارند. حقّ آنها را پرداخت کن، و در عین حال گرفتار اسراف و تبذیر مشو.

إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کَانُوا إِخْوَانَ الشَّیَاطِینِ وَ کَانَ الشَّیْطَانُ لِرَبِّهِ کَفُورًا

(تبذیر مکن) چرا که تبذیر کنندگان، برادران شیاطینند؛ و شیطان در برابر پروردگارش، بسیار ناسپاس بود!

این آیه در حقیقت استدلالی است بر آیه قبل، و در مقام بیان دلیل حرمت تبذیر و اسراف می‌باشد.

سؤال: چرا اسرافکاران برادران شیاطین شمرده شده‌اند؟

پاسخ: زیرا همانگونه که شیطان در زمین فساد می‌کند، اسراف کنندگان نیز به فساد مشغول هستند. آیا اسراف و تبذیر و کفران نعمتهای الهی، فساد شمرده نمی‌شود!

آیا این مفاسد، سرچشمه مفاسد و بحرانهای اجتماعی نمی‌گردد!

آیا مراسم جشنهای آن چنانی، و حتّی ریخت و پاشهای حیرت آور در مراسم فاتحه، که باید باعث عبرت دیگران باشد، مفاسدی به دنبال نخواهد داشت!

آیا سمینارها و کنگره‌هایی که هیچ دردی از دین و دنیای مردم حل نمی‌کند، و اسراف و تبذیر در آن موج می‌زند، و در جلو چشمان انسانهای فقیر و گرسنه و بی‌چیز برگزار می‌گردد، بحران آفرین نیست!

یکی از مسؤولین دانشگاهها می‌گفت: جنبش‌های دانشجویی و اعتراضات

ص: ۱۴۴

خیابانی آنها، همیشه عامل سیاسی ندارد؛ بلکه گاهی از اوقات، عوامل اقتصادی خالق آن است، زیرا دانشجویانی که برای تأمینِ پولِ فیشِ غـذایِ دولـتی، که غالبـاً مبلـغ نـاچیزی است، مشـکل دارنـد، وقـتی آن اسـرافها و تبـذیرها، و مجـالس آنچنـانی، و سـمینارها و گردهم‌آیی‌های کذایی را می‌بینند، عقده‌ای می‌شوند و در جستجوی بهانه‌ای هستند، تا با کوچکترین جرقّه عقده گشایی کنند! اینها همه مفاسد اسراف و تبذیر است.

بنابراین، وجه مشترک و نقطه اشتراک اسراف کنندگان و شیاطین، گسترش فساد در جامعه است.

وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَیْسُوراً

و هر گاه از آنان (/ مسـتمندان روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشـته باشـی (تا گشایشـی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو!

این آیه شـریفه، نوع برخورد با مستمند رابه هنگامی که دست انسان خالی است بیان می‌کند. اگر قادر بر برطرف کردن نیاز مادّی و جسمی او نیستی، با محبّت و اظهار لطف و اعتذار روح او را سیراب کن و با کلامی نرم و دلنشین عذرخواهی نما.

خداونـد بخشایشـگر در آیه اوّل از تبـذیر نهی کرد، و در آیه دوم نوع برخورد با مسـتمند را بیان داشت، و در آیه بعد، از اسـراف و اقتار نهی می‌کند و می‌فرماید:

وَ لاتَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لاتَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً

هرگز دسـتت را بر گردنـت زنجیر مکـن، (و انفـاق و بخشـش را ترک منمـا) و بیش از حـد (نیز) دست خـود را مگشـای. که مـورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی.

این آیه شریفه بیانگر همان مطلبی است که در آیه ۶۷ سوره فرقان آمده، و محلّ بحث ماست. به شأن نزول آن توجّه کنید:

ص: ۱۴۵

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها پیراهنش را شسته و در منزل نشسته بود، تا آن لباس خشک شود، و برای نماز به مسجد برود. نیازمندی درِ خانه حضرت را کوبید، و درخواست لباس کرد. حضرت تنها لباسش را به نیازمند داد، و خود بدون لباس در منزل ماند. هنگام نماز شد. اذان گفتند، مسلمانان دسته دسته به مسجد آمدند، ولی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبری نبود. بدین جهت به خانه آن حضرت آمدند. متوجّه شدند آن حضرت پیراهنش را به نیازمندی داده، و لباس دیگری ندارد تا آن را بپوشد و به مسجد بیاید! سپس آیه فوق نازل شد و مسلمانان را به رعایت اعتدال در انفاق سفارش کرد.(۱)

اسراف در روایات

اسراف در روایات انعکاس گسترده‌ای دارد. پیشوایان دینی بطور دقیق و موشکافانه این بليّه اجتماعی را مورد توجّه قرار داده‌اند.

از جمله، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده، که اگر دنیای امروز فقط به همین یک روایت در زمینه اسراف عمل کند، فقیری در سراسر دنیا یافت نخواهد شد؛ زیرا با همان چیزهایی که دور ریخته می‌شود، می‌توان تمام فقرا را بی نیاز کرد! با دقّت به این روایت توجّه کنید:

أَدْنَى الْاسرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْإِنَاءِ، وَابْتِذَالُ ثَوْبِ الصَّونِ، وَ إِلْقَاءُ النَّوَى (۲)

کمترین حدّ اسراف، دور ریختن باقیمانده آب (لیوان که) نوشیده شده، و پوشیدن لباس میهمانی در منزل، و دور انداختن هسته خرماست!

امام صادق علیه السلام، طبق این روایت، پایین‌ترین حدّ اسراف را سه مطلب بیان فرموده است:

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۹۱.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۱۸۰۲، حدیث ۸۴۹۶.

ص: ۱۴۶

۱- هر گاه آب بنوشی، و مقداری از آب ته لیوان شما اضافه بیاید، و آن را دور بریزی، این کار اسراف محسوب می‌شود! بدین جهت نقل می‌کنند که امام خمینی رحمه الله در این گونه موارد قطعه کاغذی روی لیوان می‌گذاشت، و بعداً باقیمانده آب را مورد استفاده قرار می‌داد. و حتّی آن مقدار از آب رااسراف نمی‌کرد.

۲- معمولًا لباس بیرون انسان با لباسی که داخل منزل می‌پوشد تفاوت دارد؛ لباس بیرون به شکلی است که آبروی انسان را حفظ کند (بدین جهت از آن به «الثّوب الصّون» تعبیر شده است.) اسلام می‌گوید پوشیدن لباس میهمانی و استفاده از آن در داخل منزل، اسراف محسوب می‌شود.

۳- مسلمان باید از همه چیز بیشترین بهره را ببرد؛ مثلًا در صورت امکان از هسته خرما برای تنور و پختن نان و مانند آن استفاده کند؛ مخصوصاً که در زمان ما هیچ چیز بی فایده و بلااستفاده نمی‌ماند؛ تا آنجا که زباله‌ها را تبدیل به کود می‌نمایند و بعضاً از آن برق تولید می‌کنند! یا فاضلابها را با دستگاههای مدرن تصفیه نموده، و برای کشاورزی آماده می‌کنند؛ بلکه گاه به عنوان آب آشامیدنی نیز مورد استفاده قرار می‌دهند!

سخنان امام صادق علیه السلام زمانی بیان شده که هیچ یک از امکانات فعلی برای استفاده از زباله‌ها و فاضلابها وجود نداشت. و این خود نوعی معجزه است.

آری، اسلام برای زدودن فقر از چهره جامعه اینقدر برنامه‌های ظریف و دقیق دارد، امّا امروزه شاهد اسرافهای کلان و گسترده، در سراسر جهان، حتّی در بین مسلمانان و شیعیان، هستیم!

واعظ شهیر، مرحوم فلسفی، می‌گفت: به مجلسی دعوت شدم؛ شخصی، که گویا دکترای اقتصاد داشت، پیرامون اقتصاد ایران سخنان فراوانی گفت، و برای سر و سامان دادن به وضع نابهنجار اقتصاد کشور، دلسوزی زیادی کرد. تا این که سفره غذا گسترده شد و انواع غذاها را در آن چیدند.

آقای دکتر بشقابی برداشت، و آن را از غذاهای مختلف پر کرد، و پس از آن که چند

ص: ۱۴۷

قاشقی از آن خورد، دست از غذا کشید و شروع به سیگار کشیدن کرد، و خاکستر سیگارش را بر روی غذاهای درون بشقابش ریخت! من از این صحنه متأثّر شدم، و خطاب به وی گفتم: آقای دکتر! شما که سرِ ما را بر اثر سخنان فراوانتان پیرامون مسائل اقتصادی به درد آوردید، چرا اینقدر غذا در بشقاب ریختید و نخوردید! بعلاوه، چرا خاکستر سیگارتان را به روی غذاها ریختید، و اجازه ندادید دیگران از آن استفاده کنند! شما با این اعمال و کردار می‌خواهید اقتصاد کشور را سر و سامان دهید!

متأسّفانه اسراف بلای فراگیری شده، و حتّی افراد تحصیل کرده آلوده آن شده‌اند.

جالب است بدانید که برخی از کشورهای به اصطلاح متمدّن، اگر موادّ غذایی اضافه‌ای داشته باشند آن را به بازار نمی‌آورند، بلکه به دریا می‌ریزند، و مرتکب اسراف و تبذیر ملّی می‌شوند، تا قیمتهای اجناس خود را ثابت نگه دارند!

علی علیه السلام و اسراف کنندگان

به جانشین پیامبر و زمامدار مسلمین- که جانهای همه عالمیان به فدای او باد- اطّلاع دادند که فرماندارت، جناب عثمان بن حنیف، به ضیافتی دعوت شده، که سفره آن رنگین بوده است. حضرت به محض اطّلاع از این داستان، قلم به دست گرفت، و نامه تندی برای فرماندارش نوشت، و او را به خاطر این کار سرزنش کرد! این نامه پرارزش پس از گذشت بیش از هزار سال هنوز رنگ و بوی کهنگی به خود نگرفته است، چرا که نهج البلاغه «اخت القرآن» لقب گرفته، و همانند کلام وحی کهنه‌شدنی نیست.

در قسمتی از این نامه آمده است:

«عثمان! من به بهترین لباسها و غذاها دسترسی دارم، امّا چون می‌دانم در گوشه و کنار مملکت اسلامی فقرا و مستمندانی پیدا می‌شوند که به نان شب محتاجند، به نان جوین قناعت کرده‌ام.»(۱)

۱- نهج‌البلاغه، نامه چهل و پنجم.

ص: ۱۴۸

حضرت قصد دارد با این کار، حدّاقل با نیازمندان اعلان همدردی کند. و آنها بدانند که اگر وضع زندگیشان مناسب نیست، پیشوای آنها هم بیش از نان جوین نمی‌خورد!

آیا در سراسر جهان چنین پیشوا و زمامداری یافت می‌شود، که حکمران خود را به خاطر رفتن به یک میهمانی پر زرق و برق بازخواست کند، و خودش از حدّاقل امکاناتی که تمام شهروندانش نیز از آن برخوردارند، استفاده کند!

قطعاً پاسخ منفی است. بدین جهت جهان در برابر عظمت و بزرگی روح علی علیه السلام سر تعظیم فرود آورده، و آن نویسنده مسیحی، او را بانک عدالت انسانیّت خوانده است.

پروردگارا! به ما توفیق شناخت هر چه بیشتر احکام اسلام و پیشوایان دین را عنایت فرما!

بارالها! ما را در راه شناخت مسیر اعتدال و پیمودن آن در همه زوایای زندگی رهنمون باش!

بار خدایا! از تو می‌خواهیم که سعادت کمک کردن به نیازمندان و فقرا را در تمام مراحل زندگی، از آنچه تو ما را در آن خلیفه خود قرار داده‌ای، عنایت فرما!

ص: ۱۴۹

۶ پرهیز از شرک

اشاره

خداوند متعال، در ادامه بحث صفات عبادالرّحمن، در آیه ۶۸ سوره فرقان، به سه صفت دیگر آنان اشاره می‌کند. سپس در سه آیه بعد، مطالبی پیرامون صفات مذکور متذکّر می‌شود.

به توضیحی کوتاه پیرامون آیات چهارگانه می‌پردازیم:

وَ ا لَّذِینَ لَایَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهًا آخَرَ وَ لَایَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَایَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثَاماً

و (عبادالرّحمن) کسانی (هستند) که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به حق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!»

آیا مجازات سختی که در انتظار مشرکان و قاتلان و زناکاران است، فقط مجازاتهای جهان آخرت است، یا قبل از آن در همین دنیا نیز چوب مجازات الهی را می‌خورند؟

پاسخ این سؤال در بحث‌های آینده خواهد آمد.

ص: ۱۵۰

«يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً؛ عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند.»

سؤال: چرا عذاب و مجازات چنین افرادی در روز قیامت چند برابر خواهد بود؟

پاسخ: ظاهراً علّتش این است که این نوع گناهان که جنبه اجتماعی و عمومی دارد، باعث تشویق دیگران به گناه می‌شود. و مشوّقان به کاری- چه نیک و چه بد- در جزای آن شریک هستند. اگر آن کار حرام باشد و کسی بر اثر تشویق او مرتکب آن شود، در گناه او شریک است. و اگر مشوّق کار حلالی باشد، کسی که بر اثر تشویق او مرتکب آن کار شده، در ثواب او شریک است.

بر همین اساس، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است:

هر کس سنّت نیک و حسنه‌ای بنا نهد، تا زمانی که به آن سنّت عمل می‌شود، مؤسّس در ثواب تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند شریک است. و هر کس سنّت زشت و سیّئه‌ای پی ریزی کند، تا زمانی که به آن عمل می‌شود، مؤسّس در گناه تمام کسانی که به آن سنّت عمل می‌نمایند شریک است؛ بدون این که چیزی از ثواب و گناهان انجام دهندگان آن کسر شود![(۱)]

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً

مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!

با این که مجازات مشرکان و قاتلان و زانیان سنگین و چند برابر و خوار کننده است، ولی خداوند راه بازگشت و جبران را برای آنها باز گذاشته، و اجازه جبران به آنها داده است. بدین جهت، کسانی (از این سه طایفه) که توبه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، استثنا کرده است.

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۱۸۹۶، حدیث ۹۱۱۳.

ص: ۱۵۱

توجّه به چند نکته در این آیه شریفه لازم است:

الف- توبه و بازگشت به سوی خداوند تا زمانی که نفس انسان در رفت و آمد است، و چشم از این جهان نبسته قبول می‌شود؛ حتّی برای کسانی که مرتکب گناهان بزرگ و خطرناکی شده‌اند راه جبران باز است، و لطف خداوند- اگر خود آنها بخواهند- شامل حالشان می‌شود. و خوشا به حال افرادی که یا آلوده به گناه و معصیت نمی‌شوند، و یا اگر آلوده می گردند، موفّق به توبه و بازگشت می‌شوند و گذشته سیاه خود را جبران می‌نمایند.

ب- مطلب دوم این که گناه باعث می‌شود که درجاتی از ایمان انسان از بین برود.

بدین جهت خداوند متعال صِرف توبه را کافی نمی‌داند؛ بلکه علاوه بر توبه جبران درجات از دست رفته ایمان را نیز لازم می‌داند. به تعبیر دیگر، شخص مؤمن هر چند با انجام گناه یا گناهانی کافر و نجس نمی‌شود، و احکام اسلام همچنان بر او جاری می گردد، امّا مرحله یامراحلی از ایمانش را بر باد می‌دهد، که پس از توبه باید آن را جبران نماید.

ج- نکته سوم این که، علاوه بر توبه و ایمان، جبران خطاهای گذشته نیز لازم می‌باشد. به تعبیر دیگر، توبه با یک استغفار و طلب عفو و بخشش زبانی حاصل نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر آن، باید اثر و نشانه‌اش در اعمال و کردار تائب نیز آشکار گردد. بدین جهت، بر شخص تائب لازم است با اعمال صالح و شایسته، اشتباهات و خطاهای گذشته را جبران نماید و به همان اندازه کار خیر و شایسته انجام دهد.

ه- جالب این که خداوند متعال نه تنها توبه توبه کارانی که توبه می کنند و ایمان می‌آورند و با اعمال صالح، گذشته را جبران می‌نمایند، می‌پذیرد و عذاب و مجازات را از آنها بر طرف می کند و آنها را از خواری و ذلّتِ آلودگی به گناه نجات می‌دهد، بلکه لطف ویژه و عنایت خاصّ خویش را نیز شامل آنها می کند و پرونده اعمال زشت آنها را تبدیل به اعمال نیک و خوب می کند؛ چرا که این کار مقتضی غفران و رحمت پروردگار است!

ص: ۱۵۲

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً

و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد).

شخص گناهکار، با ارتکاب گناه، در حقیقت به خداوند پشت می‌کند و از او دور می‌شود. و هنگامی که توبه می‌کند به خداوند رو می‌کند و به سوی حضرتش باز می‌گردد. به همین جهت «توبه» را «توبه» نامیده‌اند. همانگونه که خداوند نیز توبه می‌کند! زیرا هنگامی که بنده گنهکار آلوده گناه می‌شود، خداوند از او روی بر می‌تابد، و برخی از توفیقات و نعمتهایش را از او سلب می‌کند. و هنگامی که گناهکار پشیمان می‌شود و توبه می‌کند، خداوند نیز به او روی می‌آورد، و آنچه از او گرفته بود، به وی باز می‌گرداند. پس هم بنده توبه می‌کند و هم خداوند. بنده توبه از خطا و گناه و بازگشت به سوی خدا، و خداوند توبه از قطع نعمت و رحمت و بازگشت به لطف و عنایت!

شرک و توحید

اشاره

مباحث مهمّی پیرامون شرک و توحید مطرح است، که اینجا جای طرح تمام آن مباحث نیست. ولی به سه محور مهمّ آن، به صورت مختصر و گذرا، اشاره می‌کنیم:

الف- سرچشمه شرک

سؤال: سرچشمه شرک چیست؟

با توجّه به این که انبیاء و اولیاء مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کردند، و سخن اوّل تمام پیامبران کلمه توحید بوده، شرک از کجا پیدا شد؟

طبق برخی از روایات، پیامبر اسلام ده سال اوّل رسالت خویش را فقط به نشر توحید و دعوت مردم به یکتاپرستی اختصاص داد، و شعار اصلی او «قُولُوا لَاإِلَهَ إِلَّا

ص: ۱۵۳

اللَّهَ تُفْلِحُوا» بود، چگونه عدّه‌ای از مردم، بر آئین شرك و بت پرستی باقی ماندند؟

با عنایت به این که فطرت انسانها فطرت توحیدی است، و خداوند متعال توحید و یکتاپرستی را در نهاد تمام انسانها به ودیعت نهاده، چرا برخی از انسانها که تعدادشان در طول تاریخ کم نبوده، متمایل به دوگانه پرستی و بت پرستی شده‌اند؟

خلاصه این که، فرمان فطرت از یک سو، و دعوت پیامبران فراوان از سوی دیگر، انسان را به سوی توحید فرا می‌خواند، چه چیز او را به سوی شرك دعوت می کند؟

پاسخ: سرچشمه شرك را امور مختلفی شمرده‌اند؛ از جمله:

۱- جهل و نادانی: انسانِ جاهل نمی‌تواند عالم ماوراء طبیعت را تصوّر و قبول کند؛ چون بشرِ مادّی به محسوسات عادت کرده، و فقط آنچه را می‌بیند باور می‌نماید، و از آنجا که جهان ماوراء طبیعت با چشم دیده نمی‌شود، نمی‌تواند آن را باور کند. چنین انسانی می گوید: خدای نامرئی خارج از دسترس من است. خدای من باید محسوس و دیدنی باشد! بدین جهت بتی می‌سازد و آن را مظهر خدای نامرئی می‌پندارد، و به پرستش آن می‌پردازد. و این تفکّر غلط، که در بین انسانهای مادّی رایج و شایع گشته، همان چیزی است که متأسّفانه برخی از صوفیها به پیروان خویش سفارش می کنند؛ آنها می گویند: شما موقع قرائت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نمی‌توانید تصویری از خداوند در ذهن خود ترسیم کنید، زیرا خداوند جسم و قابل رؤیت نیست، پس تصویر مرشد، که مظهر خداست، را در ذهنتان ترسیم کنید و آیه فوق را تلاوت نمایید!(۱)

نتیجه این که، یکی از ریشه‌های شرك و بت پرستی، جهل و نادانی است. و شاید به همین جهت در فرهنگ اسلامی ناظر مذمّت شدید جهل و نادانی هستیم، و پیشوایان ما مردم را به علم و دانش، هر چند در دوردست‌ترین مکانها باشد، سفارش کرده‌اند.

۱- شرح حال صوفیان و افکار و عقاید منحرف آنان را در کتاب« جلوه حق» مطالعه فرمایید.

ص: ۱۵۴

۲- دیدن «اسباب» و فراموشی «مسبّب الاسباب»: انسان جاهل مشاهده می‌کند که خورشید هر روز طلوع می‌کند، و از نور و حرارتش تمام موجودات استفاده می‌کنند، به گونه‌ای که حیات تمام موجودات به نور و حرارت آفتاب عالمتاب بستگی دارد. و این موجود با برکت بزرگوارانه و بدون هیچ چشمداشتی، تمام هستی خود را در اختیار سایر موجودات می‌نهد؛ انسانهای کوته فکر وقتی خورشید را با این اهمّیّت می‌بینند به پرستش آن می‌پردازند، و از خدای خورشید که آن را آفریده و به او این همه نور و حرارت بخشیده غفلت می‌کنند!

گاه خورشید را می‌بینند و خدای خورشید را فراموش می‌کنند؛ گاه به پرستش ماه می‌پردازند و از خالق آن غافل می‌شوند؛ گاه ستارگان را معبود خود قرار می‌دهند و از آفریننده آن باز می‌مانند؛ گاه در برابر رود نیل به کرنش و تعظیم می‌پردازند و خدایی که آن را به وجود آورده به فراموشی می‌سپارند.

خلاصه این که، یکی از سر چشمه‌های شرک، دیدن «اسباب» و غفلت از «مسبّب‌الاسباب» است. البتّه این عامل هم به جهل و نادانی بازمی‌گردد.

۳- قانون مرگ استثناء ندارد، شامل انبیا و پیامبران نیز می‌شود. در زمانهای دور وقتی پیامبر بزرگی به سوی خداوند باز می‌گشت، و دار دنیا را وداع می‌گفت، مرگ آن پیامبر بر برخی از پیروانش بسیار سخت و گران بود. بدین جهت آنها برای زنده نگهداشتن نام پیامبرشان مجسّمه او را می‌ساختند، و آن را مورد احترام قرار می‌دادند.

نسل اوّل و دوم به همین شکل عمل می‌کردند، ولی نسلهای بعد بتدریج فلسفه اصلی و اوّلیّه آن مجسّمه‌ها را فراموش می‌کردند و به پرستش آن می‌پرداختند! در اینجا نیز جهل و نادانی سر چشمه شرک و بت پرستی گشته است. بنابراین توحید زاییده علم و دانایی، و شرک نتیجه جهل و نادانی است.

انبیا آمدند که بشر را از ظلمت بت‌پرستی و شرک نجات دهند، و آنها را به وادی خداپرستی و توحید رهنمون گردند.

ص: ۱۵۵

ب- شرک در قرآن

قرآن مجید درباره شرک و بت‌پرستی مطالب فراوانی مطرح کرده، و در بعضی از آیات تعبیرات و مضامین هولناکی در مورد شرک به کار برده، که درباره هیچ گناه دیگری به کار نرفته است. به چند نمونه آن توجّه کنید:

۱- در آیه ۱۱۶ سوره نساء می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ لَایَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً

خداوند، شرک به او را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌آمرزد، و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.

طبق این آیه شریفه، انسان با هر گناهی از دنیا برود احتمال آمرزش و غفرانش می‌رود. ولی اگر خدای ناکرده مشرک از دنیا برود، هیچ امیدی به نجاتش نیست، و شفاعت هیچ شفاعت کننده‌ای مفید به حالش نخواهد بود!

۲- خداوند متعال در آیه ۷۲ سوره مائده یکی دیگر از محرومیّتهای مشرکان را چنین بیان می‌کند:

مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصَارٍ

هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یاوری ندارند.

آری، بهشت جایگاه موحّدان و یکتاپرستان است، و بر مشرکان حرام می‌باشد.

۳- نهایت سقوط و بدبختی مشرکان، در آیه ۳۱ سوره حج، این گونه به تصویر کشیده شده است:

وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَ نَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ

ص: ۱۵۶

و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند؛ و یا تند باد او را به جای دور دستی پرتاب می‌کند.

انسان مشرک با انحراف از فطرت توحیدی و یکتاپرستی، از آسمان انسانیّت سرنگون می‌شود، و از خداوند فاصله می‌گیرد، و به سوی زمین سقوط می‌کند. همین سقوط برای نابودی او کافی است؛ ولی کار مشرک به اینجا هم ختم نمی‌شود. بلکه پرندگان شکاری در وسط زمین و آسمان به او حمله ور می‌گردند، و گوشت بدنش را قطعه قطعه می‌کنند. و در حالی که هنوز در حال سقوط و دور شدن از رحمت پروردگار است، باقیمانده آثارش در نزدیکی زمین اسیر تندبادی می‌گردد، و تندباد آن را به مکانی که از دسترس انسانها خارج است، منتقل می‌سازد! حقیقتاً مثالی گویاتر از مثال فوق برای ترسیم چهره واقعی شرک تصوّر نمی‌شود.

۴- خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره لقمان (۱) شرک را «ظلم عظیم» می‌شمرد، و از زبان حضرت لقمان می‌فرماید:

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یَا بُنَیَّ لَاتُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ

(ای پیامبر اسلام! به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش- در حالی که او را موعظه می‌کرد- گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.

شرک هم ظلم به خویشتن است، و هم ظلم به خداوند. امّا ظلم به خویشتن است، برای این که مشرک با سجده در برابر بت و پرستیدن آن، خود را در نهایت خواری و ذلّت قرار می‌دهد. آیا خواری و ذلّت از این بالاتر که انسان با دست خود از قطعه

۱- لقمان پیامبر نبود؛ ولی خداوند متعال به خاطر مبارزه‌اش با هوای نفس، چشمه‌های حکمت و دانش رادر قلب او جوشانید و آنقدر به او علم و دانش عطا کرد که کلامش همردیف کلام وحی، و افکارش همسنگ آیات آسمانی قرآن گشت! او نصایحی به فرزندش دارد که اوّلین آنها امر به توحید و دوری از شرک است.

ص: ۱۵۷

(چوبی یا) سنگی، بتی بتراشد، سپس در برابر آن به سجده بیفتد!

و امّا ظلم بر خداوند است (یعنی کاری را در غیر موقع آن انجام دادن) به خاطر این که قرار دادن خداوند خالق آسمانها و زمین و تمام هستی، در کنار قطعه سنگی به نام بت، که قادر بر هیچ کاری نیست، و اصلًا احساس و درک و شعوری ندارد، بدون شک ظلم عظیم است.

بی تردید هیچ عاقلی نه ظلم بر خویشتن را می‌پذیرد، و نه ظلم بر ولی نعمت و آفریدگارش را تحمّل می کند. پس باید از این ظلم فرار کرد و قلب را از شرک زدود.

ج- راز اهمّیّت توحید

سؤال: راستی چرا توحید و یکتاپرستی این قدر با اهمّیّت، و شرک و بت پرستی تا این اندازه شوم و خطرناک است؟

پاسخ: شرک سرچشمه تمام گناهان، و توحید منشأ همه خیرات و نیکی‌هاست. و این دو مهمترین مسأله در دین اسلام بلکه تمام ادیان الهی است.

اگر مردم رشوه خواری می کنند، اگر عدّه‌ای مرتکب سرقت می‌شوند، اگر کسی حقّ دیگری را پایمال می کند، اگر گروهی به تجارت موادّ مخدّر روی می‌آورند، و اگر هزاران گناه دیگر انجام می‌شود، ریشه تمام این گناهان به شرک باز می گردد.

توضیح این که توحید شاخه‌هایی دارد؛ یکی از شاخه‌های توحید این است که:

«هیچ نیرویی جز خداوند، در عالَم تأثیر گذار نیست» حتّی اگر آتش می‌سوزاند به اذن اوست! بدین جهت آتشی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند نسوزانید؛ چون خداوند به او اجازه سوزاندن نداده بود. کارد هم به فرمان خداوند می‌برد. و اگر به او اجازه بریدن ندهد، گلوی حضرت اسماعیل را نمی‌برد!

آری، هر چه هست از ناحیه خداست، و هیچ نیرویی جز قدرت پروردگار در جهان هستی تأثیر گذار نیست.

ص: ۱۵۸

اگر انسان این مطلب را باور کنـد، و در نتیجه معتقد گردد که خداوند روزی حلال او را تأمین می کند، نه آلوده رشوه می‌شود، و نه دست به سرقت دراز می کنـد، و نه در تجارت کثیف موادّ مخـدّر غوطه ور می گردد، و نه حقّ دیگران را پایمال می کند، و نه ایمان خود را به گناهان دیگر لکّه دار می‌نماید.

اگر انسان عزّت و ذلّت را فقط به دست او بداند، و به آیه شریفه ۲۶ سوره آل عمران اعتقاد راسخ داشته باشد، که می‌فرماید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

بگـو بارالهـا! ای مالـك حکومتهـا! به هر کس بخـواهی، حکومت می‌بخشـی، و از هر کس بخواهی حکومت می گیری، هر کس را بخواهی، عزّت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

آری، اگر مضـمون این آیه شریفه را باور کرده باشد، دیگر نه دروغ می گوید، نه در برابر دیگران مدح و کرنش بی‌جا می‌نماید، نه رضایت خدا را برای به دست آوردن رضایت خلق زیر پا می گذارد، و نه لباس زیبای عزّت را به آلودگیهای دیگر آلوده می‌سازد.

چنین انسانی نه تنها شـرك نمی‌ورزد، و بر گرد آن نمی‌چرخد، بلکه کلید تمام خیرات و نیکی‌ها را به دست خدا، و او را قادر بر هر کاری می‌داند. و فقط و فقط به خداوند واحد عشق می‌ورزد.

این که در روایـات می‌خوانیم: «دنیـا سرچشـمه تمام گناهان و پلیـدی‌هاست (۱)» اشـاره به همین مطلب دارد که «شـرك منشـأ تمام گناهان است» زیرا دنیاپرست به نوعی توحید را نپذیرفته، و آلوده به شرك گشته است. قلبی که کانون عشق و محبّت خداوند

۱- روایات متعدّدی به این مضـمون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السـلام، وحضـرت موسـی علیه السلام، در میزان الحکمهٔ، باب ۱۲۲۱ نقـل شـده است. جـالب این که در یکی از همان روایات، مضمون فوق را سخن تمام پیامبران و دانشمندان معرّفی می کند!

ص: ۱۵۹

است، جایی برای عشق به دنیا و دنیاپرستی ندارد. به نمونه والایی از قلبهای مالامال از عشق خدا توجّه کنید.

دنیا در نظر علی علیه السلام

علی علیه السلام به همراه لشکریانش برای خاموش کردن آتش فتنه به سوی بصره حرکت کرد. در یکی از منزلگاه‌های بین عراق و حجاز، دستور توقّف داد. خمیه‌ها بر پا شد، و لشکریان به استراحت پرداختند. حضرت از فرصت استفاده نمود و مشغول وصله زدن کفش پاره‌اش شد! ابن عبّاس به خدمت امام رسید، عرض کرد: کاروانی که عازم مکّه و سفر حج هستند، به سوی ما می‌آید. عدّه‌ای از شخصیّتها و افراد سرشناس در آن حضور دارند. فرصت خوب و مناسبی برای تبلیغ مقام خلافت، و تثبیت پایه‌های حکومت شما در بین مردم است. از این فرصت استفاده کنید، و برای آنها سخنرانی داشته باشید تا قلبهای آنها متمایل به شما گردد، و محبّتتان در دل آنها بنشیند! حضرت، همانطور که به پینه کردن کفشهایش مشغول بود، از ابن عبّاس پرسید: به نظر شما این کفهشای پاره، که درصدد اصلاح آن هستم، چه قیمتی دارد؟ ابن عبّاس، که گویا اصلًا انتظار چنین برخوردی را نداشت، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در مورد مسائل مهمّ حکومت و تثبیت خلافت با شما سخن می گویم، شما از قیمت این کفشهای پاره می‌پرسید! وانگهی، این کفشها ارزشی ندارد، و از فرط کهنگی قابل قیمت گذاری نیست!

حضرت فرمود:

به خدا قسم حکومت بر شما در نزد من، از این کفشهای کهنه وصله شده بی ارزش‌تر است!

ابن عبّاس! تو خیال می کنی من اهل زد و بندهای سیاسی و داد و ستدهای کذائی هستم!

ابن عبّاس! تصوّر می کنی من برای تحکیم پایه‌های حکومت قدم برمی‌دارم!

قلبی که مملو از عشق و محبّت خداست، حکومت بر مردم را بی ارزشتر از لنگه کفش کهنه‌ای می‌داند!

ص: ۱۶۰

شیعیـان علی علیه السـلام بایـد بکوشـند که در حرم یار، اغیار را راه ندهنـد، و خانه خـدا را مرکز بتها نکننـد که دل حرم یار و خانه خداست.

انسانی که برای او، بـدست آوردن تمام دنیا مساوی با از دست دادن تمام آن باشـد، چقدر احساس آرامش می‌کند. آری، اینها همه آثار توحید و یکتا پرستی است.

قلب سلیم میوه یکتاپرستی

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (۱)» می‌فرماید:

أَلَّذِی یَلْقَی رَبَّهُ وَ لَیْسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاهُ (۲)

قلب سلیم قلبی است که خداوند را در حالی ملاقات کند که محبّت هیچ کس و هیچ چیز غیر از خداوند، در آن نباشد.

قلبی که مالامال از عشق خدا باشد، در بازار قیامت خریدار دارد و گره گشاست.

متأسّـفانه قلب برخی از مسـلمانان بتخانه است! در یک طرف آن بت مقام، در سوی دیگر بت ثروت، در جانب دیگر بت همسر، در نقطه دیگر آن بت فرزندان (۳)، در گوشه

۱- سوره شعراء، آیه ۸۹.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۳۳۸۸، حدیث ۱۶۹۳۰.

۳- برخی از مردم، با این که زندگی آنها تأمین است، و بخوبی گذران زندگی می‌کنند، ولی به بهانه‌هایی چون‌تأمین آینده فرزندان و مانند آن، آلوده هر کاری می‌شوند. و فارغ از حلال و حرام بودن آن، به جمع‌آوری ثروت و مال می‌پردازند. این افراد در حقیقت فرزنـدان خود را می‌پرسـتند! فراموش نمی‌کنم در سـال ۱۳۴۲ کـه بـه همراه جمعی از شخصـیّتهای مهمّ سیاسـی و مـذهبی(از جمله مرحوم آقای فلسفی و شهیدان دکتر بهشتی و مطهّری و هاشمی نژاد) در زندان بودیم، روزی واعظ شهیر مرحوم شیخ عباس اسلامی وصـیتنامه‌اش را به من نشان داد، آن را مطالعه کردم. با تعجّب متوجّه شـدم این خطیب معروف چیزی از اموال دنیا ندارد. تعجّب مرا که دیـد گفت:« برای که به آب و آتش بزنم، و امـوال جمع کنم! اگر فرزنـدانم از دوسـتان خـدا باشـند، خداونـد دوسـتانش را تنها نمی‌گذارد. و اگر از دشمنان خدا باشند، چرا برای دشمنان خدا زحمت بکشم و ثروتی در اختیار آنها بنهم!»

او در حقیت این مطلب را از مولـای متّقیـان، حضـرت علی علیه السـلام فرا گرفته بود. آن حضـرت در نهـج البلاـغه، کلمـات قصار، شماره ۳۵۲ به این مطلب اشاره فرموده است.

ص: ۱۶۱

دیگر بت شـهوت و هوی و هوس وماننـد آن نهاده شـده است. چنین قلبی در روز قیامت هیچ خریداری ندارد. باید این بت خانه را پاکسازی کرد، و به دست صاحب اصلی آن سپرد تا مؤثّر و کارساز باشد.

انواع شرک

شرک از جهتی بر دو قسم است؛ شرک آشکار و شرک پنهان.

شرک آشکار

مسیحیان مبتلا به شـرک آشـکار می‌باشـند؛ زیرا آنها سه گانه پرست هسـتند؛ هم خداونـد را عبادت می‌کننـد و اورا خـدای پدر نام می‌نهند، و هم به عبادت حضرت مسیح می‌پردازند و از او به خدای پسر تعبیر می‌کنند، و هم روح‌القدس را می‌پرستند و او را خدای واسـطه می‌داننـد! آنهـا واقعاً مشـرک هسـتند، چون می‌گوینـد هم سه‌گـانه پرستی حقیقت است، و هم یگانه پرستی! آیا هیـچ عقلی می‌پذیرد که یک مساوی با سه باشد!

زردشتی‌ها از دیگر مبتلایان به شرک آشکار هستند. آنها دوگانه پرست هستند.

اینان معتقدند یزدان خدای نیکیها و خوبیها و زیبائیهاست، و اهریمن خدای زشتیها و پلیدیها و بلاها و جنگها و بدیهاست!

در حـالی که ما معتقـدیم شـرّی در عالم هستی وجود نـدارد، مگر آنچه به سوء اختیار خود ما انسانها باشـد. آنچه از ناحیه خداسـت سراسر خیر و نیکی است؛ حتّی بیماریها، زلزله‌ها، سیلاب‌ها و ... که اینجا جای شرح آن نیست.(۱)

بت پرستان قبل از اسلام و عصر جاهلیّت نیز آلوده به شرک آشکار بودند.

امروزه مبتلایان به شـرک آشـکار در بین مسـلمانان بسـیار کمیابند، امّا متأسّـفانه آلودگان به شرک پنهان، که شرح آن خواهد آمد، بسیار فراوانند.

۱- مشروح مباحث مربوط به« خیر و شر» را در پیام قرآن، جلد ۴، صفحه ۴۸۵ به بعد، مطالعه فرمایید.

ص: ۱۶۲

شرک پنهان

اشاره

آلودگان به شرک پنهان- همانگونه که اشاره شد- کم نیستند! و گاه انسان در تمام عمر آلوده به این نوع شرک است در حالی که خیال می‌کند در صفّ موحّدان قرار دارد! وای به حال مسلمانی که پس از مرگ متوجّه این حقیقت تلخ و دردناک شود.

آیه ۱۰۶ سوره یوسف، که در مورد شرک خفیّ و پنهان سخن می‌گوید، پشت انسان را می‌لرزاند، و انسان را به وحشت می‌اندازد.

خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید:

وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ

و بسیار از آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرکند.

برای روشن‌تر شدن مضمون این آیه شریفه، باید سیری کوتاه در شاخه‌های مختلف توحید داشته باشیم:

۱- توحید در عبادت:

این شاخه توحید بدان معنی است که انسان فقط سر بر آستان خداوند بساید، و تنها در پیشگاه با عظمت او سجده کند؛ بنابراین، سجده در مقابل غیر خدا، چه پیامبر باشد، یا اهریمن، یا بت ساخته شده از سنگ و چوب، یا غیر آن، همه شرک محسوب می‌شود. البتّه این شرک جلی (آشکار) است که شرح آن گذشت.

۲- توحید در اطاعت:

منظور از توحید در اطاعت این است که فقط و فقط فرمان خداوند را گردن نهیم، و تنها گوش به اوامر و نواهی او فرا دهیم. شرک در این شاخه، بدان معنی است که غیر خدا را در کنار خدا مطاع و واجب الاطاعه بدانیم.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث فرمودند:

«شِرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ(۱)؛ منظور از شرک در آیه مذکور شرک در طاعت است، نه شرک در عبادت.»

۱- تفسیر البرهان، جلد ۲، صفحه ۲۷۴.

ص: ۱۶۳

بیشتر مردم از این جهت مشرکند؛ زیرا تمام گناهانی که انجام می‌دهند، در حقیقت به فرمان شیطان و هوای نفس لبّیک می گویند، و آنها را واجب الاطاعهٔ می‌دانند.

نه تنها ارتکاب گناه شرک در طاعت محسوب می‌شود، بلکه طبق برخی از روایات، گوش فرا دادن به برخی سخنان نیز شرک محسوب می‌شود! به این روایت توجّه کنید:

مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ (۱)

هر کس به سخنان کسی گوش فرا دهد، او را پرستش کرده است! اگر سخنران، سخنان خدایی بگوید، شنونده خدا را عبادت کرده، و اگر سخنان شیطانی بگوید، شنونده شیطان را پرستیده است!

۳- توحید در تأثیر:

موحّد معتقد است که هیچ مؤثّر و تأثیر گذاری در جهان هستی جز ذات پاک خداوند نیست، و همه چیز با اذن و اجازه او اثر می کند. اگر انسان غیر خدا را بر مقدّرات خویش حاکم بداند، و رزق و روزی و عزّت و ذلّت و سرنوشت خود را در دست غیر او جستجو کند، و بر غیر خدا تکیه نماید، چنین انسانی مشرک است.

خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره عنکبوت تصویری تکان دهنده از چنین انسانهائی ارائه می‌دهد، توجّه کنید:

مَثَلُ ا لَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده، در حالی که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند.

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۹۴، حدیث ۳۰. شبیه این حدیث در جلد ۲۶ بحارالانوار، صفحه ۲۳۹، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در جلد ۶۹ همان کتاب، صفحه ۲۶۴، از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

ص: ۱۶۴

پناه بردن به غیر خدا، همانند تکیه زدن بر سست‌ترین خانه‌ها، یعنی خانه عنکبوت است. آری، همه ثروتها و لشکرها و مقامات و قدرتها و کاخها و سلاحها و مانند آن، در برابر قدرت بی انتهای پروردگار همانند تار عنکبوت سست و غیرقابل اعتماد است. و بدیهی است که عقل سلیم به هیچ انسان عاقلی اجازه نمی‌دهد که به تار عنکبوت دل بندد، و بر آن تکیه زند.

انسانهای موحّد بر هیچ قدرتی جز قدرت خداوند تکیه نمی‌کنند، و از غیر خدا هیچ درخواستی نمی‌نمایند.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در دهانه منجنیق نهادند تا به سوی دریای آتش پرتاب کنند، فرشتگان به خدمتش رسیدند و پرسیدند: «أَلَکَ حاجَةٌ(۱)؛ آیا تقاضایی داری؟» فرمود: از شما نه! اگر حاجتی داشته باشم، از خدای خویش می‌طلبم! آن حضرت حتّی بر فرشتگان خدا هم تکیه نکرد.

۴- توحید حاکمیّت:

یعنی حاکم فقط خداست. آنها که معتقدند حاکم، خدا و خلق هر دو هستند، آلوده به شرک می‌باشند. موّحد معتقد است که حاکمیّت تنها و تنها از آنِ خداوند است. و او به پیامبرانش واگذار کرده، و پیامبر برای پس از حیاتش ائمّه معصومین علیهما السلام را یکی پس از دیگری معیّن نموده است. و پس از ائمّه و در عصر غیبت، ولیّ فقیه و مجتهد عادل به نیابت از امام زمان (عجل اللّه تعالی فرجه) عهده‌دار حکومت می‌گردد. البتّه مشارکت مردمی، بعنوان بازوی حکومت لازم است. ولهذا شرکت مردم در انتخابات مختلف، ضروری و سرنوشت ساز است؛ ولی رأی آنها را ولیّ فقیه تنفیذ می‌کند و مشروعیّت می‌بخشد. بنابراین، تفکّرات دیگر در مورد حاکمیّت (به غیر از آنچه که ذکر شد) همگی سر از شرک در می‌آورد. و متأسّفانه در عصر و زمان ما، برخی سخنان و تعبیرات، از شرک خفی گذشته، و شرک آشکار است!

۱- بحارالانوار، جلد ۱۲، صفحه ۲۴.

ص: ۱۶۵

یکی از سیاستمداران گفت: «هر چه مردم خواستند، و به آن رأی دادند، باید همان شود. اگر دین را خواستند همان، و اگر به دین رأی نداند همان!» آیا این سخن شرک نیست؟ ما باید تابع خدا باشیم، و به رأی مردم تا آنجا احترام بگذاریم که در راستای رضایت خداو در چهار چوبه مسائل شرع باشد؛ نه این که رأی مردم محور باشد!

۵- توحید مالکیّت:

انسان مؤمن، خداوند متعال را مالک همه چیز می‌داند. به تعبیر دیگر، ما انسانها نمایندگان خدا هستیم، و باید در مورد اموال و دارائی‌هایمان طبق خواسته مالک اصلی عمل کنیم. و آنها را در مسیر رضایتش هزینه نماییم. نه این که همانند قارون در پاسخ به حضرت موسی (که از او می‌خواهد بخشی از اموالش را در راه خدا انفاق کند) بگوییم: این اموال ملک شخصی من است، و با علم و دانش و کیاست و زرنگی و زحمت به دست آورده‌ام. دوست ندارم آن را به فقرا و مستمندان بدهم!

خداوند برای ادب کردن قارون، و عبرت قرار دادن زندگی او، به زمین دستور داد تا وی و تمام سرمایه‌اش را ببلعد. زمین دهان باز کرد و در میان بهت و حیرت و ناباوری همه مردم، قارون و قصر و تمام دارائی‌اش را بلعید!

۶- توحید در قانونگذاری:

ما معتقدیم که قانونگذار فقط و فقط خداست. و قوانین بشری نیز باید در چهار چوبه قوانین الهی باشد؛ زیرا خداوند متعال و خالق و آفریننده انسان و جهان هستی، عادلانه‌ترین قوانین را وضع نموده است. و فلسفه وجودی شورای نگهبان در سیستم قانونگذاری جمهوری اسلامی ایران، تطبیق قوانین بشری بر احکام الهی است؛ بنابراین، قوانین بشری که خارج از چهارچوبه قوانین الهی است، و بر محور هوی و هوس دور می‌زند، شرک در قانونگذاری محسوب می‌شود. چیزی که متأسّفانه در جهان امروز کم نیست.

ص: ۱۶۶

علی علیه السلام نمونه‌ای از یک موحّد تمام عیار

اشاره

هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید، و مردم با میل و رغبت با آن حضرت بیعت کردند، عدّه‌ای از فرصت طلبان و سودجویان و جیره خواران دوران خلافت خلفای پیشین، که مورد بخششها و کمکهای بی حساب آنها قرار گرفته بودند، طاقت تحمّل عدالت علی را نداشتند؛ بدین جهت شروع به بهانه تراشی و ایراد و اعتراض به روش آن حضرت کردند؛ از جمله ایرادها این بود که: چرا شما طبق سیره خلفای گذشته عمل نمی‌کنید، و به همان روشی، که مردم به آن عادت کرده‌اند، بیت المال را تقسیم نمی‌کنید؟ چرا همه را به یک چشم می‌نگرید؟

علی علیه السلام که آئینه تمام نمای توحید است و لحظه‌ای به شرک اجازه ورود به حرم قلبش را نداده، فرمود:

به خدا قسم، اگر شبها روی نوک خارهای جانگداز به سر برم، و روزها پاهایم را در زنجیر کنند و در کوچه و بازار بچرخانند، خوش‌تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده باشم، و چیزی از اموالشان را غصب کرده باشم.»(۱)

سپس به دو داستان اشاره می‌کند، که طبق آن نه در مورد نزدیکترین نزدیکانش حاضر به تبعیض و خروج از مسیر رضایت پروردگار شده است، و نه در مورد دشمن‌ترین دشمنانش حاضر به پذیرش رشوه گردیده، تا بر خلاف آنچه اسلام می‌گوید به نفع او حکم کند! توجّه به این دو قصّه خالی از لطف نیست:

۱- علی علیه السلام و هدیه شبانه

اشعث بن قیس منافق- که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات در دوران خلافت آن حضرت بود- با کسی به نزاع برخاست. پرونده این نزاع به دست مبارک

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۱۶۷

امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. قرار شد که روز بعد حضرت درباره این دو، قضاوت کند.

شب هنگام درِ خانه آن حضرت به صدا در آمد. حضرت در را باز کرد؛ دید اشعث با ظرفی پر از حلوا جلوی در ایستاده است. وقتی حضرت امیر علیه السلام او و کاسه حلوایش را مشاهده کرد، نگاه تندی به او افکند، و فرمود:

آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است، تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند، و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است.(۱)

اشعث که از این بر خورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، عرض کرد: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. (این بهانه در واقع نوعی حیله بود که متأسّفانه در عصر و زمان ما نیز صورت می گیرد و رشوه در لباس‌های دیگر، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حقّ و حساب و مانند آن، صورت می‌پذیرد.)

حضرت، که چهره هزار رنگ اشعث را می‌شناخت، به نیّت واقعی او واقف گشته، فرمود:

اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی، و او را به ظلم دعوت کنی، تا فردا به نفع تو حکم دهد!

اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم:

اشعث این حلوا که سهل است، چون آنچه من می‌بینم گویا با آب دهان مار مخلوط گشته! (اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است.) به خدا قسم اگر آسمان‌های هفتگانه را به علی دهند، تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد!

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴- البتّه توجّه دارید که صدقه واجب، نظیر زکات مال و زکات فطره و مانند آن، بر سادات حرام است؛ امّا صدقات مستحب بر خاندان بنی‌هاشم و سادات محترم حرام نیست.

ص: ۱۶۸

۲- آهن تفتیده!

علی علیه السلام که پس از سالها مظلومیّت و سکوت و خانه‌نشینی به حکومت ظاهری رسیده، اکنون زمامدار پر قدرت مسلمانان است. برادرش عقیل- که فردی عائله‌مند و فقیر است- از مدینه به سوی مرکز حکومت، کوفه، حرکت می کند تا سهم بیشتری از بیت المال نصیبش گردد. حضرت سفره غذا را بر روی پشت بام می‌اندازد؛ امّا این سفره مانند سایر سفره‌هاست و هیچ شباهتی با سفره‌های رنگین پادشاهان و امیران ندارد! بدین جهت، عقیل غذائی نمی‌خورد و به برادرش می گوید:

«این غذاها با معده من سازگار نیست (مشکل مرا حل کن، تا به مدینه برگردم)!»

حضرت فرمود: «برادر! بازار کوفه از اینجا پیداست؛ درون مغازه‌ها اشیای قیمتی و ارزشمند فراوانی است؛ بیا هر دو به بازار برویم و مغازه‌ای را سرقت کنیم و شما هر چقدر می‌خواهی بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان! مگر ما دزد و سارق هستیم، که دست به چنین کاری بزنیم!»

علی علیه السلام فرمود: «مگر پرداختن وجه اضافی از بیت‌المال، دزدی نیست!»

آن حضرت علیه السلام به برادرش پیشنهاد دیگری داد؛ فرمود: «شنیده‌ام قافله‌ای به سوی کوفه می آید. هر دو با شمشیرهای برهنه در کمین کاروان می‌نشینیم و ناگهان بر آنان یورش می‌بریم، تو آنچه نیاز داری از کاروان بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان! مگر ما راهزن هستیم، که دست به چنین کاری بزنیم!» علی علیه السلام فرمود: «پرداخت آنچه حقّ تو نیست، از بیت المال نیز نوعی دزدی و سرقت است، چرا مرا به آن می‌خوانی!»(۱)

سپس علی علیه السلام آهن گداخته‌ای را نزدیک دست برادر برد ...

۱- بحارالانوار، جلد ۹(چاپ تبریز)، صفحه ۶۱۳(به نقل از داستان راستان، جلد اوّل، صفحه ۱۳۰).

ص: ۱۶۹

عقیل که دید این فرمانروای آزاده حاضر نیست لحظه‌ای از خطّ عدالت خارج شود، برخاست و رفت.

در طول تاریخ بشریّت کجا سراغ دارید که برادری قدرتمند و اختیاردار خزانه کشور، برای حفظ عدالت این گونه با برادرش رفتار کند!

خدایا به مسؤولین ما توفیق ده که همانند امیر آزادگان، آزاده باشند و همواره «ضوابط» را بر «روابط» مقدّم بدارند.

ص: ۱۷۰

ص: ۱۷۱

۷ احترام به خون انسان

اشاره

هفتمین ویژگی و صفت زیبای عبادالرّحمن، احترام و ارزش نهادن به خون انسانهاست؛ آنها خون هیچ انسان بی گناهی را نمی‌ریزند، و دامان خویش را آلوده به این گناه نمی‌کنند (وَ لَایَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ)(۱).
به دو نکته مهم در این آیه شریفه اشاره می‌شود:

نکته اوّل: تفاوتی بین خون مسلمان و غیر مسلمان نیست!

اشاره

سؤال: آیا خون غیر مسلمانان نیز محترم است؟ آیا منظور از آیه شریفه فقط خون مسلمانان نیست؟ اگر خون غیر مسلمانها هم احترام دارد، آیا خون تمام کفّار محترم است، یا گروه خاصّی از آنان؟
پاسخ: آیه شریفه به صورت مطلق بیان شده، و شامل هر انسانی با هر عقیده و آئینی می‌شود. به نظر ما خون تمام کفّار محترم است، و تنها خون عدّه‌ای از آنها احترام ندارد.

۱- سوره فرقان، آیه ۶۸.

ص: ۱۷۲

همانگونه که در بحث خارج فقه به طور مفصّل گفته‌ایم، کفّار را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم. خون سه دسته اوّل را همانند مال و ناموس آنها محترم می‌دانیم، و معتقدیم که فقط خون گروه چهارم ارزش و احترام ندارد. چهار دسته مذکور به شرح زیر است:

۱- کفّار ذمّی:

منظور از کفّار ذمّی آن دسته از غیر مسلمانان هستند که به صورت اقلّیّتهای دینی در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز دارند. جان و مال و ناموس این دسته از کفّار، محفوظ است و مسلمانان موظّفند آن را محترم بشمارند. آنها هم در مقابل، خدماتی به کشور اسلامی ارائه می‌کنند، و حتّی به هنگام جنگ تحمیلی گروهی از آنها در جبهه حضور داشته و تعدادی از آنها جان خویش را فدا کرده‌اند. بدون شک خون کفّار ذمّی محترم است.

۲- کفّار مُعاهَدْ:

به آن دسته از کفّار که خارج از کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند، ولی با ما روابط سیاسی داشته و در کشور ما سفیر دارند (همانگونه که ما در کشور آنها سفیر داریم) کفّار معاهد گفته می‌شود. کفار معاهد کسانی هستند که با ما عهد و پیمان دارند، و نشانه آن تبادل سفیر است. ممکن است در کنار روابط سیاسی روابط تجاری، اقتصادی، فرهنگی، نظامی هم با آنها داشته باشیم. این دسته از کفّار هم خونشان محترم است، و دلیلی بر اباحه خون آنها وجود ندارد.

۳- کفّار مُهادِنْ:

«مهادن» از «هُدْنه» به معنای آتش‌بس، گرفته شده است. کفّاری که نه در کشورهای اسلامی به عنوان اقلّیّت دینی سالم زندگی می‌کنند، و نه با ما روابط سیاسی دارند، و نه عهد و پیمان با ما بسته‌اند، و نه در حال جنگ و نبرد با ما هستند، «مهادن» نامیده می‌شوند. آنها نه اهل ذمّه هستند، و نه مُعاهَد می‌باشند، و نه با ما مخاصمه دارند. نه ما مزاحم آنها می‌شویم، و نه آنها برای ما ایجاد مزاحمت می‌کنند.

این گروه از کفّار نیز طبق صریح قرآن مجید(۱) خونشان محترم است.

۱- آیه هشتم سوره ممتحنه و آیه نود سوره نساء، به روشنی دلالت بر این مطلب دارد.

ص: ۱۷۳

۴- کفّار حربی:

کفّار حربی کسانی هستند که نه اهل ذمّه هستند، و نه عهد و پیمانی با ما بسته‌اند، و نه در زمره کفّار معاهدند؛ بلکه در حال جنگ با ما هستند. فقط خون این گروه از کفّار مباح است. از دیدگاه اسلام خون چنین کفّاری احترام ندارد، همانگونه که آنها خون ما مسلمانان را محترم نمی‌شمرند. البتّه طبق دستورات اسلام، مسلمانان فقط متعرّض جنگجویان آنها در جبهه‌های جنگ می‌شوند، و به زن و بچّه و پیرمردان و پیرزنان و بیماران آنها کاری ندارند.(۱)

نتیجه این که، خون سه گروه اوّل کفّار محترم، و تنها خون گروه چهارم مباح می‌باشد.

نکته دوم: ارزش انسان در اسلام

اشاره

اسلام برای انسان ارزشی فوق‌العاده قائل است، که با مطالعه احکام و معارف اسلامی بخوبی روشن و آشکار می‌شود. به گونه‌ای که اگر بخواهیم بصورت کامل و مستوفی در این زمینه بحث کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد؛ ولی جهت رعایت اختصار، به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف- آفرینش آدم:

داستان خلقت آدم ابوالبشر اوّلین مطلبی است که عظمت انسان را از دیدگاه اسلام روشن می‌کند. می‌دانیم آدم از دو جزء ترکیب و خلق شده است، جزء مادی او که همان گِل گندیده بی‌ارزش است و جزء معنوی وی که همان روح خدایی است. آری، خداوند روح الهی و آسمانی بسیار والا و عالیمرتبه‌ای به انسان داده، که به خاطر همین امتیاز بر تمام موجودات پیشی گرفته است.

ب- سجده فرشتگان بر آدم:

تمام فرشتگان مقرّب بر آدم سجده کردند، تنها ابلیس فرمان الهی را زیر پا نهاد و بر آستان آدم سر بر خاک نسائید که او هم جزء فرشتگان

۱- شرح بیشتر پیرامون اقسام چهارگانه کفّار را در جلد اوّل استفتائات جدید، پاسخ سؤال ۱۱۶۱ مطالعه فرمایید.

ص: ۱۷۴

نبود، بلکه از طایفه جن محسوب می‌شد. نتیجه این که، تمام فرشتگان بر آدم سجده کردند.

بنابراین، انسان از منظر اسلام آن قدر با اهمّیّت است که روح الهی در او دمیده شده و مورد احترام خاصّ ملائکه قرار گرفته است، تا آنجا که فرشتگان بر او سجده کردند.

این نهایت افتخار و اوج عزّت و عظمت انسان است.

امّا دنیای غرب که همواره شعار دفاع از حقوق بشر سر می‌دهد، چقدر به انسان خیانت کرده و او را پست و خوار نموده است! زیرا آنها معتقدند انسان تکامل یافته «میمون» و «شامپانزه» است! در حالی که قرآن صریحاً این دیدگاه را رد می‌کند و آفرینش انسان را آفرینش مستقل می‌داند.

آیا انسانی که اسلام ترسیم می‌کند، با انسانی که پیشینه‌اش را جهان غرب به میمون بر می‌گرداند قابل مقایسه است؟!

ج- تبریک خداوند به خویشتن:

خداوند متعال در سراسر قرآن مجید یک بار «تَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱)؛ بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!» گفته است و این تبریک به خویشتن را برای خلقت و آفرینش زمین و آسمانها و خورشید و ستارگان و منظومه شمسی و کهکشان راه شیری و سایر کهکشانها نگفته، بلکه به هنگام آفرینش انسان، خویش را «احسن الخالقین» نامیده است. اگر خداوند به خاطر آفرینش انسان احسن الخالقین است، پس انسان هم احسن المخلوقین است!

انسان هنگامی که خود را در آئینه قرآن مجید به تماشا می‌نشیند به وجد می‌آید.

د- همه هستی در خدمت انسان:

قرآن مجید به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که خداوند تمام موجودات هستی را برای خدمت به انسان آفریده است. آیاتی که سخن از تسخیر موجودات می‌گوید، همه شاهد و گواه این مدّعاست، که به دو نمونه

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

ص: ۱۷۵

آن قناعت می‌شود:

اوّل- در آیه ۲۰ سوره لقمان می‌خوانیم:

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِيالسَّموَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدىً وَ لَاكِتَابٍ مُنِيرٍ

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخّر شما کرده، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌کنند.

طبق این آیه شریفه تمام موجودات جهان هستی مسخّر انسان هستند؛ یعنی به انسان خدمت می‌کنند.

دوم- خداوند متعال در آیه ۳۲ و ۳۳ سوره ابراهیم برخی از موجوداتی که مسخّر انسان هستند را نام می‌برد و می‌فرماید:

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ* وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ

و (خداوند) کشتیها را مسخّر شما (انسانها) گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند، و نهرها را (نیز) مسخّر شما نمود؛ و خورشید و ماه را- که با برنامه منظمی در کارند- به تسخیر شما درآورد؛ و روز را (نیز) مسخّر شما ساخت.

سؤال: انسان خود کشتی را می‌سازد و خود ناخدای آن می‌شود و آن را به حرکت در می‌آورد، پس چگونه خداوند می‌فرماید ما آن را مسخّر شما کردیم؟

پاسخ: چه کسی چوبهایی که به وسیله آن، کشتی ساخته می‌شود، و در آب فرو نمی‌رود را با این ویژگی آفریده است؟ اقیانوسها و دریاها را که بستر کشتی است، چه کسی خلق کرده است؟ نیروی محرّکه کشتی (باد، بنزین و مانند آن) را کدام خالق توانا در اختیار بشر قرار داده است؟

ص: ۱۷۶

با این اوصاف، آیا خداوند کشتیها را مسخّر آدم نکرده است؟!

نهرها و جویبارها را نیز خداوند مسخّر انسان کرده است؛ زیرا او به خورشید فرمان داده که به دریاها و اقیانوسها بتابد؛ و همو به آب دریاها دستور داده که قسمتی از آن بخار شود و به آسمان برود و تبدیل به ابر گردد؛ و همان خالق مهربان به ابرها فرمان حرکت به سرزمین موعود و بارش باران را داده است؛ و همو بارانهای پراکنده را به سمت واحدی هدایت نموده تا جویباری زلال تشکیل بدهند و در خدمت انسان قرار گیرند.

خلاصه این که، تمام موجودات عالم هستی، مسخّر انسان و در خدمت او هستند.

سؤال: آیا توحید افعالی با اعتقاد به عالَم أسباب سازگار است؟ اگر معتقد باشیم که هیچ چیز در عالم هستی جز خداوند اثرگذار نیست، پس چگونه خورشید حرارت می‌دهد و گرم می‌کند، و آتش می‌سوزاند و ابرها باران می‌بارانند؟

آیا اعتقاد به عالم اسباب ضرری به توحید نمی‌زند؟

پاسخ: درباره عالم أسباب سه نظریّه وجود دارد:

۱- اسباب این جهان مستقل هستند- یعنی خداوند، عالم را آفریده و آن را به حال خود واگذار نموده است! پس آتش مستقلّاً اثر می‌کند و می‌سوزاند، و خورشید تأثیر استقلالی دارد و جهان را روشن و گرم می‌نماید، و دارو مستقلّاً شفا می‌بخشد!

این تفکّر شبیه عقیده معتقدان به تفویض است و باطل می‌باشد، همانگونه که اعتقاد به تفویض باطل است.

۲- اسباب این عالَم هیچ اثری از خود ندارند- معتقدان به این نظریّه- برخلاف نظریّه اوّل- هیچ گونه تأثیری برای هیچ موجودی در جهان هستی قائل نیستند! آنها معتقدند آتش خاصیّت سوزاندن ندارد؛ بلکه هنگامی که نزدیک چیزی می‌شود خداوند آن را می‌سوزاند؛ نه آتش! آب نمی‌تواند آتش را خاموش نماید، بلکه هنگامی که بر روی آتش ریخته می‌شود، خداوند خود آتش را خاموش می‌کند! دارو مریض را

ص: ۱۷۷

شفا نمی‌دهد، بلکه همزمان با خوردن دارو، این خداست که بیمار را شفا می‌دهد.

خلاصه این که، طرفداران این نظریّه به طور کلّی عالم اسباب را منکر شده‌اند. و این انکار را لازمه پذیرش توحید می‌شمرند.

بطلان این نظریّه روشن است؛ زیرا در تعارض با محسوسات و تجربیّات انسان است؛ علاوه بر این که، بر خلاف آیات قرآن می‌باشد؛ زیرا به روشنی می‌توان عالم اساب را به وسیله آیات مختلفی از قرآن مجید ثابت کرد. مثلًا پیرامون بارش باران در قرآن می‌خوانیم:

«فَيُحيِی بِهِ الْأَرْضَ (۱)؛ خداوند به وسیله باران زمین را زنده می‌کند.»

پس باران در احیاء زمین نقش دارد، هر چند این نقش را خداوند به او داده است.

بنابراین، نظریّه فوق هم باطل است.

۳- اسباب مؤثّرند، امّا نه مستقلّاً- معتقدان به این نظریّه- که در حقیقت مسیر اعتدال بین دو نظریّه فوق را پیموده‌اند- می‌گویند: «اسباب تأثیر گذار هستند، امّا به اذن و اراده الهی، نه مستقلّاً» بنا بر این آتش حقیقتاً می‌سوزاند، امّا با اراده خدا. و لهذا هنگامی که خداوند به او می‌گوید ابراهیم را مسوزان، هیچ اثری بر ابراهیم علیه السلام نمی‌گذارد. همانگونه که کارد با اذن و اراده الهی می‌بُرد، و دارو با اراده پروردگار شفا می‌بخشد، و خورشید با اراده او نورافشانی می‌کند و ... حضرت عیسی علیه السلام هم با اذن و اراده خداوند قادر بر کارهای فوق‌العاده و معجزه‌آسا بود؛ در آیه ۴۹ سوره آل عمران، از زبان خود حضرت عیسی، چنین می‌خوانیم:

أ نِّی أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُ نَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِی بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِی ذلِكَ لَأَيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

۱- سوره روم، آیه ۲۴.

ص: ۱۷۸

من از گِل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سسپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می گردد. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می‌دهم، مسلّماً در اینها نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!

شبیه این مطلب در آیه ۱۱۰ سوره مائده نیز نقل شده است.

بنابراین، اسباب تأثیر گذار هستند، ولی خداوند این اثر را به آنها داده، و آنها به اذن و اراده خداوند مؤثّرند، و هر زمان خداوند بخواهد این خاصیّت را از آنها می گیرد.

نتیجه این که، طبق نظریّه سوم، توحید افعالی هیچ منافاتی با عالَم اسباب ندارد؛ چرا که ذات پاک خداوند مستقلّاً تأثیر گذار است، و اسباب به صورت غیرمستقل و با اراده او.

ه- انسان خلیفه خدا:

طبق آنچه در آیه سی‌ام سوره بقره آمده، انسان خلیفه و جانشین خدا در زمین است. آیا مقامی بالاتر از این مقام تصوّر می‌شود؟ مقامی که خداوند آن را به ملائکه مقرّبش، حتّی فرشته والا مقامی چون جبرئیل، نداده و آن را نصیب انسان کرده است. اعطای چنین مقامی به بشر، نشانه نهایت عظمت و بزرگی انسان از دیدگاه خداوند است.

و- آدم معلّم فرشتگان:

پس از آفرینش حضرت آدم و گفتگوهایی که بین فرشتگان در زمینه این آفرینش صورت گرفت، خداوند متعال «علم الاسماء» (علم به اسرار و رموز آفرینش) را به آدم تعلیم داد. سپس حضرت آدم معلّم فرشتگان شد، و بخشی از آن را به فرشتگان تعلیم داد. بنابراین، ملائکه شاگردان حضرت آدم هستند، و او معلّم آنهاست. بدین جهت، آن شاعر دانا و نکته سنج می گوید:

ای معلّم زاده از آدم اگر داری نژادچون پدر، تعلیم اسما کن، کمال این است وبس

یعنی ای انسانها! شما فرزندان آدم- معلّم فرشتگان- هستید. چرا خود را به ثمن بخس و قیمت ناچیزی می‌فروشید!؟

آری، اسلام بیشترین ارزش و بالاترین قیمت را برای انسان قرار داده است؛ بنابراین، سزاوار نیست بشر کالای گران قیمت وجود خویش را، به قیمت نازل و ارزان بفروشد. شخصیّتش را در مقابل شهوات زود گذر، مال، مقام و مانند آن معاوضه کند. اگر هنگام معامله، اندکی به قیمت واقعی خویش بیندشد، قطعاً راضی به آن نمی گردد! حضرت علی علیه السلام آن انسان‌شناس واقعی، فرمودند:

«هیچ چیز، جز بهشت، معادل ارزش و قیمت شما نیست، خود را به کمتر از آن نفروشید.»(۱)

یعنی قیمت تو از تمام مقامات، کاخها، ثروتها، لذّتها، شهوتها و خلاصه هر آنچه در جهان مادّی وجود دارد، فزون‌تر است؛ خود را با هیچ یک از اینها معاوضه نکن.

این، ارزش انسان از دیدگاه اسلام و قرآن است؛ ولی دنیای فریبکار با این انسان ارزشمند چه کرده است! چه برخوردهای ریا کارانه و دو گانه‌ای با او دارد! اگر درگوشه‌ای از دنیا چند مُفسِد و جانی اعدام شوند، تمام دنیا به آن اعتراض می کند، و شعارهای بشر دوستانه‌اش گوش جهانیان را کر می کند؛ امّا در گوشه‌ای دیگر از جهان، فجیع‌ترین جنایات رخ می‌دهد، حتّی به کودکان شیرخوار درون گهواره رحم نمی‌شود، و گرگ‌های انسان نما آنها را به گلوله می‌بندند، ولی صدای طرفداران دروغین حقوق بشر

درنمی‌آید، به گونه‌ای که گوئیا مرده‌اند! اینان به خون جنایتکاران و مفسدان که همانند خود آنها هستند احترام می‌گذارند امّا خون مردم مظلوم و بی گناه، نزد آنها هیچ ارزشی ندارد!

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۵۵۵، حدیث ۲۶۸۹.

ص: ۱۷۹

ص: ۱۸۰

ارزش خون انسانها

۱- یک انسان مساوی با تمام انسانها!

معارف اسلامی آنقدر برای خون انسان بی گناه ارزش قائل است که آن را با خون تمام انسانها برابر می‌داند! آیه ۳۲ سوره مائده به این مطلب اشاره دارد. در این آیه می‌خوانیم:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَ نَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَ نَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً

هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در روی زمین (۱) بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

قرآن مجید خون یک انسان را مساوی خون جامعه بشریّت دانسته، و نابود کردن یک انسان را، همانند نابودی جامعه بشری می‌داند؛ همانگونه که نجات یک انسان از مرگ را، همچون احیاء یک جامعه دانسته است.

قابل توجّه این که در روایات متعدّدی آمده که آیه شریفه اگر چه مفهوم ظاهری‌اش مرگ و حیات مادّی است، امّا مهمتر از آن، مرگ و زندگی معنوی- یعنی گمراه ساختن یک نفر، یا نجات او از گمراهی- است. شخصی از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسید، امام علیه السلام فرمود:

مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَقَ- (ثُمَّ سَكَتَ- ثُمَّ قالَ:) تَأْوِيلُهَا الْاعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَ لَهُ (۲)

۱- مفسدین فی الارض مصادیق مختلفی دارند که از جمله آنها، قاچاقچیان مواد مخدّر هستند. آنها با خریدو فروش و پخش مواد مخدّر، منطقه‌ای را به فساد می‌کشند. کشتن چنین مفسدینی نه تنها اشکالی ندارد بلکه خدمت بزرگی به جامعه بشریّت، و به تعبیر دیگر، احیاء جامعه بشری است.

۲- تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۳۵۶(نقل از تفسیر نورالثّقلین، جلد اوّل).

ص: ۱۸۱

یعنی، منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده، نجات از آتش سوزی یا غرقاب (گرداب) و مانند آن است- سپس امام (لحظه‌ای) سکوت کرد، و بعد فرمود- تأویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به راه حق یا باطل کند، و او دعوتش را بپذیرد.

به تعبیر دیگر، ظاهر آیه شریفه ناظر به نجات جسم انسانها، و تأویل آن به نجات روح آنها اشاره دارد.

۲- جزای سخت خون‌ریزان!

خداوند متعال در آیه ۹۳ سوره نساء، مجازات سخت و سنگینی برای قاتلان در نظر گرفته است. به این آیه شریفه توجّه کنید.

وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِیهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِیماً

و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمـد به قتل برسانـد، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌مانـد؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

همـانگونه که ملاحظه می‌کنیـد چهار مجازات بسیار سـخت و دردناک، برای قاتلان مطرح شـده است: ۱- خلود و جـاودانگی در جهنّم ۲- مورد غضب خدا بودن ۳- مشمول لعنت خداوند بودن ۴- عذاب عظیم.

سؤال: شـنیده‌ایم که افراد با ایمان معصیت کار وارد جهنّم می‌شوند، ولی خالد و جاودانه در آن نیستند؛ یعنی، مدّتی (به تناسب نوع و مقـدار گناهان) در جهنّم مجازات می‌شوند تا خالص شوند، هنگامی که خالص شدند نجات پیدا می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند؛ پس چطور مؤمنی که دامنش به قتل مؤمن دیگری آلوده شده، جاودانه در آتش خواهد بود؟

پاسخ: برخی از دانشمندان گفته‌اند: «قاتل و آدم کش با ایمان از دنیا نمی‌رود؛ یعنی

ص: ۱۸۲

این جرم و گناهِ سنگین، باعث می‌شود که ایمان خود را از دست بدهد و بی ایمان از دنیا برود؛ و شخصی که بی ایمان از دنیا برود، جاودانه در آتش جهنّم می‌ماند!

آری، ریختن خون یک انسان از نظر آئین اسلام این همه مجازات و عقاب دارد.

آنها که شب و روز مشغول آدم کشی هستند، و به بزرگ و کوچک، زن و مرد، بیمار و سالم، رحم نمی‌کنند، چه عذاب وحشتناک و مجازات دردناکی در انتظار آنهاست!

۳- شرایط سخت اعدام!

از جمله اموری که نشانگر اهمّیت فوق‌العاده خون انسانها از نظر اسلام است، شرایط سختی است که برای اعدام مجرمان در نظر گرفته شده است؛ مثلًا، برای اثبات «مباح الدّم» بودن یک شخص، و جواز اجرای حکم اعدام و قتل او، به ادلّه محکم و متقن و روشنی نیازمندیم؛ به گونه‌ای که اگر کوچکترین خدشه‌ای در ادلّه آن برود، اسلام با قاعده «تُدْرَءُ الْحُدُودُ وَ الْقِصَاصُ بِالشُّبَهَاتِ» مجرم را از مرگ می‌رهاند، و خونش را حفظ می‌کند.

آری، اسلام آنقدر برای خون انسانها اهمّیت قائل است که به بهانه‌ای کوچک، حتّی حکم اعدام مجرمان را لغو می‌کند!

۴- دیه‌های سنگین

از دیگر نشانه‌های احترام خون انسان از دیدگاه اسلام، دیه سنگین وی می‌باشد.

کسی که بی گناهی را به قتل برساند، در صورتی که قتل عمد نباشد باید دیه مقتول را بپردازد. ورثه مخیّر هستند که از بین اجناس شش گانه زیر، یکی را انتخاب نمایند:

۱- طلا (هزار مثقال) ۲- نقره (ده هزار درهم) ۳- شتر (صد نفر) ۴- گاو (دویست رأس) ۵- گوسفند (هزار رأس) ۶- لباس (دویست دست). اگر طلا را انتخاب کنند و هر مثقال طلا را بیست هزار تومان بدانیم، باید بیست میلیون تومان بپردازد. و اگر

ص: ۱۸۳

گوسفند را معیّن نمایند و هر گوسفند چهل هزار تومان باشد، قاتل باید چهل میلیون تومان به عنوان دیه پرداخت کند. بنابراین، دیه ریختن خون یک انسان بی گناه، مبلغ سنگینی است و این نشانگر اهمّیت خون انسان از نظر اسلام است. مخصوصاً که در بعضی موارد قاتل باید چندین دیه بپردازد! همانگونه که در حدیثی معتبر از امام علی علیه السلام این مطلب وارد شده است؛ به این حدیث توجّه کنید:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

قَضَی أَمِیرُالْمُؤمِنِینَ علیه السلام، فِی رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعَصاً فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ لِسَانُهُ وَ عَقْلُهُ وَ فَرْجُهُ وَ انْقَطَعَ جِمَاعُهُ وَ هُوَ حَیٌّ، بِسِتِّ دِیَاتٍ (۱)

حضرت علی علیه السلام در مورد مردی که با عصایش بر شخص دیگری کوبیده بود و بر اثر آن ضربه، قدرت «شنوایی» و «بینایی» و «چشائی» آن مرد از بین رفته بود و «عقل» و «قدرت‌آمیزش» و «توانایی کنترل ادرارش» را از دست داده بود، قاتل را محکوم به پرداخت شش دیه کرد، در حالی که مضروب هنوز زنده بود!(۲)

بنابراین، طبق روایت فوق، اگر شخصی مرتکب چنان جنایتی شود، و مضروب گوسفند را به عنوان دیه انتخاب کند، جانی باید ۰۰۰ /۰۰۰ /۲۴۰ تومان به عنوان دیه بپردازد!

۵- جنین هم دیه دارد!

اسلام نه تنها به انسان پس از تولّدش این همه اهمّیت می‌دهد، بلکه برای خون جنینی که هنوز پا به دنیا نگذاشته نیز ارزش زیادی قائل است؛ و لهذا اگر شخصی جنین یک روزه‌ای را ساقط کند باید ۲۰ مثقال طلا، و اگر آن جنین سقط شده به خون بسته شده‌ای تبدیل شده باشد ۴۰ مثقال، و اگر به صورت گوشت جویده‌ای در آمده

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۱۹، صفحه ۲۸۰.

۲- البتّه فقهای شیعه پیرامون عمل به این روایت اختلاف نظر دارند.

ص: ۱۸۴

باشد ۶۰ مثقال، و اگر استخوان بدون گوشت باشد هشتاد مثقال، و اگر گوشت هم بر استخوانها روئیده باشد و هنوز روح بر آن دمیده نشده باشد ۱۰۰ مثقال طلا بپردازد، و اگر روح دمیده شود دیه کامل یک انسان زنده را دارد!

در کجای دنیا، و در کدام دین و مذهب، برای خون انسان این همه ارزش قائل هستند! در دنیای غرب نه تنها دیه‌ای برای جنین قائل نیستند، بلکه سقط جنین معمول و متعارف است، و جرم تلقّی نمی‌شود!

یکی از عادات زشت دوران جاهلیّت، زنده به گور کردن دختران بود! آنها به خاطر این کار بسیار ناپسند، در یک مقطع محدود، و بصورت محدود، چهره‌ای زشت و منفور از خود در تاریخ به یادگار گذاشتند؛ تاریخ در مورد غربیها که این‌گونه به طور وسیع دست به سقط جنین می‌زنند، چه قضاوتی خواهد کرد؟

آیا آنها (با این کارنامه درخشان!) برای انسان ارزش قائل هستند، یا اسلام؟

آیا آنها خشونت طلب هستند، یا ما مروّج خشونت هستیم؟

۶- جسد مردگان نیز دیه دارد!

از دیدگاه آئین مترقّی و هماهنگ با فطرت انسانی اسلام، مرده انسان نیز ارزش دارد و کسی حقّ توهین، بی احترامی و جنایت بر آن را نیز ندارد؛ بدین جهت، اگر کسی سر مرده مسلمانی را از بدن جدا کند، باید یکصد دینار دیه بدهد؛ و اگر یک دست او را جدا کند، دیه آن پنجاه دینار خواهد بود؛ و اگر هر دو دست آن را جدا نماید، باید یکصد دینار دیه بپردازد!

خلاصه این که، خون انسان آنقدر ارزش دارد که قبل از تولّد، و پس از تولّد(۱)، و

۱- جالب این که هر نوع جنایتی که اثر آن بزودی زائل نشود و تا مدّتی باقی بماند دیه دارد؛ بدین جهت، اگرشخصی به دیگری سیلی بزند و صورتش بر اثر سیلی سرخ شود، یک و نیم مثقال دیه آن است؛ و اگر کبود گردد دیه آن سه مثقال می‌شود؛ و اگر سیاه شود دیه آن به شش مثقال می‌رسد.

ص: ۱۸۵

بعد از مرگ، در هر سه حالت جنایت بر او دیه سنگینی دارد، و این نشانگر جایگاه ویژه انسان از نظر اسلام است.

نتیجه این که، هفتمین ویژگی عبادالرّحمن آن است که خون انسانهای بی گناه نزد آنها بسیار محترم است، و دامنشان هرگز به خون چنین انسانهایی آلوده نمی گردد.

ص: ۱۸۶

ص: ۱۸۷

۸ پاکدامنی

اشاره

هشتمین ویژگی عبادالرّحمن، پاکدامنی و عدم آلودگی آنها به اعمال منافی عفّت است.

سؤال: از مباحث سابق روشن شد که خون انسان اهمّیّت فراوانی دارد، و اسلام به سادگی اجازه ریختن آن را نمی‌دهد؛ چرا بلافاصله بعد از این مسله، بحث زنا مطرح شده، که در بعضی موارد (مانند زنای به عنف) حکم آن اعدام است؟

پاسخ: درست است که اسلام برای خون انسان، اهمّیّت و ارزش فوق‌العاده‌ای قائل است؛ ولی نه برای هر خونی! بلکه برای خون انسانهای با ایمان و پاک. بنابراین، خون انسانهای ناپاك و بی ایمان، که به حریم دیگران تجاوز می‌کنند ارزشی ندارد!

در عصر مرحوم سیّد مرتضی (رضوان‌اللّه تعالی‌علیه) شخص کافری با آن عالم بزرگ گفتگو و مناظرات علمی داشت. روزی اشعاری برای سیّد فرستاد، و از تعارض و عدم سازگاری دو قانون، نسبت به قطع دست سارق، اعتراض کرد و گفت:

یَدٌ بِخَمْسِماْةٍ عَسْجُدٍ وُدِیَتْمَا بَالُهَا قُطِعَتْ فِی رُبْعِ دِینَارٍ

دستی که دیه قطع آن پانصد مثقال طلا می‌باشد، چگونه است که اگر یک ربع مثقال

ص: ۱۸۸

طلا سرقت کند قطع می‌شود؟ آیا چیزی را که ارزش آن ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۱۰ تومان است، به خاطر سرقت ۵۰۰۰ تومان قطع می کنید؟

سیّد در پاسخ فرمود:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَاوَ أَرْخَسَهَا ذُلُّ الْخِیَانَةِ

فَافْهَمْ حِکْمَةَ الْبَارِی

دیه هر دستی پانصد دینار نیست، بلکه دستی که آلوده به سرقت نمی‌شود دیه آن پانصد دینار است، و دست خیانت پیشه دیه‌ای ندارد؛ زیرا خیانت آن را فاقد ارزش می کند.

به هرحال، احترام به ناموس مسلمانان، همانند احترام به جان و خون و مال آنها، واجب است و بندگان خاصّ خدا، نسبت به این مسئله بسیار اهمّیّت می‌دهند.

پیشگیری مقدّم بر درمان است!

همانگونه که در علم طب، هم پیشگیری می کنند و هم درمان؛ هم سفارش به بهداشت می‌شود و هم اقدام به درمان بیماریها و امراض؛ در اسلام نیز، هم برنامه‌هایی برای پیشگیری و برچیدن زمینه‌های گناه وجود دارد و هم مجازاتهایی برای مبتلایان به گناه و معصیت؛ به گونه‌ای که هر جا مجازات را مطرح کرده، راههای پیشگیری از آن گناه را هم گوشزد نموده است.

به عنوان نمونه، در سوره نور ابتدا مجازات آلودگان به اعمال منافی عفّت مطرح شده و پس از آن دستورات مختلفی جهت پیشگیری از آلودگی مذکور دیده می‌شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- دستور حجاب در آیه ۳۱ این سوره مطرح شده است؛ و بدون شک یکی از عوامل آلودگی به عمل منافی عفّت، بی حجابی و برهنگی و حتّی بد حجابی زنان است. آمار جرم و جنایت و اعمال منافی عفّت در دوران طاغوت، به هنگام تابستان

ص: ۱۸۹

بالا می‌رفت و در زمستان فروکش می‌کرد. دلیل آن روشن است؛ زیرا در تابستان زنها و دخترها با وضع بسیار بد و به صورت نیمه عریان در کوچه و خیابان ظاهر می‌شدند، بدین جهت آمار اعمال منافی عفّت بالا می‌رفت ولی چون در زمستان بر اثر سرمای هوا مجبور می‌شدند خود را بپوشانند و حجاب نسبتاً بیشتر مراعات می‌شد، آمار جرم و جنایت و کارهای خلاف عفّت پایین می‌آمد. و لهذا اسلام برای پیشگیری از این گناه و بقیّه جرمها و جنایتها، که منشأ آن اعمال منافی عفّت است، قانون حجاب را، به عنوان پیشگیری در آیه فوق‌الذّکر مطرح کرده است.

۲- سفارش به کنترل نگاه و خود داری از چشم چرانی به مردان، از دیگر مواردی است که در آیه ۳۰ سوره نور مطرح شده است. این دستور بی شک مانع قسمت زیادی از اعمال منافی عفّت می‌شود، و بستر آن را از بین می‌برد.

۳- همین سفارش به زنان نیز شده است.(۱) دختران و زنان نیز اگر نگاه خود را کنترل نموده، و از نگاههای شهوت‌آلود و توأم با لذّت به جنس مخالف اجتناب کنند، و حتّی از نگاههایی که احتمال آلوده شدن می‌رود بپرهیزند، دامان آنها پاک خواهد ماند.

نگاه آلوده مسأله ساده‌ای نیست، و نسبت به آن بایـد حساسیّت زیادی قائل شـد؛ چرا که در روایات به عنوان یکی از ابزار هجومی شیطان به افراد با ایمان، مطرح شده است.(۲) و گاه آثار و عوارض نامطلوبی به دنبال دارد که بعضاً قابل جبران نیست!

۴- ازدواج یکی دیگر از عوامل پیشگیری از آلوده شدن به بی عفّتی است. که به عنوان یک وظیفه ملّی و همگانی و خطاب به همه مسلمانان مطرح شده است. در آیه ۳۲ سوره نور می‌خوانیم:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا

۱- سوره نور، آیه ۳۱.

۲- در روایات متعـدّدی، نگاه نامشروع و آلوده با شـهوت به نامحرم، تیری از تیرهای ابلیس شـمرده شـده است. این روایات را در کتاب وسائل الشّیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۳۸ به بعد مطالعه فرمایید.

ص: ۱۹۰

فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را (همسر دهید)، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

تعبیری که در این آیه شریفه آمده، در هیچ یک از برنامه‌های زندگی نیست. طبق آنچه در آیه مذکور آمده، تمام مسلمانان در مورد ازدواج مردان و زنان بی همسر مسؤول هستند و باید در جهت انجام این سنّت حسنه و مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله گامهای عملی مهمّی بردارند؛ چرا که ازدواج جلوی بسیاری از گناهان را می گیرد.

۵- خداوند در آیه ۵۸ سوره نور به فرزندان دستور می‌دهد که هنگام ورود به اطاق اختصاصی پدر و مادر، اجازه ورود بگیرند. مخصوصاً در سه وقت بدون اجازه وارد نشوند:

نخست، شب هنگام که پدر و مادر مشغول استراحت هستند.

دیگر، صبح قبل از طلوع فجر، نیز برای ورود اجازه بگیرند.

سوم، به هنگام استراحت نیم روزی هم اجازه ورود لازم است.

زیرا در این سه وقت ممکن است پدر و مادر در شرایط مناسبی نباشند؛ شرایطی که ممکن است منشأ انحراف و فساد فرزندان آنها شود. اسلام برای بستن این مسیر و منشأ انحراف، اجازه ورود به اطاق مخصوص آنها را صادر نکرده است.

۶- زنان عرب مخصوصاً هنگامی که در بیابان راه می‌رفتند برای فراری دادن حشرات موذی چیزی به نام «خلخال» به پای خود می‌بستند که زنگ کوچکی داشت و با حرکت پا تولید صدا می کرد و همان صدا، حشرات را فراری می‌داد. سپس این وسیله امنیّتی و حفاظتی، تبدیل به وسیله زینتی شد و باعث جلب توجه افراد نامحرم گشت. بدین جهت خداوند متعال در آیه ۳۱ سوره نور به زنان مسلمان دستور داد به هنگام راه رفتن آهسته‌تر حرکت کنند، تا صدای خلخال پای آنها، توجّه افرادی را که

ص: ۱۹۱

قلب و روح بیماری دارند، به سوی آنها جلب نکنند.

از مطالب ششگانه فوق روشن شد که اسلام در کنار مجازاتها و عقوبتها، دستورات و برنامه‌های فراوانی برای پیشگیری از وقوع جرم و گناه نیز در نظر گرفته است.

عبادالرّحمن و آلودگی به بی‌عفّتی!

سؤال: ویژگی‌های عبادالرّحمن بایـد صـفات والا و ممتازی باشد که دست یافتن به آن برای هر کس به آسانی امکان‌پذیر نباشد، در حالی که پاک داشـتن دامن از آلودگی به بی عفّتی مربوط به همه مؤمنین است، و نمی‌توان آن را به عنوان یک صفت ویژه و ممتاز عبـادالرّحمن برشـمرد، همـانگونه که نمی‌توان گفت: «عبادالرّحمن کسانی هسـتند که نماز می‌خواننـد و روزه می گیرنـد، و از آلوده شدن به شراب و قمار خودداری می کنند» زیرا این امور وظیفه هر مسلمانی است و اکثر قریب به اتّفاق مسلمانان پایبند به آن هستند.

پاسـخ: جواب این سؤال در حـدیثی که از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل شده، آمده است. طبق این حدیث، زنا مراتب و انواع متعـدّدی دارد و اختصـاص به عمـل منـافی عفّت نـدارد. و عبادالرّحمن کسانی هسـتند که از تمام مراتب زنا خودداری کننـد؛ به این روایت توجّه کنید:

لِکُلِّ عُضْوٍ مِنْ بَنِی آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزِّنَا! فَالْعَیْنُ زِنَاهَا النَّظَرُ! وَ الرِّجْلُ الْمَشْیَ! وَالْاُذُنُ زِنَاهَا الْاسْتِمَاعُ!(۱)

هر عضوی می‌تواند بهره‌ای از زنا داشته باشد! زنای چشم، نگاه (ناپاک و آلوده) است! عمل منافی عفّت پا، حرکت به سوی مجلس آلوده به بی عفّتی است! و گوش فرادادن به مطالبی که به سوی ناپاکی دعوت می کند، زنای گوش است.

۱- کنزالعمّال، جلد ۵، حدیث شماره ۱۳۰۲۶.

ص: ۱۹۲

خلاصه این که، هر عضوی از اعضاء بـدن ممکن است آلوده عمل منافی عفّت شود، حتّی فکر و قلب انسان؛ به این شـکل که به این عمل زشت فکر کند، و آن صحنه‌های زشت را تصوّر نماید و ....

بـا توجّه به حـدیث مـذکور، ممکن است آیه مورد بحث اشـاره به این باشـد که عبادالرّحمن از تمام مراتب و انواع زنا پاک هسـتند، حتّی فکر و انـدیشه آنهـا آلوده این امور نمی‌شود. و روشن است که پـاک زیسـتن در تمام این جنبه‌ها و مراحل، افتخار بس بزرگی است که جز عبادالرّحمن نصیب دیگران نمی‌شود.

اهمّیّت مبارزه با اعمال منافی عفّت در اسلام

اشاره

اسـلام همـانگونه که از یـک سـو، زمینه‌هـا و بسترهـای منتهی به بی عفّـتی را بسـته، و برای جلوگیری مردم از افتـادن در آن بسـترها دسـتورات خاصّـی داده، از سوی دیگر، بصورت بسـیار جـدّی و قاطعانه با کسانی که آلوده به بی‌عفّتی می‌شونـد نیز مبارزه کرده، و دیگر مسلمانان را هم تشویق به شرکت در این مبارزه مقدّس می‌نماید که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

الف- پاکان با ناپاکان ازدواج نمی‌کنند!

خداوند متعال در آیه سوم سوره نور می‌فرماید:

أَلزَّانِی لَایَنْکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزَّانِیَةُ لَایَنْکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ

مرد زنا کار جز با زن زنا کار یا مشـرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زنا کار را، جز مرد زنا کار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است!

سه نکته در این آیه شریفه قابل توجّه است:

ص: ۱۹۳

اوّل- «زناکار» چه زن باشد و چه مرد- همطراز مشرك و بت پرست قرار گرفته است! یعنی کسی که آلوده به این گناه بزرگ می‌شود، و راه توبه را نمی‌پوید، آنقدر سقوط می کند و تنزّل می‌یابد که همردیف انسانهای مشرك قرار می گیرد!

دوم- «مؤمنین» در مقابل «زناکاران» قرار گرفته‌اند. از این تقابل می‌فهمیم زنا کار ایمان ندارد.

بنابراین، تقابل مؤمنان و زناکاران دلیل بر بی ایمانی آلودگان به اعمال منافی عفّت است؛ همانگونه که امام باقر علیه السلام نیز در سفینةالبحار به این مطلب اشاره کرده است.(۱)

سوم- منظور از تحریم ازدواج آلودگان، با مؤمنان چیست؟

در میان مفسّران پیرامون این مسأله گفتگوست، که به دو نظریّه اشاره می کنیم:

۱- منظور حرمت طبعی و طبیعی‌است، نه حرمت تشریعی؛ یعنی، عملًا زناکاران به سراغ انسانهای هجنس خود، که همان زناکارن و مشرکان هستند، می‌روند؛ همانگونه که مؤمنان نیز برای ازدواج به سراغ مؤمنان می‌روند؛ به قول شاعر:

ذرّه ذرّه کاندر این ارض و سماست‌جنس خود را همچو کاه و کهرباست

و به قول شاعر دیگر:

کبوتر با کبوتر باز با بازکند همجنس با همجنس پرواز

خلاصه این که، تحریم مذکور، تحریم تکوینی و طبیعی است؛ نه یک دستور شرعی.

۲- منظور همان حرمت تشریعی است. یعنی زناکاران حقّ ندارند با کسانی که دامنشان پاك است، ازدواج نمایند؛ بلکه فقط می‌توانند با زناکاران یا مشرکان ازدواج کنند، مگر این که توبه کنند و از گناهان گذشته دست بشویند و دامان خود را پاك نموده، و گذشته را جبران نمایند. و ما معتقدیم علاوه بر توبه، لازم است زنان آلوده

۱- سفینة البحار، جلد سوم، صفحه ۵۰۴.

ص: ۱۹۴

یک بار عادت ماهانه نیز شوند، و پس از آن حقّ ازدواج با پاکان را دارند.

طبق این نظریه، ازدواج مؤمنان با چنین افرادی تا توبه نکنند جایز نیست؛ و برخی روایات نیز دلالت بر این امر دارد.(۱)

ب- پیامدهای شدید زنا در دنیا و آخرت

روایات فراوانی پیرامون پیامـدهای خطرناک و زیانبار عمل منافی عفّت در دنیا و آخرت وجود دارد که دقّت و تأمّل در این روایات مبتلایان به آن را از ادامه این کار بازمی‌دارد؛ به یک نمونه از این روایات توجّه کنید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

فِی الزِّنَـا سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الـدُّنْیَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الْآخِرَهِ، أَمَّا الَّتِی فِی الـدُّنْیَا فَیَـذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَ یُعَجِّلُ الْفَنَاءَ، وَ یَقْطَعُ الرِّزْقَ؛ وَ أَمَّا الَّتِی فِی الْأَخِرَهِ فَسُوءُ الْحِسَابِ، وَ سَخَطُ الرَّحْمانِ، وَ الْخُلُودُ فِی النَّارِ(۲)

کسی که دامانش به عمل منافی عفّت آلوده می‌شود، شش بدبختی در دنیا و آخرت دامنگیر او خواهد شد: آنچه در دنیا مبتلا به آن می‌شود، عبارت است از: (۱) نورانیّت ایمـانِ او برچیـده می‌شود (روح ایمان، نور ایمان، پاکی ایمان در وجود او احساس نمی‌شود). (۲) جـوانمرگ می‌شـود و مرگ زودرس به سـراغش می‌آیـد. (۳) روزی‌اش کـم می‌شـود. امّا آنچه در آخرت دامنگیر او می‌شـود عبارتند از: (۱) سـخت‌گیری در حسـاب و کتاب روز قیامت (به تعبیری ساده، مو را از ماست کشـیدن). (۲) غضب و خشم خداوند شامل حالش می‌شود. (۳) در آتش جهنّم جاودانه خواهد ماند!

حقیقتاً پیامدهای دنیوی و اخروی ارتکاب زنا خطرناک و هول‌انگیز است.

۱- مرحوم شیخ حرّ عاملی(رضوان‌اللّه علیه) این روایات را در کتاب با ارزش خود، وسائل‌الشّیعه، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۵ به بعد نقل کرده است؛ ولی از آن حکم حرمت را استفاده نکرده، بلکه معتقد به کراهت شده است.

۲- سفینهٔ البحار، جلد ۳، صفحه ۵۰۴.

ص: ۱۹۵

دو سؤال در رابطه با حدیث فوق به ذهن می‌آید که لازم است پاسخ آن روشن شود:

سؤال اوّل: منظور از «سوءالحساب» چیست؟ آیا خداوند در روز قیامت با برخی از بندگان خویش بد حساب می‌کند؟ آیا «سوءالحساب» با حکمت و عدالت خداوند سازگار است؟

پاسخ: منظور از «سوءالحساب» بدی حساب نیست؛ بلکه منظور دقّت در محاسبه و محاکمه، بدون اغماض و گذشت می‌باشد. و این مطلب نه با حکمت خداوند منافات دارد، و نه ناسازگار با عدالت پروردگار می‌باشد؛ بلکه عین عدالت است.

سؤال دوم: می‌دانیم که فقط کفّار و مشرکان و افراد بی ایمان جاودانه در آتش خواهند ماند، پس چگونه مسلمان زناکار که توبه نکرده، طبق روایت فوق، خالد در جهنّم خواهد شد؟

پاسخ: اگر زناکار توبه نکند، همانطور که گذشت، بی ایمان از دنیا خواهد رفت؛ زیرا «ایمان» و «عمل منافی عفّت» با هم سازگاری ندارند. و شخصی که بی ایمان از دنیا برود، خالد در جهنّم خواهد بود. و این مطلب عجیبی نیست.

خلاصه این که، ازاین روایت اهمّیّت فراوان مبارزه با این عمل زشت و شوم استفاده می‌شود.

ج- رضاع از شیر زانیه ممنوع!

اسلام می‌خواهد به گونه‌ای عرصه را بر آلودگان به این عمل ننگین تنگ کند که بدون نیاز به توسّل به زور و خشونت، آنها به میل و اختیار خود به راه درست و صحیح باز گردند. و لهذا حتّی اجازه نمی‌دهد شیرخواران بی‌مادر، که نیاز شدید به شیر دارند، از شیر حاصل از زنا استفاده کنند.

علیّ بن جعفر، فرزند امام صادق علیه السلام و برادر امام کاظم علیه السلام و عموی امام رضا علیه السلام که

ص: ۱۹۶

مرد بزرگواری است، از امام هفتم در مورد زنی که آلوده به عمل منافی عفّت شده، و از آن عمل حامله گشته، و وضع حمل نموده، و اکنون شیر دارد، چنین می‌پرسد:

«آیا شایسته است که کودک شیرخواری، از شیر چنین زنی استفاده کند؟»

امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «لا یصلح؛ چنین زنی شایستگی این کار را ندارد.» و در ادامه می‌افزاید: «نه تنها این زن، بلکه اگر بچه او دختر باشد، و آن دختر (که زنا زاده است) بزرگ شود و با کسی ازدواج کند و بچّه دار شود. او هم صلاحیت شیردادن به شیرخواران را ندارد!»(۱)

سؤال: زنی که مرتکب آن عمل زشت شده، استحقاق این تنگناها و محرومیّتها را دارد، ولی فرزندی که از این طریق به دنیا می‌آید، چه گناهی دارد که باید این محرومیّتها را تحمّل کند؟

پاسخ: این فرزند مثل فرزند پدر و مادری است که مبتلی به بیماری خطرناکی هستند، که زمینه آن بیماری به فرزندشان نیز منتقل می‌شود. آنها به خاطر عدم رعایت بهداشت و مانند آن، در بیماری خویش سهیم هستند، ولی بچه آنها چه تقصیری دارد که زمینه بیماری به او منتقل شده است! ولی بدون شک آن فرزند می‌تواند با رعایت اصول بهداشتی و پیشگیری‌های لازم، از بروز بیماری جلوگیری کند. همانگونه که فرزند حاصل از عمل منافی عفّت، هرچند زمینه گناه بیشتری در وجود او نهفته است؛ ولی می‌تواند با سعی و تلاش و مبارزه با نفس، از ظهور و بروز آن جلوگیری نماید، و به هیچ وجه محکوم آن زمینه‌ها نیست.

نتیجه این که، از نکات سه‌گانه فوق روشن شد که اسلام دست به مبارزه‌ای فراگیر و همه جانبه با این اعمال زشت زده، و مردم را نیز دعوت به عکس العمل نسبت به آن نموده است.

۱- جواهرالکلام، جلد ۲۹، صفحه ۳۰۸.

ص: ۱۹۷

حفظ پاکدامنی در شرایط فعلی

سؤال: جوانها می‌پرسند: در شرایط فعلی، که فساد همه جا را فرا گرفته، و مظاهر آن در همه جا دیده می‌شود، و اسباب و مقدّمات گناه براحتی فراهم است، آیا امکان حفظ پاکدامنی وجود دارد؟ آیا در این شرایط می‌توان حتّی نگاه را هم کنترل کرد؟ آیا در این اوضاع و احوال، خداوند آلودگی به این گونه گناهان را نمی‌بخشد؟

پاسخ: بدون شک امکان پاکدامنی در عصر ما نیز وجود دارد، مشروط بر این که دو حرکت در جامعه شروع شود:

الف- عوامل و زمینه‌های تحریک تا آنجا که ممکن است برچیده شود، و جوانها به سراغ آن نروند. اگر جوانان به تماشای فیلمهای آلوده ننشینند، و به عکسهای مبتذل نگاه نکنند، و کتابها و مجلّات و رمانهای عشقی انحرافگر را مطالعه ننمایند، و نگاههایشان را کنترل کنند، و در مجالس آلوده به گناه (مخصوصاً گناهان شهوت آلود) شرکت نکنند، و از مناظر و صحنه‌های تحریک کننده اجتناب ورزند، و از دوستان ناباب دوری گزینند، و هر روز مقداری ورزش کنند، بدون شک قادر بر حفظ پاکدامنی خویش خواهند بود؛ امّا اگر جوانی بخواهد به همه این امور آلوده شود، و در عین حال پاکدامن باشد، روشن است که موفّق نخواهد شد.

این که اسلام، پیروانش را از شرکت در مجالس گناه بر حذر می‌دارد، هر چند آلوده گناه نشوند و فقط تماشاگر باشند؛ از شرکت در مجلس قمار و شراب نهی می‌کند، هر چند شراب ننوشند و قمار نکنند؛ برای همین جهت است که با وجود این زمینه‌ها، قادر بر مبارزه با نفس نخواهند بود و تدریجاً آلوده آن گناهان می‌گردد. یکی از عوامل مهمّ بالا رفتن آمار طلاق در جامعه ما، وجود همین زمینه‌ها و عوامل تحریک است. زن و شوهری که به تماشای فیلمهای مستهجن می‌نشینند و آن صحنه‌های شرم آور را نظاره می‌کنند، سطح توقّعشان از یکدیگر بالا می‌رود و قطعاً همسر نمی‌تواند مانند هنرپیشه چنان فیلم‌هایی عمل کند، و همین امر موجب دلسردی او، و زمینه طلاق در دراز مدّت می‌شود!

ص: ۱۹۸

نتیجه این که: اوّلین وظیفه متصدّیان جامعه، جلوگیری از عوامل تحریک و برچیدن زمینه‌های فساد، و نخستین وظیفه جوانان پاکدامن، اجتناب و دوری از این عوامل و زمینه‌ها است. جالب این که اجتناب از زمینه‌های گناه آن قدر مهم است که شخصی همچون حضرت یوسف پیامبر علیه السلام، که دارای مقام عصمت است، نیز برای حفظ پاکدامنی خود از آن استفاده می‌نماید. وی هنگامی که مشاهده می‌کند زلیخا نیّت شومی در سر دارد، و خود را آماده گناه بزرگی کرده، و قصدش را صریحاً به زبان آورده، در اوّلین قدم سعی کرد از مجلس معصیت دور شود. بدین جهت به سمت درِ اطاق فرار کرد. زلیخا که در آتش شهوت می‌سوخت و به هیچ چیز جز ارضای هوس شیطانی خویش نمی‌اندیشید، دوان دوان به تعقیب یوسف پرداخت. تا این که به نزدیک او رسید و پیراهن یوسف را از پشت گرفت، تا شاید او را باز گرداند. امّا یوسف به فرار ادامه داد و به سوی در گریخت. در این کشاکش پیراهن یوسف پاره شد. به ناگاه عزیز مصر، شوهر زلیخا، در را باز کرد، و در آستانه در ظاهر شد و آن صحنه وحشتناک را ملاحظه کرد.

زلیخا که خود را در این ماجرا ناکام و شکست خورده دید، بی انصافی را به آخر رساند و برای تبرئه خویش و متّهم کردن حضرت یوسف (که به خواسته‌اش تن نداده بود) خطاب به شوهرش گفت:

«مَا جَزاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱)؛ کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهلِ تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!»

یوسف پاکدامن در دفاع از خویش گفت:

«او مرا به اصرار به سوی خود دعوت کرد! و من هرگز قصد خیانت به ناموس تو را نداشته‌ام.»

اینجا بود که خداوند به کمک یوسف آمد و کودک شیرخوار، که در گهواره ناظر

۱- سوره یوسف، آیه ۲۵.

ص: ۱۹۹

این گفتگوها بود، به اذن خداوند به سخن آمد، و خطاب به شوهر زلیخا گفت:

«اگر پیراهن یوسف از پیش پاره شـده، همسـرت راست می‌گویـد، و اگر پیراهنش از پشت دریـده شده، همسـرت دروغ می‌گوید و حق با یوسف است!»

کودک شـیرخوار با اسـتدلال و منطق، عزیز مصـر را راهنمایی کرد؛ به گونه‌ای که جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند. عزیز مصر، که دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده، و همسرش گناهکار است، خطاب به همسرش گفت:

«این، از مکر و حیله شما زنان است. ای زن! از گناهت استغفار کن که کار بدی کرده‌ای.»

و به یوسف گفت: «ای یوسف! از این موضوع صرفنظر کن، و این راز را برملا ننما، که آبروی خانوادگی ما بر باد می‌رود ....»

خلاـصه این که، از آلودگی محیـط و مکانهـایی که زمینه گنـاه فراهم است، بایـد فرار کرد، هر چنـد همچون حضـرت یوسف علیه السلام، در درجه‌ای عالی از ایمان باشیم.

این راهی است که به بسیاری از جوانان توصیه کرده‌ایم، و آنها که عمل کرده‌اند، و نتیجه گرفته‌اند.

ب- بر همه لازم است که امکان ازدواج آسان را برای جوانان فراهم کنند؛ از چشم هم چشـمی‌ها، تشـریفات کمرشـکن، مهریّه‌های سنگین، مجالس جشن پر خرج، پیش شـرطهای نامعقول و مانند آن، به خاطر رضای خدا و نجات فرزندانشان صـرفنظر کنند؛ تا آنها به راحتی بتوانند زندگی مشترک ساده‌ای را آغاز کنند.

بـدون شک اگر سـطح انتظارات و توقّعات پایین، و تشـریفات در حـدّ وسع و قـدرت جوانان باشـد، جلوی بسـیاری از مفاسـد گرفته می‌شود. و این امکان‌پـذیر است. کسانی که، به هر شـکل، به سـنگین شدن بار ازدواج و سـخت‌تر شدن شـرایط آن کمک می‌کنند، شریک گناهان جوانانی هستند که به خاطر این تشریفات کمر شکن، قادر بر ازدواج نیستند و آلوده اعمال منافی عفّت می‌شوند!

چرا که هر کس سنّت سیّئه‌ای را پایه گذاری کند، در گناه کسانی که به آن سنّت عمل

ص: ۲۰۰

می کنند شریک و سهیم خواهد بود، بدون آن که از گناه آنان چیزی کاسته شود!(۱)

آری، با تحقّق این دو امر، امکان پاکدامنی در عصر فساد و فحشاء نیز وجود خواهد داشت.

عذاب مضاعف یعنی چه؟

خداوند متعال پس از طرح صفات ششم و هفتم و هشتم عبادالرّحمن در آیه ۶۸ سوره فرقان- که بحث آن به صورت مشروح گذشت- در آیه بعد، «عذاب مضاعف» را برای کسانی که مرتکب عمل منافی عفّت، یا ریختن خون انسان بی گناه، یا شرک و بت پرستی شده‌اند، مطرح کرده است، منظور از «عذاب مضاعف» چیست؟

آیا ممکن است خداوند عادل، مجرمی را به خاطر یک جرم دو بار مجازات کند؟

آیا آیه فوق با آنچه در آیه شریفه ۱۶۰ سوره انعام آمده سازگاری دارد؟ که خداوند می‌فرماید:

وَ مَنْ جَآءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلَا یُجْزَی إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَایُظْلَمُونَ (۲)

و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن کیفر نخواهد دید، و ستمی بر آنها نخواهد شد!

علما و مفسّران در پاسخ این سؤال و برای رفع این شبهه، تفسیرهای مختلفی از آیه مورد بحث ارائه کرده‌اند که به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

الف- کیفر گناهان مضاعف در دنیا، مضاعف نیست؛ ولی در جهان آخرت مضاعف است؛ مثلًا، اگر شخصی که آلوده به شرب خمر است و بارها شراب خورده، و تمام دفعاتی که مرتکب شرب خمر شده نزد حاکم شرع ثابت شود، برای هر مرتبه او را یک بار شلاق نمی‌زنند، بلکه برای تمام آنها یک حد بر او جاری می‌نمایند. یا

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۴، حدیث ۷۵.

۲- شبیه به این مضمون در آیه ۴۰ سوره فاطر، و ۸۴ سوره قصص نیز آمده است.

ص: ۲۰۱

شخصـی که دهها بار مرتکب سـرقت شده، و تمام جرائمش نزد حاکم شـرع ثابت شده، حاکم شـرع یک بار بیشتر حدّ سـرقت بر او جـاری نمی‌کنـد؛ ولی در روز قیـامت و عالَم آخرت هر گناهی که کرده مجازات مسـتقل و جـداگانه دارد؛ اگر ده بار آلوده شـرب خمر شده، ده کیفر مستقل از هم دارد؛ و اگر بیست بار سرقت نموده، بیست مجازات مستقل می‌شود.

بنـابراین عـذاب مضاعف در آیه شـریفه، ناظر به مجازاتهای جهان آخرت است که برای هر گناهی کیفر و مجازات مسـتقلی خواهد بود.

۲- تفسـیر دیگر آن است که برخی گناهان علنی و آشـکار انجام می‌شود و برخی از معاصی پنهان و در خفا. بدون شک گناهی که در جلو چشـمان مردم و در ملأ عام صورت می‌پـذیرد، مجازاتی مساوی با گناه پنهان ندارد؛ بلکه کیفر آن به مراتب سـخت‌تر است؛ زیرا چنین شـخص هتّاکی، علاـوه بر اصـل گنـاه، حریم گنـاه را نیز شکسـته و دیگران را هم به گنـاه دعـوت و تشویـق نموده است. بنـابراین، چنین شخصـی، هر چنـد در ظـاهر مثلًا فقط شـرب خمر کرده ولی در حقیقت مرتکب سه گناه شـده است! یعنی، علاوه بر شرب خمر، حرمت گناه را دریده، و مردم را هم به آن تشویق نموده است. پس باید سه بار مجازات شود.

بازگشت و توبه

یکی از اصول مهم تربیت این است که مربّی هرگز راه اصـلاح را نبنـدد، و مربّی (شـخص مورد تربیت) احساس کند که همواره راه اصـلاح و تربیت بـاز است. اگر راه اصـلاح بسـته شود، کسـی که آلوده گنـاه شـده، از ارتکاب بیشتر گناهان باکی نـدارد، و با خود می‌گوید: «من که جهنّمی هستم، چرا خود را محدود کنم؟ بگذار هر کاری که می‌توانم انجام دهم!» امّا اگر راه بازگشت باز شد، و همیشه روزنه‌ای به سوی اصلاح و رستگاری وجود داشت، گناهکاران سعی می‌کنند کمتر آلوده شوند و امید به نجات

ص: ۲۰۲

داشته باشند و به سوی خدا باز گردند.

بـدین جهت، در آیـات مورد بحث، درِ توبه حتّی برای مشـرکان و قاتلان و زناکاران باز است! و امیـد نجات، با اسـتفاده از توبه، در مورد چنین گنهکارانی نیز می‌رود، و خداوند آنها را به توبه و بازگشت دعوت نموده است.

طبق برخی روایات، تا زمانی که نَفَسِ انسان در سینه‌اش بالا و پایین می‌رود توبه‌اش پـذیرفته می‌شود؛ یعنی اگر انسان گنهکاری در واپسین لحظات عمرش، واقعاً به درگاه الهی باز گردد، و از سر صـدق و اخلاص توبه کند، خداوند او را مورد عفو و بخشـش قرار می‌دهد! امام سـجّاد علیه السـلام که معارف غنیّ اسـلام را با زبان دعا بیان می‌کند، در مناجات تائبین به این رحمت واسـعه خداوند اشاره نموده و از کسانی که از آن استفاده نمی‌کنند، تعجّب و حیرت می‌کند، حضرت می‌فرماید:

إِلَهِی أَنْتَ ا لَّذِی فَتَحْتَ لِعِبَادِکَ بَاباً إِلَی عَفْوِکَ سَـمَّیْتَهُ التَّوْبَهَٔ فَقُلْتَ «تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَهًٔ نَصُوحاً» فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ (۱)

پروردگار من! تو آن خـدایی هستی که دری از دریای عفو و بخشـشت به روی بنـدگانت گشودی و آن را توبه نام نهادی و از همه دعوت کردی که وارد آن شونـد و از دریای رحمتت بهره گیرنـد، خـدای من! کسانی که به این در روی نمی‌آورنـد، و از آن غافل می‌شوند، عذرشان چیست؟

راسـتی چرا برخی از مـا غافـل هسـتیم و از ایـن در کـه به سـوی سـعادت و خوشـبختی و قرب الی اللّه و نجـات گشـوده شـده، وارد نمی‌شویم!

چرا به سوی خدای مهربان که لطف و مهر او فوق تصور است، باز نمی‌گردیم؟

چرا از درگاه خداوند توبه‌پذیری که هر چه توبه شکستی، باز هم پذیرای توست، فرار می‌کنی؟

صد بار اگر توبه شکستی باز آی گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

ضمناً توجّه داشته باشیم که همین توبه‌های نیم بند، که شکسته می‌شود، نیز بی اثر نیست.

وزنه‌برداری که قهرمان جهان می‌شود، و وزنه‌ای را بلنـد می‌کند که هیچ کس در دنیا نمی‌تواند آن را بر فراز دسـتانش نگه دارد، به یکبـاره این توان و قـدرت را به دست نیاورده است؛ بلکه صـدها بار در بلنـد کردن آن ناموفّق بوده، ولی به تمرین خود ادامه داده و هر بار ناکامی و تمرین، مقـداری بر توانایی و قـدرت او افزوده، تا بالاخره موفق شده است. توبه‌های ناتمام هم همین خاصـیّت را در روح آدمی دارد و بتدریج قدرت انسان را در ترک گناه بالا می‌برد، تا جایی که موفّق به توبه بی‌بازگشت می‌شود.

بنابراین، اوّلًا نبایـد توبه‌های ناتمام را بی‌اثر بـدانیم. و ثانیاً از این که توبه را می‌شـکنیم ناامیـد نشویم، و باز هم عزم را جزم کنیم و به درگاه واسعه‌اش باز آییم و توبه کنیم، و آن قدر این کار را تکرار نمائیم تا انشاءاللّه به توبه بی‌بازگشت و ناگسستنی نائل شویم.

اقسام توبه

آیـات و روایـات فراوانی پیرامون اهمّیّت توبه، انواع و اقسـام آن، زمان توبه، آثار توبه، و دیگر موضوعات مربوط به آن وجود دارد. در این بحث فقط اشاره‌ای به اقسام توبه می‌کنیم:

توبه از یک جهت بر سه قسم است:

۱- توبه زبـانی: منظور از توبه زبانی آن است که فقط الفاظ توبه بر زبان جاری شود، ولی در اعمال و رفتار هیـچ تغییری رخ ندهـد. تائب مرتّب استغفار کند، ولی همچنان بر مرکب گناه سوار باشد، و به پیش برود. دائماً ذکر «استغفر اللّه ربّی و اتوب الیه» را بر زبان راند، امّا همچون گذشته در وادی ظلمانی و تاریک گناه به مسیرش ادامه دهد!

در روایات چنین انسانی به شخصی تشبیه شده که خویشتن را به سخریّه گرفته

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات التّائبین.

ص: ۲۰۳

ص: ۲۰۴

است.(۱) (کالمستهزء بنفسه)

آری، چنین انسانی خودش و فرمان خدا و تعلیمات دینی را مسخره کرده است!

۲- توبه زودگذر: گاه صحنه‌ها و لحظاتی پیش می‌آید که شخص گناهکار از خواب غفلت بیدار شده، و از گذشته خود نادم و پشیمان گشته، و توبه می‌کند. هم الفاظ توبه را بر زبان جاری می‌سازد، و هم از صمیم قلب نادم و پشیمان است، و هم تصمیم بر ترک گناهان می‌گیرد؛ امّا این حالت ملکوتی دوامی ندارد، و هنگامی که از آن حال و هوی بیرون می‌آید، همه چیز را به فراموشی می‌سپرد و همان مسیر سابق را ادامه می‌دهد.

بعضی از دانشمندان این توبه‌های زودگذر را، به غربالی تشبیه می‌کنند که درون آب قرار می‌گیرد، در آن هنگام غربال پر از آب تصوّر می‌شود؛ ولی زمانی که آن را از آب بیرون می‌آوریم، از آب تهی می‌گردد. این توبه هم فایده‌ای ندارد.

۳- توبه ریشه‌دار: توبه ریشه‌دار آن است که در جان انسان اثر بگذارد، هر چند اثر موقّت! و آثار آن در اعمال و رفتار و کردار و گفتار و برخورد انسان ظاهر و آشکار گردد. قرآن مجید، در آیات مورد بحث، علامت چنین توبه‌ای را انجام اعمال صالح و شایسته بیان می‌کند. تائب باید پس از توبه به همان مقدار که معصیت کرده، عمل صالح انجام دهد؛ زیرا شخص توبه کننده همانند بیماری است که بیماری و مرض او قطع شده، ولی قوای تحلیل رفته دوران نقاهت و بیماری، به جای خود بازنگشته است و او باید به تقویت خویش بپردازد، تا نیرو و توان از دست رفته را باز یابد.

انسان توبه‌کار، با توبه ادامه گناهان را قطع کرده، ولی آثار سوء گناه هنوز بر روح و روان او باقی است، و ضربات سهمگین گناه روح او را ضعیف و ناتوان کرده است. و لهذا لازم است با انجام اعمال صالح و شایسته (حداقل به اندازه گناهانی که قبلًا

۱- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۳۶، حدیث ۵۴؛ و صفحه ۴۱، حدیث ۷۵.

ص: ۲۰۵

مرتکب شده) روح علیل و ضعیف و ناتوان خویش را تقویت کند، تا مبادا بار دیگر مبتلا به گناه شود؛ زیرا روح قوی و نیرومند به مراتب کمتر آلوده به گناه می گردد.

حضرت علی علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیبَهُ بَالْأَحْزَانِ، حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بَالْعَظْمِ، وَ یَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ(۱)

رکن پنجم توبه آن است که گوشتهایی که در اثر حرام (و در زمانی که در مسیر گناه سیر می کردی) بر اندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه (در زمانی که در مسیر طاعت الهی گام بر می‌داری) به جای آن بروید.

آری، گوشتهایی که در زمان ارتکاب گناه روئیده، مسموم و فاسد است؛ باید آنها را آب کرد تا گوشتهای سالم بروید. وگرنه خطر ابتلای مجدّد به گناه و معصیت وجود دارد. علاوه بر این، اگر حقّی از کسی ضایع کرده، باید صاحبش را راضی کند، یا از او حلالیّت بطلبد. و اگر عبادتی را ترک نموده، قضای آن را به جا آورد.

نتیجه این که، از اقسام سه‌گانه توبه، قسم سوم، توبه حقیقی و واقعی، و دو قسم دیگر فریب دادن خویشتن است.

پروردگارا! توفیق توبه ریشه‌دار و ماندگار به ما عنایت فرما!

تبدیل گناهان به ثواب و اطاعت!

توبه حقیقی و واقعی آثار عجیبی دارد! هنگامی که انسان توفیق چنین توبه‌ای پیدا می کند، و با اعمال صالح، گذشته را جبران می‌نماید، خداوند گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد، و آنها را از پرونده اعمالش می‌شوید، و او را به خاطر آن گناهان مجازات نمی کند؛ بلکه اگر تعجّب نکنید، طبق صریح آیات مورد بحث، تمام آن گناهان را

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارهٔ ۴۱۷.

ص: ۲۰۶

تبدیل به حسنات و ثواب می‌نماید! یعنی عذر خطاکار را می‌پذیرد، و او را مورد عفو قرار می‌دهد، و از مجازاتش صرفنظر می‌نماید، و هدیه‌ای با ارزش هم به او عنایت می‌کند!

آیا بالاتر از این نوع تکریم و بزرگواری سراغ دارید! آیا شما هیچ انسان کریم و بزرگواری را می‌شناسید که با خطاکاران این گونه برخورد کند!

ابوذر غفاری می‌گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: روز قیامت اشخاصی وارد صحنه محشر می‌شوند، ملائکه نامه اعمال آنها را تحویلشان می‌دهند، پرونده خویش را باز کرده مشغول مطالعه آن می‌شوند، ناگهان با تعجّب و حیرت فریاد می‌زنند. اشتباهی رخ داده! این پرونده، نامه اعمال ما نیست! ما گناهانی مرتکب شده‌ایم که در این نامه ثبت نشده! و عباداتی در این نامه می‌بینیم که آن را به جا نیاورده‌ایم! حتماً اشتباهی شده، و نامه اعمال شخص دیگری را به ما داده‌اند!

خطاب می‌رسد: نه، اشتباهی رخ نداده! این، نامه اعمال خود شماست، و چون شما در دنیا موفّق به توبه شده‌اید (و توبه شما ریشه‌دار و حقیقی بوده) و با اعمال نیک و صالح، گذشته سیاه خود را جبران نموده‌اید، ما گناهان و معاصی پرونده شما را تبدیل به حسنات و عبادات کرده‌ایم! پیامبر اکرم سپس آیه شریفه «اوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (۱)» را تلاوت فرموده، و به این آیه شریفه استدلال کردند. سپس آثار خوشحالی فوق‌العاده‌ای در چهره مبارکشان آشکار شد و به گونه‌ای تبسّم فرمودند که دندانهایشان نمایان گشت.(۲)

راستی، باید قدردان چنین خدای بی نهایت مهربان باشیم، و هرگز دامان رحمتش را رها نکنیم. دور افتادگان از رحمتش باید هر چه زودتر به دریای موّاج مهر و لطف و کرمش باز گردند. گنهکاران به سوی خدا باز آیند، تا گناهانشان را ببخشد، مجازات را

۱- سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲- نورالثّقلین، جلد ۴، صفحه ۳۳(به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۱).

ص: ۲۰۷

از آنها بردارد، و معاصی آنها را تبدیل به حسنات نماید، و در روز قیامت هم رسوایشان نکند! بلکه بتوانند به نامه اعمالشان افتخار کنند، و از فرط خوشحالی دیگران را نیز به مطالعه آن دعوت نمایند!

حقیقتاً چقدر غافلند کسانی که از درِ رحمت چنین خدای مهربان و کریم و رحیم و جواد و غفور و توبه‌پذیری دور شده، و هر روز فاصله خود را بیشتر می‌کنند!

ص: ۲۰۸

ص: ۲۰۹

۹ شاهد زور نیستند!

نهمین ویژگی بندگان ممتاز خداوند این است که «شاهد زور» نیستند.

وَ ا لَّذِینَ لَایَشْهَدُونَ الزُّورَ(۱)

و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند).

برای «شاهد زور» دو تفسیر ذکر شده است:

نخست این که، عبادالرّحمن شهادت به باطل نمی‌دهند. کلمه «زور» در لغت عرب به معنای باطل می‌باشد، همانگونه که در مفهومِ «باطل را حق نشان دادن» نیز به کار رفته است. این معنی، مترادف معنای تزویر است.

بنابراین، عبادالرّحمن نه شهادت بر باطل می‌دهند، و نه باطل را در لباس حق جلوه می‌دهند، و اهل تزویر نمی‌باشند. آنها به خاطر رضایت پدر، مادر، خواهر، برادر، خویش و فامیل، دوست، آشنا، همکار، هم خط، هم حزب و همراه، و خلاصه، رضایت مخلوق خدا، شهادت به باطل نمی‌دهند؛ و رضایت مخلوق را بر رضای خالق مقدّم نمی‌دارند.

۱- سوره فرقان، آیه ۷۲.

ص: ۲۱۰

نتیجه این که، معنای اوّل «شاهد زور» شهادت دادن به باطل است که از ساحت عبادالرّحمن دور می‌باشد.

معنی دوم- که بیشتر صحیح به نظر می‌رسد- این که عبادالرّحمن در مجالس باطل حاضر نمی‌شوند. هر مجلسی که در آن معصیت و نافرمانی خداوند انجام گیرد، مجلس باطل و زور محسوب می‌شود. و عبادالرّحمن هرگز وارد چنین مجالسی نمی‌شوند. آنها هرگز به خاطر خشنودی پدر و مادر و اقوام و خویشان و دوستان و آشنایان و همسایگان و همکاران، و خوشایند و همراهی کردن با آنها، در مجالس گناه حاضر نمی‌شوند؛ زیرا آنچه آنها در جستجوی آن هستند، رضایت خالق است نه مخلوق. متأسّفانه، در عصر و زمان ما مجالس معصیت فراوان گشته، و اکثر عروسی‌ها تبدیل به مجلس گناه شده است. بلکه گاه مجلسی برپا می‌شود که تصوّر می‌گردد مجلس عبادت است، ولی اگر با معیار رضای خداوند محک زده شود، معلوم می‌گردد که مجلس گناه است! مولودی هایی که برای تولّد ائمّه گرفته می‌شود و در آن به موسیقی و رقص پرداخته می‌شود، ظاهراً مجلس عبادت و احترام به پیشوایان دین است، ولی با توجّه به این که آلوده به موسیقی و رقص شده- که قطعاً خود آن بزرگواران نیز به آن راضی نیستند- مجلس گناه شمرده می‌شود!(۱)

۱- آنچه ذکر شد یک نمونه از این نوع قالبهای به ظاهر اسلامی و در حقیقت به دور از اسلام است. متأسّفانه، نمونه‌های فراوانی از این امور دیده می‌شود. از جمله می‌توان به استفتائی اشاره کرد که اخیراً به دست ما رسید، و موجب تأسّف و تعجّب شدید شد. به این سؤال توجّه فرمایید:

محضر مبارک مرجع عالیقدر حضرت آیت اللَّه العظمی

جناب آقای مکارم شیرازی دامت برکاته

با اهداء سلام

ضمن آرزوی توفیق و سلامتی برای جنابعالی، به استحضار می‌رساند این شرکت در نظر دارد گامی هرچند کوچک در جهت ترویج و بهره‌برداری از کتاب آسمانی قرآن مجید، برای نسل جوان امروز بردارد. طرح این شرکت ارائه اصوات زیبای قرآن کریم همراه با صدای سازهای اصیل قدیمی عربی و اسلامی، از جمله« دف»« نی» و« عود»- که دارای همنوائی عرفانی و همخوانی روحانی شایسته‌ای با آیات روحبخش الهی است- بوده، که بدین وسیله شاید بتوان پیام الهی را به شیوه‌ای نو و به صورتی موزون و دلنشین‌تر به مخاطب انتقال داد؛ آیا انجام چنین اقدامی بر اساس شرع مقدّس اسلام بلااشکال می‌باشد؟

جواب: این کار بیقین جایز نیست، و مسؤولیّت آن سنگین‌تر از موارد دیگر است. و شما عزیزان نباید فریب سخنان سفسطه‌آمیز بعضی از ناآگاهان را بخورید. همیشه موفّق باشید. ۱۱/ ۹/ ۱۳۸۱

ص: ۲۱۱

شرکت در مجالس گناه نه تنها حرام است و مجازات اخروی دارد، بلکه باعث سلب توفیق در این جهان نیز می گردد. امام سجّاد علیه السلام در دعای بلند و مشحون از معارف الهی ابوحمزه ثمالی می‌فرماید:

أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلِفَ مَجالِسِ الْبَطّالِینَ فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی

یا شاید مرا مأنوس با مجالس بیهوده‌گذرانم دیده‌ای پس مرا به آنها واگذاشته‌ای!

می گویند: «ضرری که دود سیگار برای کسانی که در مجلس سیگاریها حضور دارند- هر چند سیگار نمی کشند- بیش از ضرری است که عاید خود سیگاری می‌شود!» آیا شرکت در مجلس گناه چنین نیست؟

طلبه‌ای که موفّق به تحصیل نمی‌شود؛ مؤمنی که توفیق نماز شب را از دست می‌دهد؛ مسلمانی که توفیق صدقه دادن و کمک به نیازمندان را از دست داده است؛ نمازگزاری که حال و هوای خوبی در نماز ندارد و نسبت به تعقیبات و نافله‌ها کم حوصله است؛ روزه‌داری که از روزه جز تشنگی و گرسنگی آن را درک نمی کند؛ حاجی که شور و نشاطی در انجام مناسک ندارد؛ ثروتمندی که از روی میل و رغبت خمس و زکات نمی‌پردازد؛ و مانند آنها، باید سرنخ‌های سلب توفیقات خویش را در اعمال سابق و خدای ناکرده، نافرمانی‌هایی از اوامر خداوند، جستجو کنند.

پروردگارا! به ما توفیق ترک مجالس گناه و معصیت را عنایت فرما، و ما را بر آن بدار که رضا و خشنودی تو در آن است!

ص: ۲۱۲

ص: ۲۱۳

۱۰ بی اعتنا به مجالس بیهوده

اشاره

خداوند متعال دهمین ویژگی بندگان خاصّ و ویژه خویش را چنین بیان می کند:

وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً(۱)

و (عبادالرّحمن) هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند.

طبق آنچه در این آیه آمده، عبادالرّحمن نه تنها خود آلوده کارهای لغو و بیهوده نمی‌شوند، و در مجالس لغو شرکت نمی‌نمایند، بلکه از کنار مجالس بیهوده هم بزرگوارانه عبور می کنند، و هیچ اعتنایی به چنین مجالسی نمی‌نمایند.

برخورد با لغو در آیات دیگر

نحوه برخورد با کارهای بیهوده، در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می‌خورد که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

الف- در آیه سوم سوره مؤمنون می‌خوانیم:

وَ ا لَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ و (مؤمنان رستگار کسانی هستند که) از لغو و بیهودگی روی گردانند.

۱- سوره فرقان، آیه ۷۲.

ص: ۲۱۴

آیه شریفه فوق بین صلوهٔ و زکات واقع شده است؛ یعنی، مؤمنان در آیه قبل به خشوع در نماز، و در آیه بعد به پرداخت زکات توصیف شده‌اند، و در وسط این دو، به پرهیز از لغو متصّف گشته‌اند. و با توجّه به این که نماز و زکات از برنامه‌های مهمّ اسلام است، پرهیز از لغو- که در بین آنها قرار گرفته- نیز از برنامه‌های مهمّ اسلام محسوب می‌شود.

ب- خداوند متعال در آیه ۵۵ سوره قصص، مؤمنان را این گونه توصیف می‌کند:

وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَآ أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَانَبْتَغِى الْجَاهِلِينَ

و (مؤمنان) هر گاه سخنان لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آنِ ماست و اعمال شما از آنِ خودتان، سلام بر شما (سلامِ وداع و خداحافظی) ما خواهان جاهلان نیستیم.

با شخص بیهوده‌گو به بحث و مجادله و گفتگو نپرداز، بلکه با گفتن جمله فوق، که در متن آیه شریفه آمده، او را به حال خود رها کن، و خود را از شرّ او خلاص بنما.

ج- در آیه ۲۵ سوره واقعه شرح حال بهشتیان را چنین می‌خوانیم:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَاتَأْثِيماً

(بهشتیان) در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه سخنان گناه آلود (به گوش آنها می‌رسد).

رهایی از سخنان لغو و بیهوده آن قدر مهم و با ارزش است که به عنوان یکی از نعمتهای بهشتی معرّفی شده است.

از آیات سه گانه فوق به ضمیمه آیه محلّ بحث که طبق آن، عبادالرّحمن، مؤمنان، بهشتیان، از شنیدن لغو پرهیز می‌کنند، استفاده می‌شود که پرهیز از لغو مسأله بسیار مهمّی است و از نشانه‌های ایمان و مجوّز ورود در حریم عبادالرّحمن و بهشت پروردگار است.

ص: ۲۱۵

لغو چیست؟

لازم است برای روشن شـدن معنای «لغو» ابتدا به تفسیر کلمه «لهو» بپردازیم، سپس شرح مختصری از واژه «لعب» بیان کنیم، و در نهایت «لغو» را به صورت فشرده تفسیر نماییم:

الف- «لهو»: لهو به معنای سرگرمی می‌باشد و سرگرمی دو رقم است: «سرگرمی سالم» و «سرگرمی ناسالم». و روشن است که قسم اوّل، خوب و مفید و لازم، و قسم دوم، مضرّ و بد و منشأ بسیاری از گناهان می‌باشد. و بدیهی است که آدمی در تمام شبانه روز نمی‌تواند بی‌وقفه به کار و فعّالیّت، یا عبادت و نماز، مشغول باشد؛ بلکه نیاز به وقت فراغتی نیز دارد که در آن به سرگرمیهای سالم بپردازد. تا بدین وسیله آرامش خویش را باز یابد و تجدید قوا نماید؛ و در نتیجه، قادر بر ادامه فعّالیّت باشد.

بنابراین، وقت فراغت و پرداختن به سرگرمیها، سرنوشت ساز است. اگر سرگرمیهای سالم انتخاب شود، باعث سعادت و خوشبختی است؛ در غیر این صورت، ثمره‌ای جز شقاوت نخواهد داشت.

در روایات مختلف به این مسأله اشاره شده، و استفاده از سرگرمیهای سالم مورد تأکید قرار گرفته است؛ از جمله، در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خوانیم:

لِلْمُؤمِنِ ثَلاثُ سَاعَاتٍ

سزوار است که شخص با ایمان اوقات خود را به سه قسمت تقسیم کند.

البتّه روشن است که اصل تقسیم اوقات به سه قسمت لازم است، ولی لازم نیست که این سه قسمت مساوی باشد. چون همانگونه که خواهد آمد بعضی از کارهایی که در این سه قسمت باید انجام شود زمان کمتری می‌برد، و برخی دیگر نیاز به فرصت بیشتری دارد.

فَسَاعَةٌ يُنَاجِی فِيهَا رَبَّهُ

قسمتی از وقت خویش را به عبادت و مناجات با خدا بپردازد.

ص: ۲۱۶

در این ساعت به ارتباط بین خالق و مخلوق اشاره شـده است که انسانها به فراخور حال خود به راز و نیاز می‌پردازنـد. مبادا روزی بر ما بگذرد که این ساعت را نداشته باشیم!

وَ سَاعَةٌ یَرُمُّ مَعَاشَهُ

و قسمتی از وقتش را به طلب معاش (خود و افراد واجب‌النّفقه‌اش) بپردازد.

زیرا اسـلام تکـدّی گری را نمی‌پسـندد، و دوست نـدارد هیـچ کس سـر بار دیگری باشـد، بلکه باید هر شخصـی از حاصل دسترنج خویش بهره‌برداری کند.

ضمناً تلاش و فعّالیّت برای توسـعه زنـدگی و تحصـیل رزق و روزی و وسـعت دادن به زنـدگی و ایجاد آسایش و آرامش خانواده، هیـچ منافاتی با توحیـد افعالی نـدارد؛ بلکه عین توحیـد است. چون این کارها به دسـتور و فرمان خداونـد انجام می‌شود. حتّی انسان می‌تواند تمام کارهایش را به قصد قربت انجام دهد تا عبادت محسوب شود.

برای خـدا غـذا بخورد تا بتوانـد بهتر عبادت کند، به قصد قربت بخوابد تا خسـتگی را از تن بیرون کند و آسوده‌تر به دنبال عبادت و معاش برود، حتّی تفریـح را به قصـد قربت انجام دهد، برای این که اعصابی آرام پیدا کند و با نشاط بهتر و بیشتر به زندگی خود در راسـتای رضای پروردگار ادامه دهد. مرحوم شیخ حرّ عاملی، در جلد اوّل وسائل‌الشّیعه، حدیث زیبایی در این زمینه نقل کرده که از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنیم.(۱)

وَ سَاعَةٌ یُخَلِّی بَینَ نَفْسِهِ وَ بَیْنَ لَذَّتِهَا فِیمَا یَحِلُّ وَ یَجْمُلُ (۲)

و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذّتهای حلال و دلپسند (البتّه سرگرمیهای حلال و آنچه زیبنده شخصیت انسان است) قرار دهد.

در برخی روایات دیگر، پس از تقسیم اوقات می‌فرماید:

۱- وسائل الشّیعه، جلد اوّل، صفحه ۳۴، حدیث ۸.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۰.

ص: ۲۱۷

ساعات تفریح و سرگرمی به شما کمک می‌کند که برای عبادت و معاش و معاشرت با مردم، توانایی بیشتری پیدا کنید.(۱)

و این مطلب به اثبات رسیده است. کارگرانی که وقت فراغت و سرگرمی ندارند و بصورت مداوم به کار مشغول هستند، «راندمان» کاری خوبی ندارند؛ ولی بازدهی آنها که در جای خود به تفریح هم می‌پردازند، به مراتب بیشتر است.

خلاصه این که، لهو به معنای تفریح و سرگرمی است.

ب- «لعب»: این کلمه به معنای «بازی» است؛ و بازی نیز انواع و اقسامی دارد:

گاه، بازیهای بچّگانه است که هیچ هدفی در پی ندارد و غریزه، انسان را وادار به آن می‌کند؛ البتّه نتیجه این نوع بازی، تقویت اعصاب و عضلات و استخوانبندی بدن است؛ و طبعاً به رشد جسمانی، بلکه عقلانی بچّه‌ها کمک می‌کند.

و گاه، بازیهای بزرگترهاست و اهداف خاصّی را تعقیب می‌کند. شارع، این نوع بازیها را ممنوع نکرده است مشروط بر این که برد و باخت مالی در آن نباشد، و ابزار و وسیله بازی، از آلات قمار محسوب نشود و بازی خطرناکی نباشد.

بنابراین، بازیهایی که خطرآفرین است و یا آلات قمار شمرده می‌شود، و یا همراه با برد و باخت مالی است، حرام و بقیّه بازیها جایز می‌باشد.

نتیجه این که «لعب» به معنای «بازی» می‌باشد.

ج- «لغو»: لغو به کار بی هدف و بیهوده گفته می‌شود؛ خواه سخنان بیهوده باشد، یا حرکات و سکنات بی هدف، و افکار و اندیشه‌های پوچ و بیهوده. خلاصه این که، به هر چیز بیهوده و بی هدف لغو گفته می‌شود.

دانشمند لغت شناس معروف، آقای راغب اصفهانی، در کتاب ارزشمند «مفردات» می‌گوید: کلمه «لغو» از ریشه «لغا» گرفته شده، و «لغا» به سر و صدا و همهمه

۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۲۱ و ۳۴۶.

ص: ۲۱۸

گنجشـکها اطلاـق می‌شود. اگر توجّه کرده باشـید در فصـل بهـار به هنگـام عصـر، گاه تعـداد فراوانی از گنجشـکها بر روی درختی می‌نشـینند و سـر و صدای زیادی ایجاد می‌نمایند، که مردم این سر و صداها را سخنان بیهوده‌ای تصوّر می‌کنند.(۱) و لهذا عرب آن را «لغا» نامیده است.

سپس این لغت در هر امر بیهوده‌ای استعمال شده است؛ خواه سخن بیهوده باشد، یا کار بیهوده، یا چیز بیهوده دیگر.

نتیجه این که، لغو به معنای عمل و سخن و اندیشه بیهوده و بی هدف است. و اولیاءاللّه و عبادالرّحمن نه تنها به دنبال کارهای بیهوده و بی هدف نمی‌روند، بلکه از کنار مجالس لغو و بیهوده نیز بزرگوارانه عبور می‌کنند.

ضمناً توجّه داشـته باشـید همانگونه که ممکن است یک فرد مبتلا به لغو و بیهوده‌گری شود، امکان دارد جامعه و کشوری نیز به این بلا دچار گردد. متأسّفانه، برخی از دستگاههای کشور ما مبتلا به این مصیبت گشته‌اند؛ قسمت مهمّی از روزنامه‌ها به بیهوده گوئی و نوشتن مطالب لغو اشتغال دارند، همانگونه که برخی از احزاب و جمعیّتها و گروههای سیاسی، نیز به این مسأله آلوده شده‌اند!

راستی بـا این روش و بیهوده‌گرایی چقـدر از مشـکلات مردم را حـل کرده‌انـد؟ چنـد در صـد از جوانان بی کار را به کار و اشـتغال رسانده‌انـد؟ چه تعـداد از دختران و پسـران محتـاجِ ازدواج را به خانه بخت فرسـتاده‌اند؟ چقـدر مملکت را به ترقّی و تکامل نزدیکتر نموده‌اند؟

با کمال تأسّف، انسانهای به ظاهر عاقل و سیاستمداری را مشاهده می‌کنیم که هیچ هدفی را دنبال نمی‌کنند و عمر سیاسی خود را به کارهای لغو و بیهوده می‌گذرانند.

آیه شریفه محلّ بحث به ما می‌آموزد که نه خود اهل لغو و بیهوده‌گوئی وبیهوده

۱- به اعتقاد ما امکان دارد آنها با زبان خودشان مشغول تسبیح خداوند باشند، هر چند ما تسبیح آنها رامتوجّه نمی‌شویم.

ص: ۲۱۹

گرائی باشیم و نه در مجالس اهل لغو و باطل شرکت کنیم.

گاه عدّه‌ای در یک میهمانی جمع می‌شوند و ساعتها به اصطلاح با هم خوش و بش می‌کنند و سخنان بیهوده می‌گویند که نه به درد دنیای آنها می‌خورد و نه نتیجه‌ای برای آخرتشان دارد. مجالسی که متأسّفانه در عصر و زمان ما بسیار رواج پیدا کرده است؛ امّا بندگان خاصّ خدا در چنین مجالسی شرکت نمی‌کنند؛ مخصوصاً اگر انسان به فرمایش حضرت علی علیه السلام توجّه کند که فرمود: «نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ؛(۱) نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ محسوب می‌شود.» و باور کند با هر نفسی که می‌کشد یک قدم به مرگ نزدیکتر می‌شود، و مقداری از سرمایه محدود عمرش از کف می‌رود، ضرورت پرهیز از لغو گویی و بیهوده گرایی و پرهیز از مجالس بیهوده را بهتر و بیشتر احساس می‌کند. راستی با از دست دادن تدریجی این سرمایه، چه چیز به دست آورده‌ایم؟! مبادا مصداق این شعر شویم و مترنّم به این بیت گردیم:

سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

شاید این که خداوند در سوره عصر انسان را در حال ضرر و زیان معرّفی می‌کند، اشاره به همین افراد دارد که دائم مشغول صرف و خرج سرمایه عمرشان هستند و هیچ چیز عایدشان نمی‌گردد.

پروردگارا! ما را از کارهای بیهوده و بی هدف نجات ده، و توفیق استفاده صحیح از سرمایه عمرمان عنایت فرما!

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۴.

ص: ۲۲۰

ص: ۲۲۱

۱۱ گوش شنوا و چشم بینا

اشاره

یازدهمین صفت بندگان خاصّ خداوند آن است که گوشی شنوا برای شنیدن سخنان حق، و چشمی بینا برای دیدن حقایق دارند. خداوند متعال ویژگی فوق را به شکل زیر مطرح می‌کند:

وَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَ عُمْیَاناً(۱)

(عبادالرّحمن) کسانی (هستند) که هر گاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی‌افتند.

چند نکته در مورد آیه فوق قابل توجّه است:

۱- چه کسی آیات پروردگار را گوشزد می‌کند؟ آیا منظور پیامبران، یا ائمّه، یا علما و دانشمندان می‌باشد، یا اگر یک فرد معمولی و عادی هم عهده‌دار تذکّر گردد، برای عبادالرّحمن تفاوتی ندارد؟

پاسخ: از آنجا که به «تذکّر دهنده» در آیه شریفه اشاره و تصریح نشده، بنابراین آیه شریفه از این جهت عام است، و تذکّر هر تذکّر دهنده‌ای را شامل می‌شود.

۱- سوره فرقان، آیه ۷۳.

ص: ۲۲۲

عبادالرّحمن در مقابل هر کسی که متذکّر آیات الهی شود، گوش شنوا و چشم بینا دارند.

۲- منظور از «آیات ربّ» چیست؟

پاسخ: دو احتمال وجود دارد:

الف- احتمال دارد منظور از آیات پروردگار در این آیه شریفه، آیات تشریعیّه باشد؛ یعنی، آیات قرآن مجید، وحی و مانند آن.

ب- احتمال دیگر این که مراد آیات تکوینیّه باشد؛ نشانه‌های توحید، علامات عظمت و بزرگی خداوند در عالم آفرینش، آثار نظم و خلاقیّت و علم و قدرت در وجود خود انسان، و حتّی در یک عضو کوچک مثل چشم که دنیای عجائب است. البتّه می‌توان احتمال سومی را هم مطرح کرد؛ زیرا امکان دارد منظور از آیات ربّ در آیه مذکور، آیات تشریع و تکوین هر دو باشد؛ هر تذکّر دهنده‌ای، هر نوع از آیات پروردگار در عالم تشریع یا تکوین را به آنها تذکّر دهد، با گوشی شنوا و چشمانی باز استقبال می‌کنند.

۳- کلمه «صم» جمع «اصم» به معنی انسانهای کر می‌باشد. و «عمیان» جمع «اعمی به معنای انسانهای نابینا و کور است؛ بنابراین، جمله «لم یخرّوا علیها صمّاً و عمیاناً» به معنای «روی آیات پروردگار کر و کور نمی‌افتند» می‌باشد؛ ولی‌منظور از این‌جمله چیست؟

پاسخ: برخی از مسلمانان آیات الهی رامی بینند، می‌شنوند، امّا به محتوای آن توجّه نمی‌کنند؛ بلکه تنها به پوسته آن تمسّک می‌نمایند. به چنین مسلمانانی گفته می‌شود که با چشمانی نابینا و گوشهایی کر، بر روی آیات الهی افتاده‌اند! از جمله این افراد، می‌توان به خوارج نهروان اشاره کرد که از اسلام و شریعت تنها به الفاظ و پوسته آن توجّه می‌کردند و شب تا به صبح به تلاوت قرآن می‌پرداختند، و آثار عبادتهای شبانه در صورت و زانوهای آنها ظاهر بود، امّا از محتوا و پیامهای آیات و لوازم و آثار و کنایات آن بی بهره بودند. اگر خرمائی از درخت

ص: ۲۲۳

شخصـی در کوچه‌ای افتـاده بود ورهگـذری آن را برمی‌داشت و می‌خورد، خوارج به او اعتراض می‌کردنـد، و آن را کاری قبیـح و زشت می‌شـمردند. امّـا هنگـامی که به زن حـامله‌ای به همراه شوهرش برخورد می‌کردنـد و از آنها می‌خواسـتند از علی علیه السـلام تبرّی و بیزاری جویند و آنها تسـلیم نمی‌شدند، به راحتی زن و شوهرش را می‌کشتند و بچّه داخل شکم مادر را نیز بیرون می‌آوردند و سـر می‌بریدند! اینها از اسـلام چیزی جز پوسـته و قشری نفهمیده بودند و لهذا به آنها «قشری» گفته می‌شد. و بدون شک خطر این افراد از دشمنان آگاه بیشتر است.

نمونه دیگر این افراد در عصـر و زمـان ما، وهّابیهای متعصّب و لجوج هسـتند. آنها نیز از آیات قرآن و معارف دین، ماننـد توحیـد و شرک و بـدعت و مثـل آنهـا، جز پوسـته‌ای نمی‌فهمنـد. و لهـذا تمـام مسـلمانان را بـه کوچکـترین بهـانه‌ای متّهم به شـرک و بـدعت می‌کننـد، و گـاه حرفهای خنـده‌داری می‌زننـد، آنها که معنی دقیق و صـحیح بـدعت را نفهمیده‌انـد به هنگامی که ملک فیصل خط تلفنی بین کـاخ خود و پادگـان نظامی سـربازانش می‌کشـد، آن را بـدعت شـمرده و به خط تلفن حمله کرده و تمام سـیم‌های آن را قطعه قطعه نموده، و تلفن را ابزار شیطان نامیدند!

عبادالرّحمن بر عکس این دسته از انسانها، به محتوا و پیامهای قرآن می‌اندیشند و چشمی بینا و گوشی شنوا دارند.

زندگی معنوی و زندگی مادّی

قرآن مجید برای بشر دو نوع حیات قائل است: حیات مادّی و حیات معنوی.

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۶۹ سوره آل عمران خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

وَ لَاتَحْسَبَنَّ ا لَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ

(ای پیـامبر!) هرگز گمـان مبر کسانی که در راه خـدا کشـته شدنـد، مردگاننـد! بلکه آنان زنده‌انـد، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

ص: ۲۲۴

حیات فیزیکی و مادّی شهدا متوقّف شده است، امّا حیات جاویدان معنوی آنها ادامه دارد.

برخلاف شـهدا، برخی از مردم از نظر ظاهری زنده‌اند؛ یعنی، نفس می‌کشـند، غذا می‌خورند، مشغول کار و فعّالیّت و تلاش هستند، تولیـد مثـل می‌کننـد، بـا غرور و تکبّر در جامعه رفت و آمـد می‌کننـد، ولی حیات معنوی ندارنـد؛ و لهـذا قرآن آنها را مرده خطاب می‌کند. خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره انفال به این دسته اشاره می‌کند:

یَا أَیُّهَا ا لَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! دعوت خـدا و پیامبر را اجابت کنیـد هنگامی که شـما را به سوی چیزی می‌خواند که شـما را حیات می‌بخشد.

این آیه شـریف شامل تمام ایمان آورندگان در تمام زمانهاو مکانها می‌شود؛ بنابراین، ما هم مخاطب آیه مذکور هستیم. خداوند در این آیه شریفه انسانهای زنده و کسانی که دارای حیات مادّی هستند را به حیات و زندگی دعوت می‌کند؛ آنان را به چیزی که مایه حیات است فرامی‌خواند، و این همان حیات معنوی است. در آیات هشـتاد و هشتاد و یک سوره نمل این مطلب به صورت آشکارتر مطرح شده است:

إِنَّکَ لَاتُسْـمِعُ الْمَوْتَی وَ لَاتُسْـمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ* وَ مَا أَنْتَ بِهَادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَـلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْـمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بایاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

(ای پیامبر!) مسلّماً تو نمی‌توانی سـخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گرداننـد و پشـت می‌کننـد فرا خوانی! و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشـان برهـانی؛ تو فقـط می‌توانی سـخن خود را به گوش کسـانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند!

منظور از مردگان در آیه شـریفه، مردگان خفته در زیر خاک نیست! بلکه زندگانی است که دارای حیات مادّی هستند و بی بهره از حیات معنوی. زندگانی که گوش شنوا ندارند و فاقد چشم بینا می‌باشند. زندگانی که حاضر نمی‌شدند به سخن حق گوش فرا دهند و به هنگام تلاوت آیات قرآن توسّط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشتانشان را در گوش فرو

ص: ۲۲۵

می‌کردند و از ترس آن که مبادا آوای تلاوت قرآن از گوشه و کنار انگشتها وارد گوش آنها شود، علاوه بر این کار، لباسشان رانیز بر سر می‌کشیدند که حفاظت کامل شده باشد! آری، سعی و تلاش بزرگترین هادی و منجی هم برای نجات این دسته از مردم بی نتیجه ماند.

نتیجه این که، از دیدگاه قرآن دو نوع زندگی وجود دارد. زندگی مادّی (۱) و زندگی معنوی.

علی علیه السلام در قسمتی از سخنان زیبایی که خطاب به کمیل بن زیاد ایراد فرمودند، می‌فرماید:

هَلَکَ خُزَّانُ الْامْوَالِ وَ هُمْ أَحْیَاءٌ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِیَ الدَّهْرُ، أَعْیَانُهُمْ مَفْقُودَهٌ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِی الْقُلُوبِ مَوْجُودَهٌ(۲)

ثروت‌اندوزان مرده‌اند، در حالی که ظاهراً در صف زندگانند! ولی دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده‌اند؛ خود آنها از میان رفته‌اند، ولی چهره آنها در آئینه دل نقش بسته است.

اوّلًا- حضرت ثروت اندوزانی که فقط به جمع‌آوری مال و ثروت از هر راه ممکن می‌پردازند و هیچ توجّهی به مشروع بودن و نبودن آن ندارند، و نه خود از آن بهره می‌برند و نه اجازه استفاده از آن اموال را به دیگران می‌دهند، مرده معرفّی می‌کند، نه‌ثروتمندانی که از راههای صحیح و با تلاش و زحمت ثروتی گرد آورده‌اند، و هم خود بهره می‌برند و هم به دیگران بهره‌ای می‌رسانند.

۱- زندگی مادّی هم مراتبی دارد؛ گاه فقط زندگی نباتی است؛ یعنی خوردن و آشامیدن و رشد و نمو دارد، ولی فاقد درک و شعور و حس و حرکت است؛ مثل کسانی که مبتلا به مرگ مغزی می‌شوند که احکام آنها در جلد اوّل استفتائات، بخش احکام پزشکی بیان شده است. البتّه این نوع انسانها کم هستند و بیشتر آنها تمام مظاهر زندگی مادّی را دارا هستند.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

ص: ۲۲۶

ثانیاً- دانشمندانی که تمام تلاش و کوشش آنها برای جامعه است و جز رضای خدا چیز دیگری مدّ نظر آنها نیست و به تعبیر حضرت علی علیه السلام «عالم ربّانی» اند، همواره زنده‌اند و دارای حیات معنوی می‌باشند، حتّی پس از مرگشان! زیرا یاد و خاطره و افکار و آثار و تعلیمات و شاگردان آنها می‌مانند و اینها باعث می‌شود که مردم هرگز آنها را فراموش نکنند.

نتیجه این که، حیات و مرگ هر چیزی از نظر اسلام به آثار و برکات آن است. آنچه آثار و برکاتی دارد، هر چند به ظاهر مرده باشد، از نظر اسلام دارای حیات و زندگی است. و آنچه آثار و برکاتی ندارد، هر چند زنده باشد، از دیدگاه اسلام مرده است.

بدین جهت، در فرهنگ اسلام به کسانی که حرف حق را نمی‌شنوند کر گفته می‌شود، هر چند از نظر ظاهری و پزشکی گوش آنها سالم باشد؛ و به کسانی که حقایق را نمی‌بینند کور گفته می‌شود، هر چند چشم آنها هیچ عیب و ایراد ظاهری نداشته باشد.

انواع مردم در برخورد با آیات الهی

مردم در برخورد با آیات الهی بر سه دسته‌اند:

۱- دسته اوّل کسانی هستند که فقط الفاظ قرآن مجید را می‌خوانند، و چیزی جز تلاوت و قرآئت قرآن نمی‌فهمند، و از مفهوم و مضمون آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند؛ مانند آن حاکم ظالمی که مشغول خواندن زیارت عاشورا بود؛ سیّد بی‌گناهی را نزدش آوردند، او برای این که زیارتش قطع نشود، در حالی که مشغول خواندن جمله صد لعن بود و می‌گفت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ اوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ...» اشاره کرد که گردن آن سیّد مظلوم را بزنند! او در حقیقت به خودش هم لعن و نفرین می‌کرد، امّا نمی‌فهمید.

۲- دسته دوم کسانی که آیات قرآن را قرائت می‌کنند، و به معنی و مضمون آن هم توجّه دارند؛ امّا فهم و درک آنها از مفاهیم بلند آیات الهی، سطحی است و به عمق آن

ص: ۲۲۷

نمی‌رسند؛ همانند خوارج و وهّابیها که شرح حال آنها گذشت. این گروه مصداق آیه شریفه محلّ بحث هستند.

۳- آنها که آیات الهی را با تفکّر و تدبّر تلاوت می‌کنند، و به مضامین بلند آن می‌اندیشند، و حقیقت آیات الهی را درک می‌کنند. اینها «عبادالرّحمن» هستند.

رسیدن به این مقام اختصاص به گروه خاصّی ندارد؛ ممکن است یک فرد تحصیل نکرده هم در سایه لطف خداوند، و پرهیز از گناه، و اجتناب از غذاهای حرام و شبهه‌ناک، به این مقام بزرگ دست یابد. «کربلائی کاظم» در عصر و زمان ما، نمونه روشن این مدّعاست. من این پیرمرد نورانی را اوّلین بار حدود پنجاه سال قبل دیدم، در اطراف شهر ملایر، منطقه حسین‌آباد، در روستایی زندگی می‌کرد. هنگامی که انسان قیافه ظاهری‌اش را به نظاره می‌نشست، باور نمی‌کرد که حتّی بتواند حمد و سوره‌اش را بطور صحیح بخواند. ولی شنیدم که مردم می‌گفتند او حافظ کلّ قرآن است! باور نکردم. گفتم: چطور؟ گفتند: او کشاورز پاکدامن و درستکار و هوشیاری است. روزی خسته و کوفته از مزرعه بر می‌گشت، هنگامی که به امامزاده روستا می‌رسد، به آنجا می‌رود تا زیارت و استراحتی کند، موقع استراحت به خواب می‌رود در خواب به او می‌گویند: آیاتی از قرآن، که بر سقف امامزاده نوشته شده را بخوان! می‌گوید: من سواد ندارم، نمی‌توانم! بار دیگر به او دستور داده می‌شود بخواند! می‌گوید: «ناگاه متوجّه شدم که قادر بر خواندن آیات قرآن هستم!» من او را آزمودم، کاملًا آیات قرآن را از حفظ بود، و بدون هیچ کم و کاستی آن را تلاوت می‌کرد؛ حتّی هنگامی که به قم آمده بود تا خدمت آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله برسد، برخی از طلّاب قسمتهایی از آیات مختلف قرآن را کنار هم چیده بودند و به صورت یک آیه قرائت کردند، او متوجّه شد، و مشخّص کرد که هر قسمت از آنچه خوانده شده مربوط به کدام سوره می‌باشد! عجیب‌تر این که اگر از او خواسته می‌شد که فلان آیه را بیاورد. وی همانند کسی که استخاره می‌کند لای قرآن را باز می‌کرد و آیه مورد نظر، در

ص: ۲۲۸

همان صفحه یا یکی دو صفحه قبل یا بعد از آن بود! مخصوصاً که این کار را با قرآن مخصوصی نمی‌کرد، بلکه هر قرآنی را به دستش می‌دادند قادر بر این کار شگفت‌انگیز بود. کربلائی کاظم واقعاً معجزه بود، و هیچ تفسیری جز معجزه نمی‌توان برای آنچه به او هدیه شده بود بیان کرد.

کربلائی کاظم کشاورزی زحمتکش، مردی با معنویّت و روحانیّت، و اهل وجوهات شرعیّه بود. وی زکات مختصر محصول دسترنجش را پرداخت می‌کرد و از خوردن مال حرام و حتّی مشکوک و شبهه‌ناک، پرهیز می‌کرد.

وی عالم درس خوانده‌ای نبود، امّا به عمق آیات الهی رسیده بود. و در صف عبادالرّحمن جای گرفته بود. از او پرسیدم: به هنگامی که قرآن را از حفظ تلاوت می‌کنی، اشتباه نمی‌کنی؟ گفت: اگر شما از روی قرآن تلاوت کنید، اشتباه می‌کنید؟

گویا همواره قرآنی جلوی من باز است و من از روی آن تلاوت می‌کنم و دچار اشتباه نمی‌شوم!(۱)

آری، انسان هنگامی که در سایه اطاعت و بندگی خداوند قرار گیرد، ارزش و مقام زایدالوصفی پیدا می‌کند. خوشا به حال کسانی که چشمی بینا و گوشی شنوا دارند و به این مقامات می‌رسند!

۱- شرح حالات وی را در کتاب« کربلائی کاظم، مرد بیسوادی که ناگهان حافظ قرآن کریم شد» ملاحضه فرمایید..

ص: ۲۲۹

۱۲ پیوسته دعا می‌کنند

اشاره

دعا و عرض نیاز به درگاه آن قادر بی نیاز، دوازدهمین ویژگی عبادالرّحمن است.

خداوند مهربان ویژگی مذکور را چنین توصیف می کند:

وَ ا لَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُ رِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً(۱)

و (عبادالرّحمن) کسانی (هستند) که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!

توضیح چند نکته پیرامون آیه شریفه ضروری است:

۱- جمله «یقولون» که به صورت فعل مضارع آمده، دلالت بر مداومت عبادالرّحمن بر دعا و تضرّع دارد. آنها همانند برخی از انسانهای ضعیف‌الایمان نیستند که به هنگام گرفتاری و مشکلات به خدا روی آورند، و هنگامی که نیازشان بر طرف شد خداوند را به فراموشی بسپارند؛ بلکه همواره از خداوند، خانواده‌ای صالح و شایسته می‌طلبند.

۱- سوره فرقان، آیه ۷۴.

ص: ۲۳۰

۲- آیا عبادالرّحمن فقط می گویند (یقولون)، و به دعا قناعت می‌نمایند، و هیچ اقدام عملی در راستای خواسته و دعای خود نمی کنند؟ یا تمام توان و تلاش خود را به کار می گیرند، و آنچه را نمی‌توانند از خدا می‌خواهند؟

بی شک آنها به همراه دعا عمل می کنند؛ و به تعبیر صحیح‌تر، به همراه تلاشی در حدّ توان و قدرتشان، دعا می کنند؛ همانند کشاورزی که زمین را شخم می‌زند، بذر را می‌پاشد، مزرعه را آبیاری می کند، بموقع آن را سمپاشی می‌نماید، در زمان مناسب علفهای هرز آن را قطع می کند و اقدامات لازم دیگر را نیز انجام می‌دهد، در عین حال برای برداشت محصول بهتر دست به دعا بر می‌دارد و از آن زارع حقیقی، حاجت خویش را طلب می کند؛ عبادالرّحمن نیز از هیچ کاری در راستای تربیت صحیح و اسلامی خانواده خویش فروگذار نمی کنند. آنها را از عوامل فساد و انحراف، از جمله مجلات و کتابها و فیلمها و دوستان و مناظر و مجالس ناباب دور نگه می‌دارند، و به سمت مجلّات و کتابها و فیلمها و دوستان و مناظر و مجالس مناسب هدایت می‌نمایند؛ و در عین حال، برای صلاح و رستگاری آنها دعا می کنند؛ بدون شک چنین دعایی پذیرفته می‌شود.

۳- آیا منظور از جمله «من ازواجنا» این است که عبادالرّحمن برای بعضی از اعضای خانواده دعا می کنند؟ اگر چنین است، چرا؟

پاسخ: دو احتمال وجود دارد:

الف- کلمه «مِن» که منشأ این سؤال است، زائده و صرفاً برای زیبایی و تزیین جمله ذکر شده باشد؛ بنابراین، دعای عبادالرّحمن اختصاص به بعضی از اعضای خانواده ندارد؛ بلکه شامل تمام آنها می گردد.

ب- احتمال دیگر آن که: «مِن» نشویّه باشد، یعنی پروردگارا! همسران و فرزندان ما، و نسلهای آینده آنها را، مایه چشم روشنی ما قرار بده. طبق این تفسیر، دعای مذکور شامل نسل موجود و نسلهای آینده که از نسل موجود نشو و نمو می کنند، می گردد.

ص: ۲۳۱

۴- معادل فارسی «قرّهٔ اعین»، نور چشم، چشم روشنی، آنچه مایه خوشحالی و افتخار و آبرومندی و شخصیّت است، می‌باشد؛ ولی در عربی معنایی متفاوت دارد.

«قرّه» به معنی سردی و خنکی است؛ «قرّهٔ اعین» یعنی چیزی که باعث خنکی و سردی چشم شود! این تعبیر در زبان عربی نکته لطیفی دارد و آن این که: عرب معتقد است اشک «شوق» با اشک «غم» تفاوت دارد. اشک غم داغ و سوزان، امّا اشک خوشحالی و شوق سرد و خنک می‌باشد؛ بنابراین، وقتی می‌گوید فرزندان و همسران ما را باعث خنکی چشمانمان قرار بده، یعنی آنها را مایه خوشحالی و اشتیاق ما قرار ده، به گونه‌ای که اشک شوق از چشمان ما جاری شود. اشکی که سرد و خنک است و چشم انسان را خنک و آرام می‌کند. و از آنجا که این ترجمه در فارسی سلیس و روان نیست، لهذا آن را به نور چشم و چشم روشنی و مانند آن ترجمه کردیم.

جایگاه ویژه دعا در معارف دینی

دعا در معارف دینی جایگاه خاص، و مرتبتی بس والا دارد؛ تا آنجا که خداوند متعال در آخرین آیه سوره فرقان خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّى لَوْ لَادُعَاؤُكُمْ؛

(ای پیامبر ما!) بگو: پروردگارم برای شما (ارزش و) ارجی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد.

طبق این آیه شریفه، اگر دعای انسان و اظهار نیازش به آن قادر مطلق نباشد، خداوند هیچ اعتنایی به او نمی‌کند و کمترین ارزش و قیمتی برایش قائل نخواهد بود.

اگر بخواهیم با جمله‌ای کوتاه و زیبا، جایگاه ویژه دعا را بیان کنیم، قطعاً بهتر از آنچه در آیه مذکور آمده نمی‌توانیم بیان کنیم.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوان و زیبایی به چشم می‌خورد که به جایگاه ممتاز دعا از دیدگاه آئین مترقّی اسلام اشاره دارد؛ به ذکر دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

ص: ۲۳۲

الـف- پیـامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیـه و آله در حـدیث زیبـایی از دعـا به اسـلحه مـؤمن تعـبیر کرده است: «فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ(۱)» یعنی، با دعا می‌توان بسیاری از موانع را از سر راه برداشت.

ب- امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«أَلدُّعَاءُ مَفَاتِیحُ النَّجاحِ و مَقَالِیدُ الْفَلَاحِ (۲)؛ دعا چراغ نجات و کلید پیروزی و رستگاری است.»

راستی چرا دعا این همه اهمّیّت دارد؟

فلسفه اهمّیّت دعا

برای اهمّیّت فوق‌العاده دعا می‌توان به امور زیر اشاره کرد:

۱- دعاها، مخصوصاً دعاهای معصومین علیهم السـلام، سرشار از درسهای عالی تربیت و اخلاق است؛ مثلًا «دعای ندبه» برای کسانی که با دقّت و حضور قلب و با توجّه به مضمون و محتوایش، آن را زمزمه می‌کنند، یک دوره درس امامت و ولایت عاشقانه است. یا دعای بلنـد و پر محتوای «عرفه» حاوی یک دوره کامل معارف و عقاید، مخصوصاً درس توحید و یکتاپرستی است؛ توحیدی که در این دعا موج می‌زنـد در دعاهای دیگر یافت نمی‌شود. «دعای کمیل» به ما درس تهـذیب و خودسازی و توبه می‌دهـد؛ به انسانی که قصد توبه و بازگشت به خدا را دارد، می‌آموزد که چگونه با خدای خویش سـخن بگوید. و از «دعای مکارم‌الاخلاق» می‌توان یک دوره اخلاق اسلامی را استخراج کرد.

نتیجه این که، یکی از اسرار اهمّیّت دعا این است که مکتب عالی تربیت و پرورش است.

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۱۱۹۸، حدیث ۵۷۵۹.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۱۱۹۷، حدیث ۵۷۴۶.

ص: ۲۳۳

۲- دعـا انسـان را به مسـائلی که توجّه نـدارد و از آن غافـل است، توجّه می‌دهـد؛ به عنوان مثال، دعایی که شـیعیان پس از نمازهای روزانه در ماه مبارک رمضان می‌خوانند، و می‌گویند:

«أَللَّهُمَّ أَدْخِلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ، أَللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، أَللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ أَللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ أَللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ أَللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ أَللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيبٍ أَللَّهُمَّ فُكَّ كُلَّ أَسِيرٍ، أَللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، أَللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ أَللَّهُمَّ سُدَّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ، أَللَّهُمَّ غَيِّرْ سُوءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ، أَللَّهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَ أَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

انسان را به یاد بسیاری از اموری که در طول سال از آن غافل بوده، می‌اندازد.

به انسان یادآوری می‌کند که: باید به فکر آنها که از دنیا رفته‌اند، و دستشان کوتاه است، بود.

باید برای رفع فقر و تنگدستی نیازمندان چاره‌ای اندیشید.

باید شکم گرسنه گرسنگان را سیر کرد.

باید کسانی را که قادر به تهیّه پوشاک مناسب نیستند، یاری نمود.

باید برای پرداخت بدهی بدهکاران ناتوان از پرداخت، قدمی برداشت.

باید غم و اندوه انسانهای غم‌زده را زدود (نه این که غمی بر غمهای آنها افزود)!

باید به مسافران در راه مانده و دور از وطن کمک کرد.

باید برای آزادی اسیران، که گذشت زمان آنها را به فراموشی می‌سپارد، اقدامهای عملی نمود.

باید برای اصلاح مفاسد جامعه اقدام کرد (وگرنه به خانواده‌ها هم سرایت می‌کند).

باید برای شفای بیماران اسلام دست به دعا شد.

حتّی گـاهی انسـان بر اثر کثرت کـار از حـال خودش هم غافـل می‌شود؛ و لهـذا این دعـا انسان را به یاد خودش هم می‌آورد و به او تذکّر می‌دهد که برای مشکلات روحی و

ص: ۲۳۴

جسمی، مادّی و معنوی خودت مخصوصاً در زمانهای با ارزشی چون ماه مبارک رمضان، چاره‌ای بیندیش و پرده‌های غفلت را کنار بزن. و از کسی کمک بخواه که بر انجام هر کاری قادر و تواناست. بنابراین، سرّ دیگر اهمّیّت فوق‌العاده دعا، رهانیدن انسان از غفلت است.

۳- یکی از شرایط قبولی و استجابت دعا، کار و تلاش و فعّالیّت است، و دعا هرگز چراغ سبز به تنبلی و بیکاری و رکود نیست؛ بنابراین، دعا کننده‌ای که به فرهنگ دعا آشناست می‌داند که برای استجابت دعا باید نهایت تلاش خویش را بنماید، تا نتیجه بگیرد. بدین جهت، دعا انسان را وادار به تلاش و کوشش می‌کند، و او را از رکود و سستی خارج می‌سازد. با توجّه به این مطلب، کسی که از خداوند، خانوده‌ای خوب، همسری شایسته، و فرزندانی نمونه، طلب می‌کند، باید تمام توان خود را در راه تحقّق اهداف عالی فوق به کار گیرد، و آنچه خارج از قدرت اوست، از خداوند متعال طلب کند.

اسلام و تربیت فرزندان

اسلام برای تربیت فرزندان، در ابعاد مختلف آن، دستوراتی دارد که در هیچ مکتب تربیتی دیده نمی‌شود؛ مثلًا، در مورد زمان شروع تربیت، مکتبهای دیگر معمولًا آغاز آن را سنّ پنج سالگی می‌دانند و از این زمان شروع به تربیت کودک می‌کنند، ولی اسلام از ابتدای تولّد نوزاد، بلکه قبل از تولّد و زمانی که در شکم مادر، در عالم جنین به سر می‌برد، حتّی قبل از انعقاد نطفه، دستورات ظریفی برای سعادت فرزند آینده به پدر و مادر می‌دهد! و اگر تعجّب نکنید حتّی قبل از ازدواج دو جوان، معیارهایی برای انتخاب یک پدر یا مادر خوب ارائه می‌دهد، تا اوّلین گامهای تربیتی فرزند آینده صحیح برداشته شود!

بدین جهت، سفارش شده که همسرانتان را از خانواده‌ای صالح و شایسته و پاک

ص: ۲۳۵

انتخاب کنید تا فرزندانی صالح و پاک برای شما بیاورند.(۱) و در دوران حاملگی مراقب نوع غذایی که تناول می‌کنند باشید، از غذاهای حرام و حتّی مشکوک و شبهه‌ناک بپرهیزید که آثار نامطلوبی بر جنین می‌گذارد.(۲)

آداب ولادت نوزاد، که هر کدام در جای خود زیبا و جذّاب است، هر یک شاهدی بر مدّعای ماست.

روایات اسلامی، حقوقی را برای نوازد در نظر گرفته، و آن را بر پدر و مادر لازم شمرده است؛ به برخی از آنها توجّه کنید:

الف- نام خوب: اسم بر اثر تکرار اثر تلقینی خاصّی بر کودک می‌گذارد. دختری که نامش «زهرا» است، و روزانه این نام بارها به گوش او می‌خورد، و دیگران او را با این نام صدا می‌کنند، پیوند خاصّی بین خود و صاحب اصلی این نام احساس می‌کند، و خود را در سایه او می‌بیند، همانگونه که اگر برای دختری نام زشت و زننده‌ای انتخاب شود، و همواره آن نام در گوش او طنین‌انداز گردد، بدون شک بی‌تأثیر نخواهد بود. بدین جهت، انتخاب نام خوب و مناسب، یکی از حقوقی است که فرزند بر گردن والدین خود دارد. و بر پدران و مادران است که در انتخاب نام شایسته برای فرزندان دلبند خود، نهایت دقّت را داشته باشند.

ب- «تعلیم قرآن»: آشنائی با کتاب آسمانی قرآن، و کلام پروردگار، بر هر مسلمانی لازم است. و چه خوب و بجاست که این کار از دوران طفولیّت آغاز گردد، و تا آخرین لحظات زندگی ادامه یابد، تا با گوشت و پوست و خون انسان آمیخته گردد. بدون شک چنین انسانی گرفتار هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و انحراف و لغزش نمی‌گردد. واین در حقیقت نوعی بیمه روح انسان محسوب می‌گردد.

۱- روایات متعدّدی در این زمینه در کتاب وسائل الشّیعه، جلد ۱۴، صفحه ۲۹، و کتاب مستدرک‌الوسائل، جلد ۱۴، صفحه ۱۷۴ نقل شده است.

۲- حلیةالمتقین، صفحات ۴۴ و ۴۵.

ص: ۲۳۶

ج- «تعلیم تیراندازی و شنا»: اسلام فقط به جنبه روحی انسان توجّه نمی‌کند، بلکه مسائل تربیتی را در هر دو بُعد روح و جسم انسان پیاده می‌کند؛ بدین جهت، همانگونه که تعلیم قرآن را برای تربیت فرزند لازم می‌شمارد، فراگیری تیراندازی و شنا را هم سفارش می‌کند، تا فرزندی شجاع و آماده برای مقابله با مشکلات اجتناب‌ناپذیر زندگی بار آید.

روایات متعدّدی پیرامون محورهای سه گانه فوق و دیگر حقوق فرزند وجود دارد، که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم!

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

أَدِّبُوا أَوْلَادَ کُمْ عَلَی ثَلَاثِ خَصَالٍ: حُبِّ نَبِیِّکُمْ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَیْتِهِ، وَ قِرَائَهِٔ الْقُرْآنِ (۱)

فرزندانتان را با این سه خصلت تربیت کنید: محبّت و عشق به پیامبرتان صلی الله علیه و آله، علاقه و دوستی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام- تعلیم و فراگیری قرآن مجید.

سعی کنید در روزهای تولّد معصومین علیهم السلام شیرینی- هر چند مختصری- به آنها بدهید و یادآوری کنید که این شیرینی به مناسبت تولّد کدام یک از معصومین است تا عشق به آن معصوم با شیرینی مذکور تلفیق شود و در قلبش جای گیرد. شخصی این کار را در ایّام تولّد آن بزرگان به طور مداوم انجام می‌داد؛ در یکی از سالها روز سوم شعبان، سالروز میلاد سرور و سالار آزادگان، مقداری شیرینی خرید و وارد منزل شد، به تمام اهل خانه یادآور شد که میلاد امام حسین علیه السلام است و به همین مناسبت به آنها شیرینی داد. هنگامی که همه یک بار شیرینی خوردند، بچّه کوچک خانواده خطاب به پدر گفت: پدر! می‌شود یکی دیگر از آن امام حسین‌ها را بدهی، بخورم؟ امام حسین علیه السلام هرگز از ذهن و خاطره این بچّه پاک نمی‌شود.

۱- کنزالعمّال، جلد ۱۶، صفحه ۴۵۶، حدیث ۴۵۴۰۹.

ص: ۲۳۷

۲- یکی از معصومین فرمودند:

مَا وَرَّثَ وَالِدٌ وَلَدَاً أَجَلُّ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ (۱)

هیچ میراثی برای فرزندان برتر و گرانبهاتر از ادب نیکو نیست.

برخی از مردم تصوّر می‌کنند که با تهیّه خانه و منزل و ماشین سواری و سرمایه و جهیزیّه و مخارج عروسی و مانند آن، بهترین خدمت را به فرزندان خود کرده‌اند، در حالی که مهمترین میراث، طبق روایت فوق، تربیت صحیح و ادب شایسته و نیکوست؛ زیرا اگر فرزندی تمام امکانات مادّی مذکور را داشته باشد، ولی تربیت صحیح نداشته باشد، بزودی به انواع رذائل اخلاقی آلوده می‌گردد (و به عنوان مثال اگر آلوده به موادّ مخدّر گردد، نه تنها ظرف چند سال تمام مال الارث خویش را دود می‌کند، بلکه) باعث آبروریزی والدین خویش می‌گردد، و نفرین و لعنت دیگران را نثار روح پدر و مادر خویش می‌کند!

خانه، مدرسه، اجتماع

فرزندان در سه محیط تربیت می‌شوند؛ باید در هر سه مکان مراقب آنها بود.

۱- دامان مادر و آغوش پدر، و به تعبیر دیگر محیط خانواده.

۲- مدرسه، که در آن به فراگیری علم و دانش می‌پردازند.

۳- اجتماع و محیط جامعه.

فرزندان ما اگر در محیط اوّل و دوم با ابزار و وسائل آموزش محدودی سر و کار داشته باشند، در محیط سوم با لوازم گسترده تعلیماتی و تربیتی سر و کار دارند که ممکن است به رشد آنها کمک نماید، یا در جهت سقوط آنها نقش ایفا کند! صحنه‌های

۱- التّبیان، جلد ۴، صفحه ۵۱۴. روایت فوق به شکل زیر در کنزالعمّال، جلد ۱۶، صفحه ۴۵، به شماره ۴۵۴۱۱ از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است. توجّه کنید:« مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ»

ص: ۲۳۸

آلوده کوچه و خیابان، صفحات فساد برانگیز برخی از مجلّات و روزنامه‌ها، داستانهای عشقی، رمانهای شهوانی، مجالس گناه و آلوده به رقص و موسیقی حرام و مانند آن، دوستان ناباب و نامناسب، الگوهای کاذب و فریبنده موجود در جامعه، که بعضاً بر مبنای مسائل اقتصادی سیاسی معرّفی می‌شوند، همه و همه خطراتی است که فرزندان ما و شما را تهدید می‌کند. آنان در صورتی راه کمال و سعادت را خواهند پیمود، و در آسمان خوشبختی پرواز خواهند کرد، و در دریای وسیع و گسترده پاکیها و خوبیها شناور خواهند شد، که هر سه مدرسه (محیط) آنها سالم باشد. بنابراین، هریک از مدارس سه گانه فوق مشکلی پیدا کند، بدون شک فرزندان ما به همان مقدار از قافله سعادت عقب می‌مانند. به همین جهت، اگر یکی، یا دو تا، از این مدارس تعطیل شود، یا نقش خود را بخوبی ایفاء نکند، یا خدایی ناکرده تأثیر معکوس و منفی بگذارد، وظیفه مدرسه دیگر برای جبران کاستی‌های آن دو مدرسه مضاعف می‌شود، و باید بار آنها را بر دوش بکشد.

ضمناً بدیهی به نظر می‌رسد که نقش خانواده از همه آنها بیشتر است. و لهذا در دین مقدّس اسلام، مخاطب اصلی در تربیت فرزندان، پدران و مادران هستند. و مردم هم هنگامی که با انسانی صالح و تربیت شده و مفید به حال جامعه، رو به رو می‌شوند، در مقام سپاسگزاری و تشکّر و قدردانی، به پدر و مادر او دعا می‌کنند. و اگر خدای ناکرده، با شخصی ناصالح و فاسد- که آسایش خود و جامعه را سلب می‌کند- برخورد کنند، بر پدر و مادرش لعن و نفرین می‌فرستند و آنها را عامل این ناهنجاری می‌دانند.

خداوند بزرگ را می‌خوانیم که به ما توفیق اصلاح محیط خانواده و مدرسه و جامعه را عنایت فرماید تا فرزندانی صالح و پرهیزکار و خدوم به جامعه عرضه کنیم، و آنها طلب رحمت و مغفرت مردم را برایمان به ارمغان آورند! «آمین یا ربّ العالمین»

ص: ۲۳۹

۱۳ امامت بر متّقین

اشاره

عبادالرّحمن و بندگان خاص خداوند آن قدر در مسیر خودسازی و تقوا و تهذیب نفس موفّق هستند که از خداوند متعال می‌خواهند آنها را امام و پیشوای اهل تقوا قرار دهد: «وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا»

نکاتی ظریف و لطیف

اشاره

در این قسمت از آیه ۷۴ سوره فرقان، چند نکته مهم دیده می‌شود:

الف- تقارن دعا و عمل

عبادالرّحمن فقط دعا نمی‌کنند که به صرف آرزو و سخن، امید امامالمتّقین شدن را داشته باشند. چرا که به قول شاعر:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

بلکه علاوه بر دعا و استمداد از دریای لطف موّاج و بی انتهای پروردگار قادر، خود نیز در این مسیر گام بر می‌دارند و نهایت سعی و تلاش خویش را در این راه به

ص: ۲۴۰

کار می گیرنـد؛ زیرا دعای به این بزرگی بـدون اقدام عملی، به شوخی شبیه‌تر است، تا جدّی! شـخص ترسو و بزدلی که هیچ اقدامی برای بدست آوردن شجاعت نکرده، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که تقاضای فرماندهی ارتش یک کشور را داشته باشد!

انسان فاسق بی تقوایی که قدمی در راه اصلاح خویشتن برنداشته، هرگز سودای امام‌المتّقین بودن را در سر نمی‌پروراند! بنابراین، در هر موردی که تقاضایی از خداوند متعال می کنیم و خواسـته‌ای از آن قادر مطلق داریم، باید به دنبال دعا و مناجات و نیایش، نهایت تلاش و کوشش و توان خود را نیز صرف تحقّق آن بنمائیم، و نسبت به آنچه خارج از توان ماست، چشم به لطف و امـدادهای او داشته باشیم. با توجّه به این مطلب، دعا نه تنها عامل رکود نخواهد بود، بلکه انگیزه‌ای قوی برای حرکت و تلاش است.

ب- «امام المتّقین» افتخاری بزرگ!

هر چنـد پیشوایی یک جمعیّت- با قطع نظر از اعتقادات و برجسـتگیهای آنان- نشانگر قابلیّتهای در خور سـتایش در آن پیشوا و امام است؛ ولی رهبری یک جمعیّت و ملّت عقب مانـده و بی فرهنگ و دور از تعالیم الهی، افتخار محسوب نمی‌شود؛ بلکه ممکن اسـت ضدّ افتخار به شـمار آید؛ زیرا حتماً بین این رهبر و آن انسانهای عقب مانده مشترکاتی وجود داشـته که آنها این شخص را به عنوان رهبر و پیشوای خود پذیرفته‌انـد! امّا بـدون شـک پیشوای انسانهای پرهیزکار شـدن، و امامت انسانهای صالـح و پاک را پـذیرفتن، و بـدست آوردن رهبری انسانهـای برگزیـده و شایسـته، افتخـاری بس بزرگ محسوب می‌شود. بـدین جهت، عبادالرّحمن آن را آرزو می کنند.

ج- رهبری گروهی!

سؤال: با توجّه به این که جمله «و اجعلنا» به صورت جمع ذکر شده، مناسب بود که

ص: ۲۴۱

کلمه «امام» هم به صورت جمع (ائمّه) ذکر می‌شد، در حالی که در آیه شریفه این تناسب رعایت نشده، بلکه اوّلی به صورت جمع و دومی به شکل مفرد آمده است، علّتش چیست؟

پاسخ: در کتب مفسّران عالیقدر به این سؤال بر خورد نکردیم. ولی شاید منظور این باشد که همه عبادالرّحمن یک مطلب را می‌گویند و به سمت هدف واحدی حرکت می‌کنند به گونه‌ای که گویا همه آنها یک روح در تن‌های مختلف هستند.

آنها گویا می‌گویند: اگر امام متّقین شدیم همه یک کلام و یک صدا، همچون امام واحد به رهبری خلق می‌پردازیم و متّقین را به سر منزل مقصود رهنمون می‌شویم.

بنابراین، ممکن است پیشوایان حقّ و حقیقت متعدّد باشند و در پست‌های مختلف قرار گیرند، امّا همه آنها به دنبال یک برنامه و هدف هستند.

د- آیا آرزوی امام المتّقین شدن، بلند پروازی نیست؟

آیا چنین تقاضایی بلند پروازی و خود بزرگ بینی نیست؟

آیا این دعا و آرزو، نوعی ریاست‌طلبی- که در اسلام مذموم است- شمرده نمی‌شود؟

آیا چنین تقاضایی مشروع است؟

آیا این درخواست با مقام تقوا و تواضع می‌سازد؟

این اشکال در داستان حضرت یوسف علیه السلام نیز به ذهن می‌آید، آنجا که حضرت درخواست می‌کند:

«قَالَ اجْعَلِنِی عَلَی خَزَآئِنِ الْأَرْضِ (۱)؛ مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده!»

سپس در مقام استدلال بر شایستگی‌اش برای احراز این مقام مهم می‌گوید:

«إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ؛ (چرا که) من نگهدارنده و آگاهم»

۱- سوره یوسف، آیه ۵۵.

ص: ۲۴۲

و برای این کار نیاز به انسانی مدیر و مدبّر و آگاه و امین می‌باشد، که همه این صفات در من جمع است.

آیا آن تقاضای حضرت یوسف علیه السلام و این تعریف و تمجید از خویشتن، خود بزرگ بینی نیست؟

بالاتر از این، داستان خطبه شقشقیّه حضرت علی علیه السلام است:

آن حضرت در سر تا سر این خطبه از خود تعریف و تمجید می کند؛ مثلًا، در ابتدای خطبه می‌فرماید:

أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهْ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحا يَنْحَدِرُ عَنِّی السَّيْلُ وَ لَايَرْقَى إِلَىَّ الطَّيْرُ(۱)

به خدا سوگند او (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می‌دانست من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیابم (که بدون آن آسیاب نمی‌چرخد). (او می‌دانست) سیلها و چشمه‌های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجود من جاری است، و مرغان (دور پرواز اندیشه‌ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت!

آیا این جملات بلند پروازی و خود بزرگ بینی محسوب نمی‌شود؟

پاسخ: در جواب سؤالات مذکور، و موارد مشابه، باید به این نکته توجّه داشت که:

«بین خودستایی و خود بزرگ بینی از یک سو، و معرّفی استعدادهای درونی از سوی دیگر، تفاوت روشنی وجود دارد» و توجّه به آن، پاسخ تمام سؤالات فوق را روشن می کند. مثلًا تاجر جواهرات که می‌خواهد جواهرات خود را در معرض فروش بگذارد، اگر اوصاف و ویژگیهای واقعی جواهراتش را بیان کند، خودستایی نکرده است، بلکه ارزش سرمایه‌اش و قیمت و ویژگیهای آن را بیان نموده تا مردم با آگاهی از آن، از جواهرات وی استفاده کنند. حال اگر شخصی از اشخاص جامعه استعداد والایی دارد، و آن را به مردم معرّفی کند، تا از آن بهره بگیرند، آیا مرتکب خودستایی و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.

ص: ۲۴۳

خود بزرگ‌بینی شده است!

بنابراین، باید بین خودستایی و خودبزرگ‌بینی، و معرّفی خویشتن و استعدادهایی که مردم از آن غافلند، تفاوت قائل شد، و این دو را از هم جدا کرد. در عصر و زمان ما مرسوم است که اطبّا بر تابلوی مطبّ خود، یا سربرگ نسخه‌های خویش، نوع تخصّص، محلّ تحصیل و مدرک تحصیلی خود را می‌نویسند تا هر بیماری بداند به چه دکتری مراجعه کند. و هیچ کس این را خودستایی نمی‌شمرد.

حضرت علی علیه السلام و یوسف پیامبر علیه السلام هم باید خود را معرّفی کنند، و استعدادهای ذاتی و درونی خویش را برای مردم بیان دارند، تا مردم از آنها استفاده نمایند. عبادالرّحمن نیز از خداوند تقاضای دست یافتن به چنین استعدادهای با ارزشی را دارند، تا به وسیله آن به مخلوق خدا کمک کنند، و توفیق انجام کارهای بزرگ نصیبشان گردد.

۵- همّت بلند

ارزش انسان به همّت اوست. هر چه همّت انسان والاتر باشد، ارزش او نیز فزونتر می‌شود. بنابراین، آدمی نباید به کار کم و کوچک قانع باشد، بلکه باید قدمهای بزرگ بردارد.

همّت اگر سلسله جنبان شودمور تواند چو سلیمان شود

آیه شریفه فوق بخوبی به این مطلب اشاره دارد، و نشانگر همّت عالی عبادالرّحمن است.

در روایات اسلامی نیز به این مسأله پرداخته شده، که به برخی از آنهااشاره می‌شود.

۱- حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ (۱)

ارزش انسان به اندازه همّت اوست.

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۳۹۶۲، حدیث ۲۱۳۲۵.

ص: ۲۴۴

طبق این روایت کسانی که همّتشان پست و پایین است، و به چیزهای کوچک قانع هستند، قدر و ارزششان نیز پایین است؛ ولی آدمهای بلند همّت، انسانهای گران قیمتی هستند.

۲- همان حضرت در روایت دیگری ارزش همّت را چنین تبیین می‌فرماید:

أَلشَّرَفُ بِالْهِمَمِ الْعَالِیَةِ، لَابِالرِّمَمِ الْبَالِیَةِ(۱)

شرف انسان به همّت عالی اوست، نه به استخوانهای پوسیده اجداد و نیاکانش!

فخر فروشی به نیاکان شرافت انسان را بالا نمی‌برد، و نشانگر شخصیّت نیست؛ بلکه شرافت به همّت عالی سنجیده می‌شود.

۳- در حدیث پر معنی دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

مَا رَفَعَ امْرَءً کَهِمَّتِهِ، وَ لَاوَضَعَهُ کَشَهْوَتِهِ (۲)

هیچ چیزی بسان همّت، انسان را بلند مرتبه نمی‌کند، و چیزی همانند شهوت وی را بدبخت و پست نمی‌سازد.

مصداق روشن و واضح این روایت، داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخاست.

یوسف با همّت بالایش به عالیترین مقامهای مصر دست یافت، و شهوت باعث بدبختی و سقوط و بی آبرویی زلیخا گشت.

۴- حضرت علی علیه السلام در چهارمین روایت، همّت را، این گونه به تصویر می‌کشد:

مَنْ شَرُفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِیمَتُهُ (۳)

هر کس همّتش والا باشد، قیمتش نیز بالاست.

نتیجه این که، همّت والا در قرآن مجید و روایات اسلامی مورد توجّه ویژه‌ای قرار

۱- میزان الحکمهٔ، باب ۳۹۶۱، حدیث ۲۱۳۱۵.

۲- میزان الحکمهٔ، باب ۳۹۶۲، حدیث ۲۱۳۲۷.

۳- میزان الحکمهٔ، باب ۳۹۶۲، حدیث ۲۱۳۲۶.

ص: ۲۴۵

گرفته، و ترقّی و پیشرفت، حتّی در امور مادّی، از آنِ انسانهایی است که صاحب همّتی بلند هستند؛ بدین جهت عبادالرّحمن نیز دارای همّتی بالا و والا بوده و هستند، و لهذا قناعت نمی‌کنند که اشخاص متّقی و پرهیز کاری باشند، بلکه تلاش می‌نمایند، و در کنار نهایت کوشش و تلاش، از خداوند بزرگ نیز می‌خواهند، که امام و پیشوای متّقین و پرهیزکاران باشند.

جالب این که این صفت و ویژگی عبادالرّحمن، یعنی علو همّت، در هیچ آیه دیگری از آیات قرآن مطرح نشده، و فقط در همین آیه به عنوان یکی از ویژگیهای بندگان خاصّ خداوند آمده است.

از خداوند قادر و متعال می‌خواهیم که به همه ما همّتی بلند و عالی عنایت فرماید، و ما را در مسیر تقوا موفق بدارد تا بتوانیم الگویی برای دیگران باشیم!

ص: ۲۴۶

ص: ۲۴۷

۱۴ صبر و بردباری

اشاره

خداوند متعال در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره فرقان، که مشتمل بر چهاردهمین صفت عبادالرّحمن است، چنین می‌فرماید:

أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیَّهً وَ سَلَاماً* خَالِدِینَ فِیهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَاماً

(آری،) آنهـا (عبـادالرّحمن) هسـتند که درجات عالی بهشت در برابر شـکیباییشان به آنان پاداش داده می‌شود؛ و در آن، با تحیّت و سلام رو به رو می‌شوند. در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محلّ اقامت خوبی!

شرح و تفسیر

اشاره

این دو آیه، هر چنـد به صورت بیان پاداشـهای عبادالرّحمن، و تصویری از نعمتها و جایگاه آنها در سـرای آخرت است، ولی در لابه لاـی آن به صـفت دیگری از صـفات ویژه عبـادالرّحمن پرداخته شـده، که با کمی دقّت مشـخّص می گردد. آری، عبادالرّحمن و آن دسته از بندگان خاصّ خداوند، که صفات چهارده گانه را داشته باشند (که از

ص: ۲۴۸

توحیـد و رابطه با خالق هستی شـروع می‌شود، و به معاشـرت خوب با مردم و شب زنـده‌داری و همّت بلند و مواظبت بر خانواده و ... منتهی می گردد) جزای آنهـا غرفه‌هـای بهشتی است؛ یعنی، این پـاداش کسـانی است که علاوه بر صـفات سـیزده گانه، لبـاس صبر و بردباری را نیز بر تن کرده باشـند. عبادالرّحمن با دست یافتن به چهاردهمین صـفت، و فتح قلّه عبودیّت و بندگی، به مقامی می‌رسند که فرشتگان خداوند به ملاقات آنها می‌آیند، و به آنها تحیّت و سالم می گویند!

عبـادالرّحمن، آن فاتحـان قلّه رفیع عبودیّت و بنـدگی، به پـاس صبر و بردبـاری و تحمّلشـان، در کاخ‌هـای بی مثـال بهشـتی سـکنی می گزینند، و همواره در آنجا خواهند ماند، که آن خانه‌های بهشتی، مُقامی عالی و قرارگاه خوب و مطمئنّی است.

با توجّه به شرح کوتاهِ بالا، پیرامون دو آیه مورد بحث، اینک به تفسیر بعضی از واژه‌های آن توجّه فرمایید:

الف- «غرفه»:

این کلمه در اصل یک معنی داشـته، ولی بعداً معنای دومی نیز پیدا کرده است. «غرفه» به مشتی از آب گفته می‌شود؛ انسان هنگامی که کنـار نهری قرار می گیرد و ظرفی برای نوشـیدن آب نـدارد، بـا دو دست یا یک دست، مشتی از آب برمی‌دارد و می‌نوشـد. این، معنی اصلی غرفه است، که در داستان طالوت و جالوت در آیه **۲۴۹** سوره بقره به آن اشاره شده است:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّى وَ مَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّى إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسـیله یک نهر آب، آزمایش می‌کنـد؛ آنها که (به هنگام تشـنگی،) از آن بنوشـند، از من نیسـتند و آنها که جزیک پیمانه با دسـت خود، بیشتر ننوشند، از من هستند. سپس جز عدّه کمی، همگی از آن آب نوشیدند ...

ص: ۲۴۹

همانگونه که ملاحظه کردید، در این آیه شریفه، غرفه در همان معنی اصلی به کار رفته است. ولی به تدریج معنی دیگری برای این کلمه پیدا شد، و به طبقه بالای خانه‌ها نیز اطلاق گشت. یعنی همانطور که به آن مقدار آب که در کف و بالای دست جمع می‌شود، غرفه گفته شده، به اطاقهای طبقه بالای ساختمان هم غرفه گفته می‌شود؛ زیرا عرب به کمترین مناسبتی لفظی را در معنی دیگری استعمال می‌کند.

جالب این که، کلمه غرفه تنها در دو آیه قرآن مجید آمده است؛ در سوره بقره در معنی اوّل استعمال شده، و در سوره فرقان در معنی دوم به کار رفته است.(۱)

سؤال: چرا از خانه‌های بهشتی تعبیر به غرفه شده است؟

پاسخ: خداوند می‌خواهد اهمّیت این پاداش را بیان کند، زیرا در گذشته، بین مردم مشهور بود که طبقات بالای ساختمانها مرغوبتر است.

ب- «بما صبروا»:

آن جایگاه آرام و غرفه‌های سراسر نور و معنویّت بهشتی، که با استقبال فرشتگان و درود و تحیّت آنها تحویل عبادالرّحمن می‌شود، به خاطر صبر و استقامت و بردباری آنان است. این جمله نشان می‌دهد که صفت چهاردهم، صبر و بردباری، از تمام صفات عبادالرّحمن بالاتر و با ارزشتر است؛ چرا که صبر و بردباری ضمانت اجرایی صفات سیزده‌گانه قبل است؛ به گونه‌ای که اگر شخصی فاقد این صفت باشد، دست یافتن به اوج قلّه عبودیّت و بندگی برایش امکان‌پذیر نخواهد بود.

جالب این که این صفت نه تنها در مسیر موفقیّت و کامیابی در امور معنوی نقش کلیدی دارد، بلکه در امور مادّی و دنیایی نیز نقش ویژه‌ای دارد؛ و بدون آن، رسیدن به اهداف مادّی نیز غیر ممکن است.

بدین جهت، کسانی که می‌خواهند در سلک عبادالرّحمن قرار گیرند، و در نهایت به سکون و آرامش در آن غرفه‌های بهشتی برسند، باید صبر و بردباری و تحمّل

۱- البتّه هم خانواده‌های این کلمه در آیات دیگر نیز آمده، امّا خود کلمه غرفه فقط در همان دو آیه ذکر شده است.

ص: ۲۵۰

فراوانی داشته باشند. ضمناً از این بحث کوتاه، رمز تأکید فراوان خداوند متعال بر صبر و استقامت- که در ۱۰۰ جای قرآن این کلمه و هم خانوده‌های آن آمده- روشن می‌شود.

ج- تحیّت و سلام:

سؤال: آیا «تحیّت» و «سلام» با هم تفاوت دارند، یا هر دو به یک معنی هستند؟

پاسخ: کسانی که به آسانی از تفسیر آیه شریفه گذشته‌اند، این دو کلمه را مترادف همدیگر دانسته، و همچون «انسان» و «بشر» هر دو را به یک معنی تفسیر نموده‌اند؛ ولی ما معتقدیم کلمات مترادف در قرآن مجید کم استعمال شده، و هر واژه‌ای معنی نو و جدیدی دارد. با توجّه به این مطلب، به تفاوت این دو واژه توجّه فرمایید:

«تحیّت» دعا برای حیات و زندگی است؛ مثلًا، هنگامی که به کسی می‌رسیم و به او می‌گوییم: «زنده باشی» این، نوعی تحیّت است. بنابراین، تحیّت به معنای دعا برای استمرار زندگی است. ولی ممکن است استمرار زندگی همراه با سلامت باشد، یا بدون آن و توأم با بیماری. امّا «سلام» دایره تنگ‌تری نسبت به «تحیّت» دارد، و به معنی تقاضای استمرار زندگی توأم با سلامتی است.

نتیجه این که، فرشتگان الهی برای عبادالرّحمن و بندگان خاصّ خداوند، که در سایه صبر و استقامت و بردباری به قلّه صفات چهارده‌گانه دست یافته، و در غرفه‌های بهشتی سکنی گزیده‌اند، تقاضای استمرار زندگی توأم با سلامتی می‌کنند. خوشا به حال انسانهایی که فرشتگان خداوند دعا گوی آنها هستند.

د- خلود در بهشت:

یکی از نگرانیهای انسان در دنیا موقّتی بودن و از بین رفتن نعمتهای دنیایی است. پست، مقام، مال، ثروت، موقعیّت اجتماعی، ماشین، خانه، آبرو، و مانند این نعمتها، ممکن است در یک لحظه از بین برود.(۱) و تعبیراتی مانند:

۱- همانگونه که زلزله وحشتناک شهرستان بم، در زمستان سال ۱۳۸۲ این مطلب را به اثبات رساند. زلزله‌ای که فقط دوازده ثانیه ادامه داشت، ولی ۷۰٪ آن شهر را نابود کرد، و جان دهها هزار نفر را گرفت.

ص: ۲۵۱

«خـدا نکنـد»، «چشم شـیطان کـور»، «گوش شـیطان کر»، «هفت قرآن در میـان» و ماننـد آن تعارفهـایی بیش نیست. و شایـد به همین جهت، در آیات و روایات دل بستن و وابستگی به این نعمتهای زوال یافتنی و ناپایدار، مذمّت شده است، علاوه بر این که عقل سلیم نیز آن را شایسته نمی‌داند. امّا این نگرانی در مورد نعمتهای بهشتی وجود ندارد. و لهذا خداوند متعال با جمله «خالدین فیها» دوام و بقـاء آن غرفه‌هـای بهشتی را به همراه تحیّت و سـلام جهت عبادالرّحمن و بنـدگان خاصّ خود تضـمین نموده، تا آنها نگران زوال و انقطاع آن نباشند.

۵- مستقرّاً و مقاماً:

تفـاوت این دو کلمه در این است که در «اسـتقرار» دوام و بقـاء نهفته نشـده، بلکه فقـط به معنی قرار گرفتن می‌باشـد. ولی در «مُقام» علاـوه بر اسـتقرار، دوام و بقاء نیز نهفته است. غرفه‌های بهشتی همچون خانه‌های اجاره‌ای محلّ سـکنی و اسـتقرار موقّت آنها نیست؛ بلکه برای همیشه در آن مستقر خواهند شد.

اهمّیّت صبر در معارف دینی

بررسـی آیـات قرآن، که پیرامون «صـبر» بحث می‌کنـد، نشـانگر جایگـاه ویژه صـبر در معـارف اسـلامی و اهمّیّت فوق‌العـاده آن در رسیدن به ساحل نجات و رهایی از طوفانها و امواج سهمگین دریای زندگی است؛ به یک نمونه آن توجّه کنید:

خداوند متعال در آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره رعد نتیجه و پاداش صبر را چنین بیان می‌فرماید:

وَ ا لَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلوةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ* جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلآئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ

ص: ۲۵۲

و آنها که به خاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می کنند، و نماز را بر پا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار انفاق می کنند، و با حسنات سیّئات را از میان بر می‌دارند؛ پایان نیک سرای دیگر، از آنِ آنهاست. (همان) باغهای جاویدان بهشتی که وارد آن می‌شوند؛ و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها؛ و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند؛ (و به آنها می گویند:) سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید فرشتگان به خاطر صبر و استقامت و بردباری بهشتیان به آنها سلام و درود می‌فرستند، و رمز بهشتی شدن آنها را صبر معرّفی می کنند؛ نه جهاد، نه نماز، نه حجّ، نه روزه، و نه غیر اینها، هر چند همه اینها، اعمال بسیار با ارزش است، ولی هیچکدام بدون صبر حاصل نمی‌شود. بنابراین، بر گه ورود به بهشت، صبر و استقامت و خویشتنداری است.

در روایات اسلامی نیز صبر از ابعاد مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته، و جملات بلند و زیبایی پیرامون آن از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است؛ به ذکر یک نمونه قناعت می کنیم، که مشت نمونه خروار است.

حضرت علی علیه السلام در شماره ۸۲ از کلمات قصار نهج البلاغه نسبت به پنج چیز سفارش اکید می‌فرماید، و برای تحصیل آن هر مقدار زحمت و مشقّت و تلاش را شایسته می‌داند، که پنجمین آنها صبر است. سپس ترسیمی زیبا و کاملًا محسوس و گویا از صبر ارائه می‌دهد، و نقش مهمّ آن را اینچنین به تصویر می کشد:

فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَاخَيْرَ فِي جَسَدٍ لَارَأْسَ مَعَهُ وَ لَافِي إِيمَانٍ لَاصَبْرَ مَعَهُ

مثل صبر نسبت به ایمان، مثل سر نسبت به تن انسان است. و همانگونه که تن بی سر خیر و برکتی ندارد، ایمان بدون صبر نیز خیری ندارد!

توجّه دارید که اگر بسیاری از اعضای بدن از بین برود، یا قطع شود، ادامه زندگی

ص: ۲۵۳

ممکن است؛ انسانهایی را که یک دست، یا دو دست، یا یک پا و حتّی دو پا، یا یک چشم، یا دو چشم، یا یک کلیه، یا یک گوش، یا دو گوش، و مانند آن را نداشته‌اند بارها در اجتماع دیده‌ایم، که به زندگی خود سالهای سال ادامه می‌دهند؛ امّا اگر سر کسی را از بدنش جدا کنند، مختصری دست و پا می‌زند که آن را به «حرکت مذبوحانه» تعبیر می‌کنند و پس از چند دقیقه زندگی‌اش خاتمه می‌پذیرد؛ زیرا سر، مرکز فرماندهی بدن است، و همه دستورات از آنجا صادر می‌شود.

صبر نیز نسبت به جسم ایمان، موقعیّت سر را دارد، که بدون آن ادامه حیات ایمان امکان‌پذیر نیست، امّا ادامه حیات ایمان با فقدان سایر اعمال و صفات اخلاقی، هر چند بطور ناقص، ممکن است.

آیا تصویری بهتر، گویاتر، و واقعی‌تر از آنچه در حدیث فوق آمده، سراغ دارید!

حقیقت صبر و استقامت

برخی از مردم تصوّر نادرستی از «صبر» دارند، و آن را به «نشستن و دست روی دست گذاشتن» و «رها کردن فعّالیّت و تلاش» تفسیر می‌کنند، همانگونه که برخی تصویر نادرست دیگری از آن ارائه داده، و آن را به «تسلیم شدن در مقابل هر ظلم و ستمی» معنی کرده‌اند!

امّا صبری که جایگاه خاص و ویژه آن در بحث قبل گذشت، هیچ یک از این تفسیرها را بر نمی‌تابد. شاهد این مطلب آیه شریفه ۲۵۰ سوره بقره است:

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

و هنگامی که (طالوت و یاران با استقامتش) در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیّت کافران، پیروز بگردان!

ص: ۲۵۴

همانگونه که ملاحظه می‌کنید صبر در این آیه شریفه، نه به معنی خانه‌نشینی و رها کردن تلاش و فعّالیّت است، و نه به معنی پذیرش ظلم و ستم؛ بلکه بر عکس، طالوت و همراهانش از خداوند صبر و استقامت طلب می‌کنند، تا در سایه تلاش و فعّالیّت و نبرد با خصم و مبارزه با ظلم و ستم، بر دشمن پیروز شوند، و ظلم و ستم آنها را قطع نمایند.

البتّه صبر انواع و اقسامی دارد که آنچه در آیه شریفه به آن اشاره شد، یک نوع آن است؛ صبر در مقابل معصیت، صبر در مقابل طاعت و عبادت، صبر در مقابل شهوات، صبر در مقابل اموال حرام، صبر در مقابل پست و مقام، صبر در مقابل وسوسه‌های شیطان، صبر در مقابل هوای نفس و مانند آن از جمله انواع صبر است.(۱) اگر صبر و استقامت نباشد ممکن است تمام زحمات و تلاشهای انسان بر باد رود و آنچه در طول زندگی با زحمت و مشقّت به دست آورده، همه را از دست بدهد.

پروردگارا! صبر و استقامت و پایداری و شکیبایی و خویشتنداری ما را روز به روز زیادتر کن، و ما را در صفّ صابران حقیقی و واقعی قرار ده، و اجر و پاداش شکیبایان را به ما عنایت فرما، تا در سایه آن خشنودیت را جلب کنیم، و به بهشتت درآییم، و در غرفه‌های آن جای گیریم!

پایان

۱- مشروح مباحث مربوط به صبر و استقامت، در کتاب« اخلاق در قرآن»، جلد دوم، صفحه ۴۲۷ تا ۴۶۵، ونیز کتاب« سیمای صابران در قرآن» آمده است.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹